



«شاهزاده پیروزمند» که با اسیری جنگی باز می‌گردد، و سری بریده
بفتراک زین آویخته است.

تنگ زریسی که این تصویر از آن گرفته شده از گنجینه «ناگی
سنتمیکلوس» - قرن نهم تا دهم میلادی - است که می‌تواند تصویری از هنر
مرسوم در امپراطوری خزران بدست دهد.

(رجوع شود به فصل اول و سیزدهم و چهاردهم)



خزران

نوشته آرتور کستلر

ترجمه

محمد علی موحد

خزران

نوشته آرتور کستلر
ترجمه محمد علی موحد

آرتور کستلر
Arthur Koestler

خزران
The Thirteenth Tribe

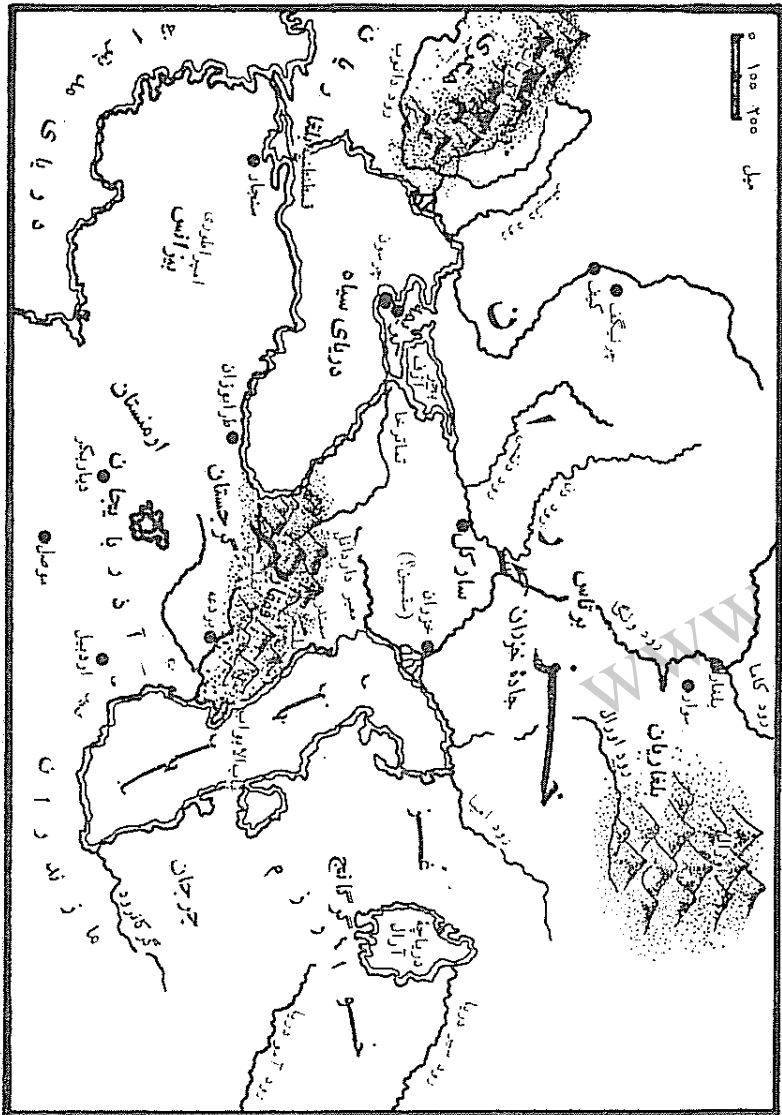
چاپ اول متن اصلی ۱۹۷۶ م.
چاپ اول ترجمه: آبانماه ۱۳۶۱ ه.ش. تهران
چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»
تعداد ۵۵۰۰

حق هر گونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

www.tabarestan.info
نیرستان



فهرست

مقدمه مترجم	۵
طلوع و افول خزران	۱۵
۱. طلوع	۷۰
۲. جهود یگرایی خزران	۱۰۲
۳. انحطاط	۱۴۱
۴. افول	
میراث خزران	
۵. دربدری	۱۷۵
۶. از کجا؟	۱۹۹
۷. خطوط متقاطع	۲۱۳
۸. افسانه نژاد	۲۲۹
خلاصه	۲۵۴
ملحقات	
یادداشتی درباره منابع	۲۵۹
مکاتبات خزر	۲۷۱
یادداشتهای مترجم	۲۸۱
فهرست اعلام	۲۹۶

www.tabarestan.info
تبرستان

کردند که معروفترین آنها شهر دربند (یا باب‌الابواب) بود. در سال بیست و دوم هجرت که سپاهیان اسلام بدانجا رسیدند فرمانده پادگان این شهر به‌گفته طبری «شهربراز» (و بروایت بلعمی «شهران راز») نام داشت. او با مسلمانان از در سازش درآمد و در مذاکراتی که با سرداران سپاه اسلام انجام داد کوشید تا آنان را از خطر خزران و حساسیت منطقه و اهمیت نظامی مواضع دربند بی‌آگاهاند. در نتیجه این مذاکرات، که ظاهراً گزارش تفصیلی آن برای کسب تکلیف به‌مدینه فرستاده شد، شهر برآز (یا شهران راز) به امتیازاتی دست یافت و قرار چنان شد که مردم آن نواحی، در برابر تعهد به همکاری نظامی با نیروهای اسلام، از پرداخت جزیه معاف گردند و همین قرار، به روایت مورخان، در نواحی مرزی ماوراءالنهر نیز - که در معرض خطر حملات مشابهی از سوی اقوام ترک آن نواحی قرار داشت - به عنوان الگو پذیرفته شد و مورد عمل قرار گرفت.

خزران در برابر پیشروی لشکریان اسلام ایستادگی نمودند و آنگاه که بسیاری از هم‌نژادان ترکشان به‌اسلام گرویدند خزران به دین یهود روی آوردند و کوشیدند تا، به‌تعبیر کستلر، به‌عنوان نیروی سومی در میان اسلام و مسیحیت، استقلال خود را در رویارویی با خلافت بغداد از یک‌سو و با امپراتوری قسطنطنیه از سوی دیگر حفظ کنند. دیری بر نیامد که سروکله مهاجمین وایکینگ روس در عرصه شطرنج سیاست و زورآزمایی نمودار گشت. روسها از حکومت خزران، که اینک از صلابت و نشاط نخستین افتاده و به‌سستی و ضعف گراییده بود، درخواست کردند که اجازه بدهد تا کشتیهای آنان با استفاده از رودخانه ولگا به‌دریای خزر درآیند. قراردادی براساس - پنجاه پنجاه در میان روسها و خزرها منعقد گردید و توافق شد که نیمی از آنچه روسها بدست آوردند نصیب خزران گردد. کشتیهای روس از مصب ولگا به‌دریا درآمدند و در سواحل اران و آذربایجان و مازندران و گرگان پیاده شدند. به‌گفته کستلر روسها مرز میان تجارت و غارت را نمی‌شناختند شرایط معامله را یک‌طرفه بر دیگران تحمیل می‌کردند و هرجا با امتناع و مقاومتی یرمی‌خوردند دست به‌شمشیر می‌بردند (صورتی ساده‌تر و بی‌شیله و پيله‌تر از روش شناخته شده‌ای که هم امروز سوداگران بین‌المللی بکار می‌گیرند) داستان قتل و غارت‌های مهاجمین روس را مورخان اسلام به‌تفصیل آورده‌اند و کستلر نیز در کتاب خود به‌برخی از آنها اشاره کرده است. دولت خزر با این نیروی

مقدمه مترجم

این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آراه‌کسه عاد و نموده

دریای آبی‌رنگی که سواحل شمالی کشور ما را سبز و خرم و تر و تازه نگاه می‌دارد و گهگاه گوشه‌ای از دامن عطفوت و برکت خویش را بر سر ساکنان شهرهای جنوب البرز و حواشی کویر می‌افشانند «خزر» نامیده می‌شود. هر سال گروها گروه از مردم این کشور تن خسته و گرم‌زده خود را در گستره نوازشگر کرانه‌های این دریا صفا و آرامش می‌بخشند. نام خزر در این نواحی، برجبین بسیاری از مراکز کسب و کار - از مغازه لبنیاتی و تعمیرگاه اتوموبیل تا مسافرخانه و خوراک‌پزی - نقش بسته است. دست‌کم یک شهرک نوین‌یاد در گیلان و دیگری در مازندران به‌این نام خوانده شده است. نام «خزر» یادآور قصه قوم تیره‌بختی است که در آن سوی دریا، درسزیمین‌هایی که امروزه در قلمرو جمهوریهای اتحاد شوروی است، می‌زیسته و روزی چند در آن پیرامونها کروفری داشته‌اند. روزهایی که دربارگاه خسروان ایران تختی زرین - به‌نشانه اهمیت و بزرگداشت - به‌نام پادشاه خزران نهاده بود و مترجمی آشنا به‌زبان و خط خزری - به‌نشانه وسعت روابط و کثرت مراجعات - در میان کارمندان دربار بود. پایتخت خزران نخست در بلنچ - شهری در ماوراء قفقاز - بود و بعدها به‌نقطه امنتری در کناره ولگا (ایتل) انتقال یافت. این قوم ناراحت و جنگجو، و بالنتیجه مزاحم، همواره در معرض وسوسه - انگیزیهای امپراتوری بیزانس (روم) قرار داشتند و هر چند گاه یک بار به‌شهرهای اران و ارمنستان و آذربایجان هجوم می‌بردند. گویا یک بار دامنه تاخت و تاز آنها در قلب کشور ایران تا دینور و همدان نیز کشانده شده بود. پادشاهان ساسانی برای جلوگیری از یورش‌های غافلگیرانه آنها یک رشته استحکامات در معابر کوه‌های قفقاز برپا

تازه نفس به صورت کجدار و مریز رفتار می‌کرد تا آنگاه که روسها با امپراتوری بیزانس کنار آمدند و به مسیحیت گرویدند و با پشتیبانی قسطنطنیه بر متصرفات خزران تاختند و هرچه بیشتر عرصه را بر آنان تنگ کردند.

دولت خزر در سراسیمه تلاشی و از هم پاشیدگی قرار گرفته بود و در زیر ضربات اقوام مهاجم بسرعت فرو می‌ریخت و یهودیان بی-سروسامان که خانه و زندگی خود را از دست می‌دادند گروه گروه به سوی او کرایین و میجرستان و لهستان رانده می‌شدند تا سرانجام طوفان عظیم و مهیب ایلغار تاتار برخاست و آخرین رمق زندگانی خزران در زیر سم ستوران مغول بسر آمد و از آن پس نام و نشانی از دولت و شوکت خزر در صفحه روزگار پرچای نماند.

در آئینه ادبیات ایران جسته و گریخته تصاویری از وجود خزران و تحركات و تبدلات آنان را می‌توان تماشا کرد آنجا که معشوقه شاعر: به طرازی قد و خرخیزی زلفین دراز

رستخیز همه خویان طراز و خزر است
و لعبتان خزر در مجلس پادشاه حلقه زده‌اند:
حلقه‌ای ساخت پادشاه جهان گرد ایشان ز لعبتان خزر
و امثال این بیت که انعکاسی از دوران ثروت و تنعم و اقبال خزران است:

بهتر بود خزانه زر تو از خزر بهتر بود قمطره عود تو از قمار
و یا مضمونهایی که روایتگر ایام درویشی و ادبار و انکسار آنان است:

کس از دریای فضلش نیست محروم ز درویش خزر تا منعم روم
آخرین بار که بازتاب وسیع وجود خزران را در ادبیات فارسی می‌بینیم در اسکندرنامه نظامی است که واپسین اثر این شاعر می‌باشد. اگر تاریخ فوت نظامی را ۶۱۴ بدانیم باید گفت که آوازه خزران تا حمله مغول (۶۱۷) در شعر و ادب ایران همچنان طنین‌انداز بوده است. بنا به داستان نظامی، اسکندر که از چین باز می‌گردد در سمرقند پیام پادشاه ابخاز را دریافت می‌کند و از حمله روسیان آگاه می‌شود: که فریاد شاهها ز بیداد روس که از مهد ابخاز بسته عروس

۱. و از همین مقوله است بیت ازرقی:

ایا بت خزری قد کشمیری بسالا
توقی که فتنه کشمیر و قبله خزری

فرستاده پادشاه ابخاز گزارش می‌دهد که روس دریند را گرفت، «در آن بقعه کین کهن تازه کرده و از آنجا به دریا رفت. در این ماجرا از خزر و برتاس و آلان جزو نیروهای زیر فرمان روسها نام برده می‌شود (خزران در میمنه لشکر روس و برتاسان در میسره آن می‌جنگند):

یکی لشکرانگیخت از هفت روس به کردار هر هفت کرده عروس
ز برتاس و آلان و خزران گروه برانگیخت سلیلی چو دریا و کوه
و این تصویر نمایانگر وضع خزرها به هنگام نظم اسکندرنامه است که استقلال و قدرت خود را از دست داده و به صورت یکی از اقوام تابعه روسها درآمده بودند.

کستلر در پایان کتاب خود چهار یادداشت به عنوان ذیل یا ضمیمه (Appendix) افزوده است. ما دوتای آنها را که مفصلتر و مهمتر بود بتمام و کمال ترجمه کرده‌ایم و از دوتای دیگر خلاصه‌ای در اینجا بدست می‌دهیم: یکی از آن دو شکایت‌نامه‌ای است راجع به مشکلات کلی تلفظ و کتابت عربی و نقل آن به الفبای لاتین؛ مثلاً کلمه قرآن به اشکال گوناگون Koran، Kuran و Quran و محمد به صورتهای Mohamed و Muhammad نوشته می‌شود و همچنین اشکال گوناگون کلمه خزر که در نوشته‌های اروپائیان آمده: Kazar، Khasar، Chazar، Chozar، Chozr. ما از ترجمه این یادداشت خودداری نمودیم زیرا که در واقع مشکل تلفظ اسامی اشخاص و امکنه نه تنها در نقل آنها به الفبای لاتینی بلکه در متون کهن فارسی و عربی نیز وجود دارد یعنی در بسیاری از موارد لفظی معین به اشکال گوناگون در این کتابها ضبط شده است. به عنوان مثال می‌توان از صورتهای مختلف اسم اتل (ولگا) یاد کرد (اتل، ایتل، ایتیل، عدیل، اتل) و یا کلمه‌های مجار و بلغار که به اشکال مجیار، مگیار، مجفیار و مجفر، بولغار، بلکار، بلغر و برغر و غیره نیز آمده است.

اما یادداشت دیگر کستلر، در حقیقت دفاعیه‌ای است در برابر

۱. ابخازیان در مغرب قفقاز می‌زیستند و آلانها در کناره شرقی دریای خزر و جایگاه برتاسها در فاصله سرزمینهای خزر و بلغار بود. ظاهراً به هنگام حمله مغولان، آلانها خزران را از حوالی مصب ولگا بیرون رانده و خود جای آنها را گرفته بودند. مراجعه شود به بارتولد، گزیده مقالات تحقیقی ترجمه کریم کشاورز، (ذیل عناوین آلانها، ابخازیان، خزران) تهران ۱۳۵۸.

حملاتی که از هواداران اسرائیل و صهیونیسم انتظار می‌رفت. کستلر خود یهودی است و طبعاً بر آن نیست که همکیشان خود را دل آزرده سازد. چیزی که هست حقایق تاریخی که وی در این کتاب گردآورده به روشنی نشان می‌دهد که تقریباً نهمین یهودیان اروپا و آمریکا از تبار خزرهای ترک می‌باشند و ربطی به اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل و قوم موسی و فلسطین ندارند و تصادفاً همین دسته از یهودیانند که با زمینه‌سازیمهای تبلیغات صهیونیستی بویژه پس از جنگ جهانی دوم از اروپا به فلسطین رفته و اسرائیل را بوجود آورده‌اند. اینک تاریخ به‌صراحت و روشنی بر بطلان دعوی موهوم صهیونیستها که خود را فرزندان یعقوب (اسرائیل) و قوم برگزیده خدا قلمداد می‌کنند گواهی می‌دهد و بدینگونه مبنای حقوقی و اخلاقی ادعای یهودیان بر ارض موعود و فلسفه وجودی کشوری به نام اسرائیل که باتوسل به‌زور و قلدری و تعدی و خیره‌سری خود را بر منطقه تحمیل کرده است یکسره از میان می‌رود. کستلر برای گریز از این نتیجه‌گیری منطقی می‌گوید که مبنای حقوقی موجودیت اسرائیل تصمیم سازمان ملل متحد در ۱۹۴۷ می‌باشد یعنی اسرائیل بدون توسل به‌سوابق تاریخی و نژادی نیز می‌تواند موجودیت قانونی خود را در سرزمین فلسطین ادامه دهد. واکنشی که از سوی اسرائیل و نویسندگان هوادار آن در برابر کتاب کستلر نشان داده شد معلوم کرد که آنان عذر او را نپذیرفته‌اند و از افشای حقایق مربوط به گذشته قوم خزر و ارتباط آن با جوامع یهودی و اروپای شرقی ناراحت گشته‌اند. این ناراحتی از جهتی دیگر و به انگیزه‌هایی کاملاً متفاوت گریبانگیر نظریه‌پردازان رسمی شوروی نیز شده است که نمونه آن را در متن کتاب خواهید دید.

کستلر می‌گوید: آوارگان یهودی را نمی‌توان ملت یا نژادی خاص بشمار آورد. تنها چیزی که یهودی را از غیر یهودی متمایز می‌سازد مسأله مذهب است. گرچه بسیاری از یهودیان به آداب و احکام مذهبی خویش عامل نیستند ولی این آئین، برخلاف ادیان مسیحی و بودائی و اسلام، در پیروان خود توهمی و احساسی می‌آفریند که خود را از دیگران جدا می‌پندارند. زیرا که عهدعتیق حکایت تاریخ قومی باستانی است و هر یک از ادعیه و مأثورات و مناسک یهودی به‌منزله اعلام

۱. به‌عنوان مثال می‌توان به نقد ریموند سوکولوف تحت عنوان «تبار یهودیان» در شماره ۶ سپتامبر ۱۹۷۶ مجله نیوزویک مراجعه کرد.

وابستگی به آن قوم است. اعیاد یهودی سرتاسر یادآور ماجراهای واقعی یا افسانه‌آمیزی است که بر آن قوم معین گذشته است: خروج از مصر، عصیان مکابیان، مرگ هامان ستمگر و ویرانی معبد اورشلیم... و بدینگونه ذهن يك یهودی همواره با گذشته تاریخی و نژادی همان قوم مشغول می‌گردد و از گذشته تاریخی و نژادی هم‌میهنان موجود خود یعنی غیر یهودیانی که هم‌اکنون با آنان در يك کشور زندگی می‌کند، جدا می‌افتد. کیش یهود چنانکه در طول تاریخ فاجعه‌بار دوهزارساله خود به‌ثبوت رسانیده، مذهبی است که پیروان خود را به‌انزوا می‌کشاند و القاء ملیتی کاذب در آنان می‌کند.

پس از ویرانی بیت‌المقدس یهودیان زبان و فرهنگ ویژه خود را از دست دادند. زبان عبری حتی پیش از آغاز عصر مسیحیت جای خود را به زبان آرامی داده بود. علما و شعرا یهودی در اسپانیای اسلامی به‌عربی چیز می‌نوشتند و بعدها نیز مطالب خود را به‌زبانهای آلمانی، لهستانی، روسی، انگلیسی و فرانسوی به‌رشته نگارش کشیدند. در برخی از جوامع یهودی زبانهای ویژه‌ای چون ییدیش و لادینو بوجود آمد ولی این زبانها از آفریدن آثاری قابل ملاحظه که بتواند بانوشته‌های یهودیان در زبانهای آلمانی و انگلیسی و غیره قیاس شود عاجز بودند. عمده فعالیت یهودیان دیسپوره در زمینه الهیات بود معذک تلمود و مجلدات ضخیم تفاسیر تورات بطورکلی برای یهودیان معاصر ناشناخته است اما آثار فلسفی و هنری و علمی افراد یهودی به صورت مشارکت در فرهنگ ملت‌هایی بوده است که با آنها می‌زیسته‌اند و نمی‌توان اینگونه آثار را به‌عنوان میراث فرهنگی مشترک یهودیان تلقی کرد. خلاصه آنکه به‌قول کستلر یهودیان روزگارانما هیچگونه سنت مشترکی ندارند. آنچه دارند آداب و مراسم و شیوه عملیاتی است که برخی از تجربه دردناک روزگاران گذشته، یعنی زندگی در محله‌های جداگانه سرچشمه می‌گیرد و برخی دیگر انعکاس ذهنی و روانی حاصل از وابستگی به‌مذهبی است که اگرچه پیروانش به‌احکام آن عمل نمی‌کنند و اعتقادی هم ندارند ولی بااینهمه احساس ملیتی کاذب در آنها القا می‌کند و چنین است که اکثریت یهودیان از روی صداقت و صمیمیت به‌این ملت موهوم چسبیده‌اند و خود را موظف به‌حفظ و نگاهبانی از «سنت یهودی» می‌دانند، و حال آنکه چنین سنتی وجود خارجی ندارد زیرا که روشنفکران یهود دکترین قوم برگزیده را که مبنای اعتقادات یهودیان ارتدکس بود باور ندارند

و اگر این دکترین را برکنار نهمیم آنچه باقی می‌ماند پیام عهدعتیق است که جنبه عام دارد یعنی اعتقاد به وحدانیت خدا و تمالیم انبیا و احکام عشره و امثال و حکم که همه در جریان بزرگ سنت یهودی - هلنی - مسیحی درآمیخته و جزو مواریث مشترک میان یهودیان و غیریهودیان درآمده است و این است خلاصه و چکیده سخنان کستلر درباره یهودیان و روابط آنان با ملل دیگر و خرافه خون ناب و تبار سره یهودی که در طی یادداشت پایان کتاب خود آورده است.

بخش نخست

طلوع و افول خزران

در بلاد خزر گوسپند و عسل و یمهودی
به مقدار فراوان وجود دارد.

مقدسی
قرن دهم

مقارن زمانی که شارلمانی تاج امپراتوری غرب را برسر داشت در کرانه‌های خاوری اروپا در میان قفقاز و ولگا، دولتی یهودی به نام امپراتوری خزر فرمان می‌راند. این امپراتوری در اوج قدرت خود، از قرن هفتم تا دهم میلادی، نقش مهمی در تعیین سرنوشت اروپای قرون وسطایی، و بالنتیجه اروپای امروز، برعهده داشت. امپراتور و مورخ بیزانسی، کنستانتین پروفیروژنیتوس (۹۱۳ - ۹۵۹) ظاهراً از اهمیت خزرها آگاه بود که در رساله خود راجع به پروتوکل دربار می‌گوید: روی نامه‌هایی که به دربار پاپ در رم و یا به امپراتور غرب فرستاده می‌شود مهری زرین به ارزش دو سولیدی^۲ الصاق می‌شود و حال آنکه نامه‌های خطاب به پادشاه خزران ممبرور به مهری است که سه سولیدی ارزش دارد.

این نه تملق که اقتضای سیاستمداری بود. در دورانی که از آن سخن می‌گوئیم، به‌گفته‌ی بری محتملاً اهمیت خان خزرها از نظر سیاست خارجه امپراتوری (بیزانس) چندان کمتر از اهمیت شارل بزرگ و جانشینان او نبود.^۳

1. Constantine Prophyrogenitus (*De Caeromoniis*) I, p, 690

۲. سولیدی Solidi سکه طلا به ارزش تقریباً سه دلار امروز که در دوران اخیر امپراتوری رم ضرب می‌شد (لغت‌نامه و بستر).

3. Bury, J.B. (1912) p. 402.

کشور خزران، مردمی از تبار ترکان، موضع استراتژیکی مهمی را در مدخل حیاتی میان دریای سیاه و دریای مازندران اشغال کرده بود و در اینجا بود که قدرتهای بزرگ شرقی در آن زمان رو در روی یکدیگر قرار داشتند. کشور خزران به‌منزله حایلی بود که کشور بیزانس را در برابر هجوم قبایل وحشی سرزنده صحاری شمال مانند بلغارها، مجارها، پچنگها - و بعدها و ایکنگها و روسها - نگاه می‌داشت. همچنین سپاهیان خزر، به‌طور مؤثری راه را بر تازیان - در نخستین مراحل هجوم بی‌امان آنان - بستند و مسلمانان را از تسخیر اروپای شرقی باز داشتند و این امر از نظر دیپلوماسی بیزانس و تاریخ اروپا حائز اهمیت بیشتری بود.

پرفسور داتلپ استاد دانشگاه کلمبیا که از صاحب‌نظران مبرز در تاریخ خزران است، این داستان تقریباً ناشناخته ولی مهم را به‌قرار زیر خلاصه کرده است:

«کشور خزران... در برابر خط طبیعی پیشرفت تازیان قرار داشت. در ظرف چند سال پس از وفات محمد (ص) (۶۳۲ میلادی) سپاهیان خلیفه در یورش خود به‌سوی شمال از میان ویرانه‌های دو امپراتوری گذشتند و در حالی که همه‌چیز را از پیش‌پای خود برمی‌داشتند به‌سد کوههای بزرگ قفقاز رسیدند. اگر تازیان از این سد می‌گذشتند راه سرزمینهای اروپای شرقی در برابر ایشان باز بود. ولی در خط قفقاز با نیروهای یک قدرت سازمان‌یافته نظامی برخورد کردند که آنان را از گسترش فتوحات خود در این مسیر باز داشت. جنگهای تازیان و خزران که بیش از یکصد سال طول کشید - اگرچه اطلاعات زیادی از آنها بدست نیست - از لحاظ تاریخی دارای اهمیت شایانی است. فراتکه‌های زیر فرمان شارل مارتل^۴ در اطراف توره جلو پیشرفت تازیان را گرفتند، لیکن خطری که اروپا را، در همان زمان، از شرق تهدید می‌کرد کمتر

4. Charles Martel. 5. Tours.

و ناچیزتر نبود... و در اینجا بود که سپاهیان پیروزمند مسلمان با نیروهای خزران برخورد کردند و از پیشرفت بازماندند... مشکل بتوان تردید کرد که اگر خزرها در ناحیه شمال قفقاز نبودند حکومت بیزانس که جان پناه تمدن اروپائی در شرق بشمار می‌آمد تاب مقاومت در برابر تازیان نمی‌آورد و شاید تاریخ مسیحیت و اسلام به نحو دیگری نوشته می‌شد.^۶ با توجه به این اوضاع و احوال، شگفت نیست که در سال ۷۳۲ پس از پیروزی پراوازه خزران بر تازیان کنستانتین پنجم امپراتور آینده بیزانس، با یک شاهزاده خانم خزر ازدواج کرد. فرزند آنان امپراتور ثوی چهارم مشهور به ثوی خزر بود.

قضا را جنگ آخر در ۷۳۷ به شکست خزرها انجامید لیکن تا آن هنگام شور جهاد در میان مسلمانان فرو نشسته و خلافت اسلامی دست به گریبان خلفای داخلی شده بود. مهاجمین عرب در قفقاز، بی‌آنکه جای پای ثابتی در شمال بدست آورند، متوقف گشتند در حالی که خزرها نیرومندتر از پیش شده بودند.

چند سال بعد، شاید در ۷۴۰ میلادی پادشاه با درباریان و امرا یعنی طبقه حاکم خزران به آئین یهودگریدند و بدینگونه یهود مذهب رسمی خزرها گردید. بیشک معاصرین آنان از این ماجرا شگفت‌زده شده بودند همچنانکه محققین روزگار ما نیز که با حکایت آن در منابع عربی، بیزانسی، روسی و عبری آشنا گشتند بشگفتی افتادند. یکی از تازه‌ترین اظهارنظرها را در این باره در اثر مورخ مارکسیست مجارستانی دکتر آنتال بارتا^۷ می‌توان یافت در کتاب او به نام «جامعه مجار در قرون هشتم و نهم»^۸ که چند فصل به داستان خزران اختصاص داده شده است چه در آن روزگاران مجارستان زیر فرمان خزران بود. معذک نویسنده کتاب در بحث از تغییر کیش خزرها به یک بند اکتفا نموده که

6. Dunlop, D.M. (1954) pp IX-X.

7. Antal Bartha.

8. Bartha A., *The Magyar Society in the Eighth and Ninth Centuries* (1968) p. 35.

آثار دست‌پاچگی از آن هویدا است. وی می‌گوید:

«بررسی ما نمی‌تواند مسائل مربوط به تاریخ عقاید را فراگیرد لیکن باید توجه خواننده را به موضوع مذهب رسمی خزرها جلب کنیم. این مذهب یهود بود که از طرف طبقه حاکم جامعه برسمیت پذیرفته شد. حاجت به گفتار نیست که قبول دیانت یهود به‌عنوان آئین رسمی از طرف مردمی که تبار آنها غیریهودی بود موضوع جرو بحثهای جالب توجهی می‌تواند باشد. در این باب به‌همین قدر اکتفا می‌کنیم که این تغییر کیش - با وجود کوشش بیزانس برای تبلیغ مسیحیت و با وجود نفوذ اسلام در شرق و علی‌رغم فشار سیاسی که از هر دو طرف وارد می‌شد - و قبول مذهبی که هیچ نیروی سیاسی پشت‌سر آن نبود و بلکه همواره مورد تعقیب و آزار قرار داشت، مایه تعجب مورخانی گردیده است که درباره خزرها کار کرده‌اند. معذک این امر را نمی‌توان حمل بر اتفاق و تصادف کرد بلکه باید آن را نشانی از سیاست مستقلی دانست که حکومت خزران در پیش گرفته بود.»

این اظهار نظر ما را کمی بیشتر به حیرت فرو می‌برد. اگرچه مآخذ مختلف در جزئیات امر اختلاف دارند لیکن در اصل مطلب به هیچ وجه اختلافی نیست.

آنچه مورد اختلاف می‌باشد سرنوشت خزرهای یهودی بعد از انقراض امپراتوری آنان است که در قرون دوازدهم و سیزدهم بوقوع پیوست. در این باره منابع زیادی در دست نیست اما در اواخر قرون وسطی در کریمه، و نیز در اوکراین و مجارستان و لهستان و لیتوانی با مراکز مختلف سکونت خزرها برخورد می‌کنیم. آنچه از مجموع این اطلاعات جسته و گریخته بدست می‌آید مسأله مهاجرت قبائل و جوامع خزر به نواحی اروپای شرقی بخصوص روسیه و لهستان است سرزمینهایی که در سرآغاز دوران جدید بزرگترین مراکز تجمع یهودیان را در آنها می‌یابیم. این نکته برخی از مورخین را برآن داشته است که بگویند

بخش بزرگی، یا شاید اکثریتی، از یهودیان شرقی - و بنابراین اکثریت یهودیان دنیا - خزر هستند و از اصل سامی نمی‌باشند.

توجه به نتایج دامنه‌دار مترتب بر این فرض روشن می‌دارد که چرا مورخان از برخورد با این مسأله احتراز نموده یا دست‌کم با احتیاط تمام در آن باره سخن رانده‌اند در چاپ ۱۹۷۳ دایرةالمعارف یهود^۹ مقاله‌ای تحت عنوان «خزرها» به امضای دانلوپ بچاپ رسیده است ولی در بخش دیگری از همان دایرةالمعارف، درباره «یهودان خزر پس از انقراض حکومت» سخن گفته می‌شود که آن را «ناشران» امضا کرده‌اند و معلوم است که این مقاله به‌خاطر مؤمنان یهود که بر اعتقاد جزئی «قوم برگزیده خدا» باور دارند نوشته شده است:

«قرايان [*] ترکی زبان (که يك فرقه یهودی بنیادگرا می‌باشند) کریمه و لهستان و سایر جاها با خزران ارتباط داشتند. این ارتباط را شواهد مبتنی بر فولکلور و مردم‌شناسی و زبان تأیید می‌کند. چنین می‌نماید که مقدار قابل توجهی مدارک در دست است که بر حضور مستمر اعقاب خزرها در اروپا دلالت دارد.»

این حضور اولاد قفقازی یافت در خیمه و خرگاه سام از نظر کمیت تا چه اندازه اهمیت دارد؟ یکی از سرسخت‌ترین هواداران فرضیه دایر بر خزری تبار بودن یهودان ا. آن. پولیاک^{۱۰} پرفسور تاریخ قرون میانه یهود در دانشگاه تل‌آویب است. کتاب او به نام خزران ۱۱ (به زبان عبری) در ۱۹۴۴ در تل‌آویب انتشار یافت و در ۱۹۵۰ به چاپ دوم رسید. مؤلف در مقدمه کتاب می‌گوید:

«برخورد جدیدی لازم خواهد بود هم نسبت به موضوع روابط میان یهود خزر و سایر جوامع یهودی، و هم نسبت به این مسأله که تا چه حد می‌توان یهودیان خزر را به‌عنوان هسته مراکز وسیع یهودی در اروپای شرقی بشمار آورد... اخلاف

9. *Encyclopaedia Judaica*. 10. Poliak A.N. (1951).

11. Khazarica.

آن یهودیان - چه آنانکه در جاهای خود باقی ماندند و چه آنها که به کشورهای متحد امریکا یا سایر نقاط مهاجرت نمودند و چه آنها که به اسرائیل رفتند - هم‌اکنون اکثریت عظیم یهودیان جهان را تشکیل می‌دهند.»

این مطالب وقتی نوشته شده است که کسی از دامنه قتل‌عامی که بر یهود رفته بود به‌طور کامل آگاهی نداشت. ولی به‌رحال این واقعیت هنوز هم پابرجاست که اکثریت عظیم یهودیانی که در دنیا باقی مانده‌اند از اروپای شرقی - و بنابراین تقریباً اغلب از تبار خزری - می‌باشند. اگر چنین باشد باید گفت که نیاکان این یهودیان، نه از اردن و کنعان بلکه از نواحی ولگا و قفقاز آمده‌اند از سرزمین‌هایی که مهد اقوام آریائی خوانده می‌شد. پیوند خویشاوندی این یهودیان با قبایل هون و اوئیغوز و مجار بیشتر است تا با ذریه ابراهیم و اسحق و یعقوب، و اگر مطلب از این‌قرار باشد اصطلاح آنتی‌سمیتسم (ضد سامی بودن) معنای خود را از دست خواهد داد زیرا این اصطلاح مبتنی بر سوء تفاهمی است که قاتلین و مقتولین هر دو در آن شریکند. داستان امپراتوری خزر که کم‌کم از لابلای اوراق گذشته بیرون می‌افتد به‌صورت ظالمانه‌ترین شوخی فریب‌آمیز تاریخ جلوه می‌کند.

- ۲ -

«آتیلا بالاخره پادشاه کشوری از چادرنشینان بود. کشور او از میان رفت ولی شهر منقور قسطنطنیه قدرتی بود که برجای خود ماند. چادرها از میان برخاستند و شهرها همچنان برپای ایستادند. دولت هون گردبادی بود...»

بدینگونه کاسل^{۱۲} یکی از خاورشناسان قرن نوزدهم تلویحاً می‌گوید که خزرها نیز به‌همان دلایل، همان سرنوشت را پیدا کردند. مع‌ذلك حضور هونها در صحنه اروپا، هشتاد سالی پیش نپائید^{۱۳} و

12. Cassel, P. (1976).

۱۳. از حوالی ۳۷۲ که نخستین حرکت هونها از صحاری شمال دریای مازندران به‌سوی غرب شروع شد تا مرگ آتیلا به‌سال ۴۵۳.

حال آنکه دولت خزران نزدیک به چهار قرن دوام آورد. آنها نیز غالباً چادرنشین بودند ولی مراکز بزرگ تخته‌قاپو هم داشتند و در جریان تحول از صورت يك قبیله جنگجوی بدوی به ملتی کشاورز، حشم‌دار، ماهیگیر، صاحب تاکستانها، بازرگان و صنعتگر سیر می‌کردند. باستانشناسان شوروی مدارکی را از دل خاک بیرون کشیده‌اند که حاکی از تمدنی نسبتاً پیشرفته و یکلی متفاوت با «گردباد هونها» می‌باشد. این باستانشناسان آثار آبادیهائی را یافته‌اند که تا چند میل گسترش داشته ۱۴ و مشتمل برخانه‌هائی بوده که به وسیله دالانهائی به گاو‌داریهای بزرگ و اغلبی گوسفندان و اصطبلها می‌انجامیده است. وسعت آنها از ۳ تا ۳۳ متر در ۱۰ تا ۱۴ متر بوده و ستونهای متعدد داشته است. ۱۵. برخی از بقایای گاوآنها نشانگر مهارت فنی قابل ملاحظه‌ای است. اشیاء هنری از قبیل سگکها، چفتها، زین‌اندازهای زینتی نیز شواهد دیگری بر همین امر می‌باشد.

نکته‌ای که در خور توجه خاص می‌باشد پی‌ریزی دایره‌ای شکل خانه‌هاست. ۱۶. به‌گفته باستانشناسان شوروی این خانه‌ها در سرتاسر مناطق مسکونی خزرها یافته شده و از نظر تاریخی مقدم برخانه‌های معمولی چهارگوش است. بدیهی است که خانه‌های گرد، نشان تحول و گذر از چادرهای گنبدی شکل و قابل انتقال، به مساکن دائمی می‌باشد یعنی از صحرائشینی به شهریگری یا نیمه شهریگری. منابع عربی آن روزگار روایت می‌کنند که خزران تنها در ماههای زمستان در شهرها - و من‌جمله در پایتختشان ایتل - سکونت می‌ورزند و با فرا رسیدن بهار چادرهای خود را برمی‌دارند و خانه‌ها را رها می‌کنند و به‌دنبال گوسفندان و احشام خود به صحرا می‌روند یا در مزارع و تاکستانهای محصور خود خیمه می‌زنند.

حفریات انجام شده همچنین نشان می‌دهد که در زمانهای بعد در گرداگرد کشور خزران يك سلسله استحکامات وجود داشته است. این استحکامات در قرن هشتم و نهم برای محافظت مرزهای شمالی

14, 15. Bartha p. 24. 16. Bartha, p. 24 and notes.

که مواجه با بیابانهای باز بود بوجود آمده بود و به‌شکل نیم‌طاقی از کریمه (که مدتی زیر سلطه خزرها بود) تا قسمتهای سفلی دونتز ۱۷ و دون ۱۸ و ولگا ۱۹ ادامه می‌یافت. کرانه جنوبی را قفقاز و غرب را دریای سیاه و شرق را دریای خزر یا دریای مازندران ۲۰ محافظت می‌نمود.

استحکامات شمال در واقع عبارت بود از يك رشته استحکامات داخلی که برای محافظت قسمت مرکزی کشور بنا شده بود چه مرزهای کشور در قسمتهای مجاور با قبایل شمالی بريك قرار نمی‌ماند و عملاً تابع نتایج جنگهای بود که جریان داشت. خزرها در اوج قدرت خود بر ملتها و اقوامی که شماره‌شان به سی می‌رسید حکومت می‌راندند و یا آنها را باجگزار خود می‌دانستند. این سرزمینهای وسیع از قفقاز تا دریای آرال و از کوههای اورال تا شهر کیف و بیابانهای اوکراین ادامه می‌یافت. مردمانی که زیر سلطه خزرها قرار داشتند بلغارها، برتاسها، غزها، مجارها (هنگریها) را تا مراکزگت‌نشین و یونانی‌نشین کریمه و قبایل اسلاو در بیشه‌زارهای شمال غرب فرامی‌گرفت. در ورای این سرزمینهای گسترده نیز سپاهیان خزر به‌گرجستان و ارمنستان یورش بردند و در قلمرو حکومت خلافت عربی تا موصل پیش رفتند. به‌قول م. آئی. آرتامونوف ۲۱ باستانشناس شوروی:

«خزرها تا قرن نهم در تسلط خود بر نواحی شمال دریای سیاه و بیابانها و جنگلهای مجاور دنپتر ۲۲ رقیبی نداشتند. خزرها به‌مدت يك قرن و نیم فرمانروای بلامنازع نیمه جنوبی اروپای خاوری بودند و چون دژی استوار در دروازه اروپا از اورال تا بحر خزر در برابر آسیا مقاومت می‌کردند. در سرتاسر این دوران خزرها موفق شدند که

17. Donetz. 18. Don. 19. Volga.

۲۰. هنوز مسلمانان به یاد وحشتی که از هجوم خزرها داشته‌اند دریائی را که بر کرانه صحراهای چادرنشینان سر می‌ساید بحر خزر می‌نامند.

21. Artamonov. 22. istoria Kazar, 1962.

هجوم قبایل صحرائشین را از سوی شرق متوقف سازند ۲۲. « نظری اجمالی به تاریخ امپراتوریهای صحرا در شرق نشان می دهد که مملکت خزران چه از حیث زمان و چه از حیث وسعت قلمرو و درجه تمدن، در حد وسط امپراتوریهای گذشته هون و آوار ۲۴ از يك طرف و امپراتوری آینده مغول از طرف دیگر قرار داشته است.

- ۳ -

اما این مردم قابل ملاحظه - قابل ملاحظه هم از جهت قدرت و موفقیت‌های خود و هم از حیث قبول مذهب مطرود چون آئین یهود - کی بوده‌اند؟ اطلاعاتی که به دست ما رسیده است از مخالفین آنها می باشد و نمی‌تواند در بست مورد قبول قرار گیرد. یکی از وقایع‌نگاران عرب ۲۵ می‌نویسد: «اما درباره خزرها، آنها در شمال ارض مسکون در اطراف اقلیم سابع می‌باشند که صورت فلکی دب اکبر در بالای سر آنها قرار دارد. سرزمین آنان سرد و مرطوب است و به همین جهت رنگ بشره آنها سفید و چشمانشان کبود و موی‌شان آویخته و غالباً قرمز، جسماً تنومند و مزاجاً متمایل بسردی می‌باشند و به‌طور کلی منظری وحشیانه دارند» بدیهی است که پس از يك قرن جنگ، نویسنده عربی نمی‌توانست همدردی زیادی با خزرها داشته باشد. منشیان گرجی و ارمنی هم که کشورهایشان علی‌رغم فرهنگی کم‌تر، بدفعات مورد تهاجم سواران خزر قرار گرفته بود همین احساس را داشته‌اند. يك وقایع‌نگاه گرجی برحسب روایتی قدیم، آنان را با یاجوج و ماجوج یکی می‌داند[*]: مردمی وحشی با چهره‌هائی زشت و رفتاری چون جانوران درنده و خونخوار ۲۶. يك نویسنده ارمنی از «انبوه

23. Dnieper.

24. Avar.

۲۵. ابن‌سعیدالمغربی به نقل دانلوب صفحه ۱۱ (بنا به نوشته دانلوب این شرح از نسخه‌ای خطی در کتابخانه بودلین توسط پرفسور کاله Kahle رونویس شده و در اختیار او قرار گرفته است. «مترجم»)

26. Schultze, (1905) p. 23.

وحشتناک خزرها با چهره گستاخ و پهن و بی‌مژگان، موهای دراز آویخته چون زنان ۲۷» سخن می‌گوید. بالاخره اصطخری جغرافیدان اسلامی که یکی از مهمترین منابع عربی درباره خزرهاست چنین می‌گوید ۲۸: «خزرها شباهتی به ترکها ندارند آنها سیاه‌موی می‌باشند و یردو قسم‌اند: قسمتی را قراخزر نامند که گندمگون و سیه چرده‌اند چنانکه گوئی گروهی از هندوانند و قسمتی دیگر سپید و خوشروی و زیبا می‌باشند.»

لحن اصطخری خوشایندتر است لیکن گفته او برپیدگی مطلب می‌افزاید. زیرا رسم درمیان ترکان چنان بود که به طبقه حاکمه یا قوم حاکم «سفید» و به طبقات پائینتر «سیاه» می‌گفتند. دلیلی در دست نیست که بگوئیم «بلغارهای سفید» سفیدتر از بلغارهای سیاه بودند یا «هونهای سفید» (هیاطله) که در قرون پنجم و ششم به هندوستان و ایران هجوم بردند رنگ بشره‌شان از سایر قبایل هون که به اروپا حمله آوردند روشنتر بود. آنچه اصطخری به نام خزرهای سیاه می‌نامد - همچنانکه در نوشته‌های دیگر او و سایرین ملاحظه می‌شود - مبتنی بر مسموعات و افسانه بوده و ما نیز در مورد قیافه ظاهری خزرها یا اصل نژادی آنها اطلاعات بیشتری در دست نداریم.

جواب مسأله اخیر را تنها بصورتی مبهم و کلی می‌توان داد. ولی در مورد اصل اقوام هون، آلان، آوار، بلغار، مجار، باشقرد، برتاس، سبیر، اویغور، ساراغور، انوغور، اوتیغور، کوتریغور، تارنیاک، کوتراغار، خبر، زابندر، پچنک، غز، کومن، قیچاق، و سایر قبایل و مللی که در طول حیات حکومت خزرها از مسیر مهاجرت گذر کرده‌اند نیز با همان مشکل مواجه هستیم. حتی اصل هونها، که درباره آنان اطلاعات بیشتری داریم، روشن نیست. نام هون ظاهراً از کلمه چینی هیونگ‌نو ۲۹ مشتق است و این نام به اقوام جنگجوی

27. Marquart, p. 44. n. 4.

۲۸. مسالك الممالك، چاپ دخویه صفحه ۲۲۳ چاپ عبدالعال الحسینی صفحه ۱۳۱.

29. Hiung-nu.

بادیه‌نشین به‌طور عموم اطلاق می‌شود. ملت‌های دیگر هم به‌طور کلی تمام قبایل صحرائنشین را اعم از هون‌های سفید که در بالا نام بردیم و سبیرها و مجارها و خزرها، هون می‌نامند.^{۳۰}

در قرن اول میلادی چین‌ها این همسایگان نامطلوب را به‌سوی غرب راندند و آن آغاز سیل مهیبی بود که در طول چندین قرن هرچندگاه یک‌بار از آسیا به‌جانب غرب سرازیر می‌شد. از قرن پنجم به‌این سو بسیاری از این اقوام را به‌نام ترك می‌خواندند. این نام نیز ظاهراً اصل چینی دارد (که گویا نام تپه‌ای بوده است) و بعدها به‌همه طوایفی اطلاق گردیده که به‌زبان‌هایی سخن می‌گفتند که دارای مشخصات مشترکی بود، و به‌عنوان گروه زبان ترکی شناخته می‌شود. بنابراین اصطلاح «ترك» در آن معنی که نویسندگان سده‌های میانه بکار می‌بردند - و غالباً نژاد شناسان جدید هم این کار را می‌کنند - در درجه اول مشخص‌کننده زبان است و نه نژاد. در این معنی هونها و خزرها را جزو اقوام ترك^{۳۱} می‌توان بحساب آورد. زبان خزرها ظاهراً از لهجه چوواش^{۳۲} ترکی می‌باشد که هنوز در جمهوری خودمختار چوواش از جماهیر شوروی در میان ولگا و سورا^{۳۳} به‌آن تکلم می‌کنند. چوواشها گویا از اخلاف بلغارها باشند که به‌لهجه‌ای نزدیک به‌لهجه خزرها سخن می‌گفتند. اما این اطلاعات هیچ‌کدام پروپای قرصی ندارد بلکه مبتنی بر استنباطات متخصصین لغات شرقی می‌باشد. آنچه به‌طور مطمئن می‌شود گفت این است که خزرها از اقوام ترك بودند که تقریباً در قرن پنجم میلادی از صحاری آسیا برخاستند.

اصل نام خزر و اشتقاقات جدید آن نیز موضوع بحث‌های

۳۰. ولی نه‌مجارها را که زبان آنها از گروه زبان‌های فینو - اویغوری است.

۳۱. خالی از تفریح نیست که در همان حال که انگلیسیها در جنگ اول جهانی کلمه «هون» را به همان معنای تحقیرآمیز بکار می‌بردند، در مین من مجارستان به‌کودکان دبستانی آموخته می‌شد که باید به «نیاکان پرافتخار هون» خود با غروری مین‌پرستانه بنگرند. در بوداپست، باشگاهی به‌نام Hunnia نامیده می‌شود. آتیلا هنوز اسم متداول و معمولی است که روی اشخاص می‌گذازند.

32. Chuvash.

33. Sura.

موشکافانه بوده است. به‌اغلب احتمال این کلمه از ریشه ترکی «گز» (گردیدن) آمده که در این‌صورت معنی ساده آن «صحراگرد» خواهد بود. برای آدم‌های غیر متخصص، بحث از اشتقاقات تازه‌تر که به‌این کلمه نسبت داده می‌شود بیشتر جالب توجه است. از جمله کلمه روسی قزاق^{۳۴} و کلمه مجاری هوسار^{۳۵} که هر دو به‌معنی سواره نظام است و باز کلمه آلمانی Ketzer یا ملحد که به‌معنی یهودی است. اگر اشتقاق این کلمات از لفظ خزر درست باشد باید گفت که خزرها در تخیلات انواع ملت‌ها از سده‌های میانه تأثیر قابل ملاحظه‌ای برجای نهاده‌اند.

- ۴ -

برخی از کتاب‌های تاریخ ایران و عرب مخلوط جالب توجهی از افسانه‌ها و شایعه‌ها بشمار می‌آید. گاهی روایت آنها با خلقت آدم شروع می‌شود و به تازه‌ترین خبر مهم روز منتهی می‌گردد. مثلاً یعقوبی از مورخان عرب قرن نهم، خزران را از اولاد یافث پسر سوم نوح می‌داند. این روایت به‌تکرار در ادبیات نیز آمده است و در عین حال، افسانه‌های دیگری هم هست که اصل خزرها را به‌ابراهیم پیغمبر یا اسکندر کبیر مرتبط می‌داند.

یکی از کهنترین مأخذی که از خزرها نام برده است اثر تاریخ-نگار سوریانی زکریا رهتور^{۳۶} است که در اواسط قرن ششم می‌زیست. زکریا از خزرها در عداد مردمی که در ناحیه قفقاز زندگی می‌کنند نام می‌برد. از برخی منابع دیگر چنین برمی‌آید که خزرها حتی يك

34. Cossack.

۳۵. Huszar. هوسار شاید از طریق صرب و کروآت از تلفظ خزر یونانیها گرفته شده باشد.

۳۶. Zacharia Rhetor این کتاب در اصل توسط نویسنده نامعلومی تألیف یافته و سپس به‌نام یکی از مورخان سابق یونانی که اثر او را در این تألیف خلاصه کرده‌اند نامگذاری شده است.

قرن پیشتر در آن نواحی بوده و با هونها ارتباط داشته‌اند. در ۴۴۸ میلادی تئودوسیوس دوم امپراتور بیزانس هیاتی را به سفارت نزد آتیلا گسیل داشت. یکی از اعضای این هیات خطیبی بود به نام پریسکوس^{۳۷}. این مرد یادداشت‌های مفصلی دارد که نه تنها مذاکرات سیاسی بلکه جریان‌های ضیافت‌های پر زرق و برق آتیلا را منعکس می‌سازد. او در واقع وقایع‌نگاری حسابی بود و نوشته او یکی از مهمترین منابع اطلاعاتی ما درباره عادات و آداب هونها می‌باشد. پریسکوس حکایت‌هایی هم از یکی از اقوام تابعه هونها دارد به اسم آکاتزیر^{۳۸} که احتمالاً همان آق‌خزر^{۳۹} یا خزرهای سفید باشند (در مقابل خزرهای سیاه^{۴۰}).

پریسکوس می‌گوید: امپراتور بیزانس می‌کوشید تا این قوم جنگجو را به سوی خود جلب کند اما رئیس طماع خزرها که کاریداج^{۴۱} نام داشت رشوه‌ای را که امپراتور می‌خواست بدهد کافی ندانست و جانب هونها را گرفت. آتیلا رؤسای دیگر خزر را که به رقابت با کاریداج برخاسته بودند مغلوب کرد و او را به فرمانروایی بلامنزاع آکاتزیرها برنشاند و آتیلا از کاریداج دعوت کرد که به دربار وی برود. کاریداج او را بسیار ثنا گفت و افزود: برای بشری فانی سخت‌گراست که در چهره خدا بنگرد چه همانگونه که کسی قادر نیست در قرص خورشید خیره شود، بطریق اولی، نمی‌تواند در روی بزرگترین خدایان بنگرد و آسیبی نبیند. ظاهراً آتیلا را این جواب

37. Priscus. 38. Akatzir. 39. Ak Khazars.

۴۰. از آکاتزیرها در يك قرن بعد به‌عنوان قومی جنگاور در کتاب ژوردانس Jordanes مورخ نامدار گتی نام برده شده است. جغرافیدان راونا صراحتاً آکاتزیرها را همان خزرها می‌داند که مورد قبول همه صاحب‌نظران معاصر است (مارکوارت در این میان استثنای درخور توجهی است. برای انتقاد و رد نظر او مراجعه شود به کتاب دانلوپ (صفحه ۷). کاسل می‌گوید که شکل آکاتزیر در کتاب پریسکوس همان تلفظ کلمه خزر به زبانهای ارمنی و گرجی است.

41. Karidach.

خوش‌آمد و کاریداج را در مسند فرمانروایی تثبیت نمود. یادداشت‌های پریسکوس تأیید می‌کند که خزرها تقریباً در اواسط قرن پنجم در زمره اتباع هونها در صحنه اروپا حضور داشته‌اند و بدینگونه آنها را نیز می‌توان، مانند مجارها و اقوام دیگر، از بازماندگان اردوی آتیلا بشمار آورد.

- ۵ -

انقراض امپراتوری هون بعد از مرگ آتیلا خلأ قدرتی را در اروپای شرقی بوجود آورد. به‌دنبال آن، امواج پیاپی اردوهای صحرائشینان از شرق به غرب روان گردیدند که نام‌آورترین آنان اویغورها و آوارها بودند. بنظر می‌رسد که خزران در قسمت اعظم این دوران به ترک‌تاز در نواحی ثروتمند گرجستان و ارمنستان در ماورای قفقاز سرگرم بودند. در نیمه دوم قرن ششم، خزرهانیرومند-ترین اقوام شمال قفقاز بشمار می‌آمدند. نام تعدادی از این اقوام مانند سبیرها و ساراغورها و سمندرها و بلنجرها را از آن پس در منابع تاریخی نمی‌توان یافت، زیرا که توسط خزرها مقهور گشته و در قوم غالب جذب شده بودند. بیشترین مقاومت، ظاهراً، از سوی بلغارها که نیرومندتر از دیگران بودند نشان داده شد اما سرانجام آنها نیز بسختی شکست خوردند و به دو قسمت منقسم گردیدند. قسمی به نواحی غربی تا دانوب روی‌آور گشتند و در سرزمینهای بلغارستان امروزی مسکن گزیدند، دسته دیگر به سوی شمال شرق رفتند و در میانه‌های مسیر ولگا قرار گرفتند و به فرمان خزران گردن نهادند. ما به‌دنبال این داستان هم از بلغارهای دانوب و هم از بلغارهای ولگا یاد خواهیم کرد.

اما خزران پیش از آنکه دولت مستقلی تشکیل دهند مدت‌ها زیر سلطه امپراتوری ترکان باختری یا ترگوتها به کارآموزی پرداختند. امپراتوری ترگوتها دولت مستعجلی بود که چندان دوام نیاورد. این امپراتوری در معنی اتحادیه‌ای بود از اقوام مختلف که زیر پرچم

فرمانروائی به نام کاغان یا خاقان ۴۲ گرد آمده بودند؛ نام یا عنوانی که بعدها فرمانروایان خزر نیز بر خود نهادند. دوران نخستین دولت ترکی - اگر بتوان آن را دولت نامید - در حدود يك قرن طول کشید (از حدود ۵۵۰ تا ۶۵۰) و پس از آنکه متلاشی شد تقریباً هیچ اثری از خود بجای نگذاشت. مع ذلك پس از استقرار این حکومت بود که لفظ ترك به عنوان نام ملتی جداگانه و متمایز از اقوام ترکی زبان - مانند خزرها و بلغارها - مورد استعمال پیدا کرد ۴۲.

خزرها نخست زیر سلطه هونها و سپس زیر سلطه ترکها بودند. پس از انقراض دولت ترك در اواسط قرن هفتم نوبت دولت آنان فرا رسید. در منابع ایرانی و بیزانسی از این دولت به عنوان مملکت شمال نام می‌رود. حکایت شده است ۴۴ [*] که در بارگاه خسرو بزرگ انوشیروان پادشاه ایران سه تخت زرین نهاده بودند؛ یکی از آن امپراتور بیزانس و دیگری از آن فغفورچین و سومی از آن خاقان خزران. در واقع این فرمانروایان مقتدر هیچ‌گاه به ایران سفر نکرده‌اند و اگر چنین تخت‌هایی در بارگاه خسرو بوده حتماً جنبه نمادی داشته است. اما خواه این حکایت جنبه تاریخی نداشته باشد و یا افسانه‌ای بیش نباشد با روایت رسمی مربوط به امپراطور کنستانتین وفق می‌دهد که برحسب آن روی نامه‌هایی که از سوی دربار امپراتور به فرمانروای خزر فرستاده می‌شد سه مهر زرین الصاق می‌گردید.

۴۲. کاغان و خاقان یا کاقان و خاغان و چاغان و غیره. خاورشناسان درباره تلفظ این کلمه تعصبات شدید بخرج داده‌اند (مراجعه شود به ضمیمه) ما در این کتاب همه‌جا کاغان می‌آوریم که به گوش غربیها آشناتر است (در ترجمه همه‌جا خاقان مصطلح فارسی را آورده‌ایم) کلمه خزر به صورت حزر هم استعمال می‌شود.

۴۳. ولی این مانع از آن نشده است که نام ترك را به عنوان تعبیر محترمانه تری در برابر کلمه بربر یا در معنایی مترادف با «هون» به‌طور عموم به همه طوایف صحراگرد اطلاق کنند و همین امر در فهم منابع کهن موجب سردرگمی زیاد می‌شود.

۴۴. ابن بلخی، فارسنامه.

- ۶ -

در طول دهه‌های اول قرن هفتم، درست پیش از آنکه طوفان نهضت اسلام از شبه جزیره عربستان بحرکت درآید مثلث قدرت بیزانس، ایران و امپراتوری باختری ترك بر خاورمیانه مسلط بود. دو نیروی اولی از يك قرن پیش با همدیگر می‌جنگیدند و بر اثر این جنگها هر دو در معرض سقوط قرار گرفته بودند. سرانجام بیزانس جان سلامت برد اما شاهنشاهی ایران به مرگ خود نزدیک می‌شد و خزرها در آن میان شاهد ماجرا بودند.

خزرها هنوز اسماً از دولت باختری ترك فرمان می‌بردند و قویترین و مؤثرترین عناصر آن دولت بودند و خود بزودی جای آن را گرفتند. در ۶۲۷ قیصر روم به نام هراکلیوس که خود را آماده حمله قطعی به ایران می‌کرد يك پیمان اتحاد نظامی با خزرها منعقد کرد که نخستین از این رشته معاهدات بشمار می‌آید. روایات مختلفی در چگونگی نقش خزرها در حمله روم به دست ما رسیده است که به نظر شرم‌آور و افتضاح‌آمیز می‌نماید. اما در مسائل اصلی اختلافی نیست. خزرها چهل هزار سوار به سرکردگی زیبیل ۴۵ به کمک هراکلیوس فرستادند. زیبیل در هجوم به ایران شرکت کرد ولی چون ظاهراً از استراتژی محتاطانه رومیان حوصله‌اش سر رفته بود برگشت و تفلیس را در محاصره خویش گرفت اما موفق به تسخیر آن نشد. سال آینده دیگر بار نیروهای خزر و هراکلیوس بهم پیوستند و پایتخت گرجستان را بتصرف درآورده با غنائم فراوان بازگشتند. گیبون ۴۶ براساس روایت تئوفانس ۴۷ توصیف با شکوهی از نخستین ملاقات قیصر روم با سردار خزران بدست داده است ۴۸.

«... در برابر اتحاد خسرو با آوارها قیصر روم به

اتحادی سودمند و محترمانه با ترکان دست زد ۴۹. به دعوت او

45. Ziebel. 46. Gibbon. 47. Theophanes.

48. Gibbon Vol. V. pp. 87-8.

۴۹. سیاق عبارت نشان می‌دهد که منظور از ترکها، خزرهاست.

اردوی خزر چادرهای خود را از دشتهای ولگا به کوهستانهای گرجستان انتقال داد. هراکلیوس در حوالی تفلیس با آنها ملاقات کرد. خان و بزرگان قوم از اسبها پیاده شدند و در برابر قیصر بخاک افتادند و برجامه قیصر بوسه زدند. از این احترامات و پشتیبانی می‌بایستی بگرمی تمام استقبال می‌شد. قیصر تاج از سر برگرفت و آن را بر فرق خان نهاد و او را به ملاطفت در آغوش گرفت و فرزند خویش خواند. پس از ضیافتی مجلل، هرچه از ظروف و زیورآلات و طلا و جواهر و ابریشم که بر سر میز شاهانه بود به‌خان ارزانی داشت و به‌دست خود جواهرات و گوشوارهای گرانبها به متحدین جدید بخشید. قیصر در ملاقات خصوصی تصویر دختر خود ادسیا ۵۰ را به خان نشان داد و دل وحشی او را به‌وعده زفاف این دختر زیبا و متعین ربود و بلافاصله چهل هزار سوار مدد دریافت کرد.

ادسیا (یا اپیفانیا^{۵۱}) تنها دختر هراکلیوس از زن اول او بود. نامزد کردن او به‌یک «ترك» نمایانگر ارزش فراوانی است که دربار بیزانس به اتحاد با خزرها قائل بود. معذک این زناشوئی سر نگرفت زیرا که زیبل را پیش از آنکه ادسیا و همراهانش به‌او برسند مرگ دریافت. در یادداشت‌های ثوفانس ذکر می‌شود که زیبل از یک معامله متقابل می‌رود که به موجب آن زیبل در قبال این نامزدی پسر امرد خود را - ظاهراً به‌عنوان عوض (quid pro quo) - به‌قیصر بخشیده بود.

روایت بدیعی نیز از یک تاریخ‌نگار ارمنی هست که متن فرمان بسیج حکمران خزران را برای حمله دوم به ایران بدست می‌دهد. در این فرمان خطاب شده است به «کلیه قبایل و افراد، سکنه کوهها و دشتهای (زیر فرمان خزر) چه آنها که در زیر سقف زندگی می‌کنند و چه آنها که در زیر آسمان بسر می‌برند چه آنها که سر خود را می‌تراشند و چه آنها که موی دراز فرو می‌هلند^{۵۲}».

50. Eudocia. 51. Epiphania.

۵۲. به نقل دانلوب (صفحه ۲۹) از موسی کلنکتوک Moses of Kalankatuk

این نخستین آگاهی مساست از اختلاف اقوام و عناصری که امپراتوری خزر را تشکیل می‌داد. خزرهای حقیقی که حکومت را بدست داشته‌اند احتمالاً همواره در اقلیت بوده‌اند چنانکه اتریشیها هم در پادشاهی اتریش - مجار چنین بودند.

- ۷ -

ایران هیچ‌گاه از شکست سختی که در برابر حمله هراکلیوس در ۶۲۷ خورده قد علم نکرد. به‌دنبال آن انقلابی رخ داد و پادشاه ایران به‌دست پسر خویش کشته شد. آن پسر نیز چند ماه بعد وفات یافت و بجای وی کودکی را بر تخت سلطنت نشانده. پس از ده سال هرج و مرج نخستین دسته سپاهیان عرب ضربه نهائی را بر امپراتوری ساسانی وارد آورد. تقریباً در همان اوان اتحادیه ترك غربی نیز به‌قبایل مختلف تجزیه گردید. مثلث قدرت تازه‌ای جای مثلث سابق را گرفت: خلافت اسلامی، بیزانس مسیحی و مملکت جدید خزر در شمال و این سومی بود که فشار حملات عرب را در نخستین مراحل آن تحمل کرد و راه دشتهای اروپای شرقی را بر روی مهاجمین بست.

در طول بیست سال اول هجرت (هجرت محمد ص به مدینه در ۶۲۲ که آغاز تاریخ عربی است) ایران و سوریه و بین‌النهرین و مصر به‌دست مسلمانان افتاد و قلمرو مرکزی بیزانس (سرزمینهای فعلی ترکیه) نیز در نیمدایره‌ای که از مدیترانه تا قفقاز و سواحل جنوبی دریای مازندران کشیده می‌شد در محاصره مسلمانان قرار گرفت. قفقاز مانع طبیعی مهمی بود ولی نه سخت‌تر از کوههای پیرنه. ممکن بود که از راه معبر داریل^{۵۳} بر قفقاز مسلط شد و یا از طریق دربند و کناره دریای مازندران، آن را دور زد و پشت سر گذاشت.

این منطقه پر از استحکامات، که عربها باب‌الابواب می‌نامیدند نوعی دروازه طبیعی بود که خزرها و سایر اقوام غارتگر از دیرباز برای هجوم به بلاد جنوب از آن گذشته و از همان راه به‌جای خود

۵۳. Kasbek Dariel حالا معبر کاسبک نامیده می‌شود.

بازگشته بودند. اینک نوبت تازیان بود. در فاصله سالهای ۶۴۲ و ۶۵۲ تازیان بارها از دروازه دربند گذشتند و در بلاد خزر پیش رفتند و در صدد برآمدند که با تسخیر شهر بلنجر - که نزدیکترین شهرها بود - جای پائی در قسمت اروپائی قفقاز بدست آورند. اما در این جنگها و نیز در آخرین جنگ بزرگی که در ۶۵۲ بوقوع پیوست و هردو طرف از توپخانه یعنی منجیق و چرخ انداز استفاده می کردند. عربها شکست خوردند و چهار هزار تن کشته دادند. سردار عرب عبدالرحمن بن ربیعہ نیز در میان کشتگان بود. بقیه سپاه در نابسامانی از راه کوهستان عقب نشستند.

عربها تا سی چهل سال دیگر در صدد هجوم مجدد به بلاد خزر برنیامدند. هدف اصلی حملات آنها در این هنگام بیزانس بود. بارها ۵۴۶، استانبول را از دریا و خشکی بمحاصره گرفتند. اگر عربها می توانستند از راه قفقاز و دریای سیاه هم به آن شهر نزدیک شوند محتملاً سرنوشت امپراتوری بیزانس مختومه می بود. در خلال این احوال خزرها، بلغارها و مجارها را زیر فرمان خود درآوردند و دامنه تصرفات خود را در ناحیه غرب تا اوکراین و کریمه گسترش دادند. اما این بار مقصد خزرها نه صرفاً جنگ و گریز برای به دست آوردن غارت و غنیمت، بلکه تسخیر بلاد و منقاد ساختن مردم به اطاعت از حکومتی ثابت در زیر لوای خاقان بزرگ بود که در بلاد مفتوحه فرمانداری از طرف خود برای اداره امور و جمع مالیات می گماشت. در اوایل قرن هشتم استقرار قدرت خزر چندان بود که می توانستند در برابر عربها موضع تهاجمی برخود بگیرند.

این جنگها از فاصله زمانی بیش از هزار سال که از نبردهای متناوب دوره دوم آن (۷۲۲ تا ۷۳۷) می گذرد، به صورت منازعات کسل کننده و ستیزهای محلی می نماید که همواره بر یک منوال جریان دارد: سواران خزر با ساز و برگ سنگین خود از معبرداریل یا دروازه دربند می گذرند و به تصرفات اسلامی در جنوب دست اندازی می کنند. آنگاه نوبت

۵۴. در سالهای ۶۶۹ و ۶۷۳ تا ۶۷۸ و ۶۱۷-۶۱۸.

عربهاست که از همان راهها و گذرگاهها به نواحی ولگا می تازند و برمی گردند. با نظاره از سرگشاد تلسکوپ، انسان به یاد داستان کهن دوک یورگ می افتد که می گویند ده هزار مرد زیر فرمان خود داشت که آنها را مرتب بالای تپه می برد و آنگاه فرمان می داد تا پائین بیایند. منابع عربی (اگرچه گاهی اغراق آمیز می نماید) از شرکت صد و حتی سیصد هزار مرد جنگی از طرفین در این جبهه سخن می گویند. این تعداد احتمالاً بیش از تعداد جنگاورانی است که در همان اوان برای تعیین سرنوشت غرب در جنگ تور ۵۵۵ گرد آمده بودند.

تعصبی که مرگ را به هیچ می گیرد صفت مشخصه این جنگها بود. نمونه آن حکایت مربوط به خودکشی همه اهالی یکی از شهرهای خزر است که به جای تسلیم در برابر عربها شهر را به آتش کشیدند و نمونه دیگر مسموم کردن سردار عرب است ذخیره آب را در پاب الاپواب. و شعارهای سنتی برای اینکه راه را بر لشکریان شکست خورده عرب بربندد و آنان را تا آخرین نفس به مقاومت وادارد: «مسلمانان! به سوی بهشت؛ نه دوزخ». خوشبختی بهشت در انتظار سربازان مسلمانی بود که در راه جهاد کشته شوند.

خزرها یک بار در این جنگ پانزده ساله، گرجستان و ارمنستان را فرا گرفتند و در نبرد اردبیل (۷۳۰) شکست سختی بر لشکریان عرب وارد آوردند و تا موصل و دیار بکر یعنی بیش از نیمه راه دمشق که پایتخت خلافت بود پیش راندند. اما لشکریان تازه نفس مسلمان راه را بر آنان بستند و خزرها ناگزیر از راه کوهستان عقب نشستند. سال آینده مسلمة بن عبدالملک نامدارترین سردار عرب در آن زمان که پیشتر فرماندهی سپاه را در محاصره استانبول برعهده داشت شهر بلنجر را بتصرف درآورد و حتی تا سمندر، یکی دیگر از شهرهای بزرگ خزرها در شمال، پیش تاخت ولی این بار نیز مهاجمین نتوانستند یک پادگان دائم در آنجا مستقر سازند و بناچار به قفقاز عقب نشستند. در این میان نفس راحتی که امپراتوری روم می کشید با اتحاد دو سلسله

پادشاهی تقویت شد زیرا که ولیعهد روم با شاهزاده خانمی خزر ازدواج کرد و فرزند آنان به عنوان لئوی ۵۶ خزر فرمانروای آینده بیزانس گردید.

آخرین حمله عربها به سرداری مروان دوم که بعدها به خلافت رسید صورت گرفت. این حمله به یک پیروزی پیروس وار ۵۷[*] انجامید. مروان در ظاهر به خاقان خزرها پیشنهاد اتحاد کرد و بناگاه سپاهیان عرب از هر دو معبر گذشتند. سپاه خزر تاب مقاومت نیاورد و تا ولگا عقب نشست. خاقان تقاضای صلح کرد. مروان به رسم معمول از خاقان خواست تا اسلام بیاورد. خاقان رضا داد ولی چنین می نماید که اسلام او تنها برای حفظ ظاهر بود و هیچ اطلاع اضافی در این باره نه در منابع عربی و نه در منابع بیزانسی ملاحظه نمی شود، درست به خلاف گرویدن خاقان به دین یهود که چند سال پس از این واقعه اتفاق افتاد ۵۸ و تأثیری مستمر و ماندگار برجای گذاشت. به هر حال مروان به همین اندازه خشنودی نمود و بلاد خزر را ترک گفت و لشکریان خود را به ماورای قفقاز عقب کشید بی آنکه ساخلو یا فرمانداری در آن دیار بگذارد یا اقدام دیگری برای اداره آن بلاد معمول دارد. اندک زمانی پس از آن باز مروان برای مقابله با قبایل شورشی جنوب از خزرها درخواست همدستی کرد.

خطر از بیخ گوش خزرها رد شده بود. دلیل این بزرگواری مروان چه بود؟ مسأله ای است که مانند بسیاری دیگر از مسائل عجیب تاریخ باید بجدس و گمان در آن باره توسل جست. شاید عربها به این نتیجه رسیده بودند که برخلاف مردم نسبتاً متمدن ایران و ارمنستان و گرجستان، وحشیان درنده خوی شمال را نمی توان با یک امیر مسلمان دست نشانده و یک ساخلوی کوچک اداره کرد. در عین حال مروان برای مقابله با شورشهای بزرگی که در شام و سایر نواحی خلافت اموی در

56. Leo. 57. Pyrrhus.

۵۸. احتمالاً تغییر مذهب خزران در حوالی ۷۴۰ بوقوع پیوست. مطالب بعدی دیده شود.

حال انفجار بود به وجود هر یک تن از سربازان خود نیاز داشت. مروان خود فرماندهی قوای اموی را در این جنگ داخلی برعهده گرفت و در ۷۴۴ بخلافت رسید ولی پس از شش سال کشته شد و با قتل او خلافت از خاندان اموی به خاندان عباسی انتقال یافت. با توجه به این اوضاع معلوم می شود که مروان در وضعی نبود که بتواند کلیه قوای خود را در جنگهای دیگر با خزران مصروف دارد. او می بایستی همین قدر خرسند می بود که به خزرها درسی داده و آنان را از تاخت و تاز بیشتر در بلاد قفقاز باز داشته باشد.

بدینگونه حرکت بزرگ گزانبیری مسلمانان از سوئی در غرب اروپا و کوههای پیرنه و از سوی دیگر در قفقاز و امتداد شرق اروپا تقریباً در یک زمان متوقف گردید. همانگونه که شارلمارتل با سپاهیان فرانک خود بلاد گل و مغرب اروپا را از تسلط تازیان برکنار نگاه داشت خزرها نیز راه تازیان را بر سواحل خاوری اروپا، ولگا و دانوب و امپراتوری رم شرقی بستند دست کم در این مورد، مورخ و باستانشناس شوروی آرتامونوف و مورخ امریکائی دانلوپ اتفاق نظر دارند. من پیشتر از دانلوپ نقل قول کرده ام که می گوید اگر خزرها نبودند بیزانس، این دژ تمدن اروپا در شرق، به دست عربها می افتاد و شاید تاریخ به نحو دیگری نوشته می شد.

آرتامونوف نیز همین نظر را دارد ۵۹:

«کشور خزر نخستین دولت فئودال در شرق اروپا بود که در ردیف امپراتوری بیزانس و خلافت عربی قرار داشت... مقاومت بیزانس در برابر عربها فقط مرهون حملات خزرهای نیرومند بود که موج سپاهیان عرب را به سوی قفقاز برگردانید...»

دیمتری اوبولنسکی ۶۰ استاد تاریخ روس در دانشگاه آکسفورد چنین می گوید: «بزرگترین سهم خزرها در تاریخ جهان این است که خط قفقاز را در برابر هجوم عربها به سوی شمال سد کردند» مروان

59. Artamonov M.I. (1962). 60. Obolensky D. (1971) p. 172.

نه تنها آخرین سردار عرب بود که به بلاد خزر تاخت. او آخرین خلیفه‌ای بود که سیاستی توسعه‌طلبانه را دنبال می‌کرد و دست‌کم به لحاظ نظری به آرمان پیروزی اسلام برجهان و فسادار می‌نمود. با استقرار خلافت عباسی، جنگ برای گشودن کشورهای تازه‌پایان‌یافت و نفوذ فرهنگ ایران باستان جو ملایمتری را بوجود آورد و سرانجام به شکوه بغداد عهد هارون الرشید انجامید.

- ۸ -

در خلال متارکه طولانی جنگ اول و دوم عربها، خزران با یکی از مخوفترین ماجراهای تاریخ بیزانس درگیر شدند. این ماجرا نمایانگر وضع زمان و نقشی است که خزران بر عهده داشتند.

در ۶۸۵ میلادی ژوستینین دوم رینوتمیتس ۶۱ در شانزده سالگی به امپراتوری روم شرقی رسید. گیبون به همان شیوه غیر قابل تقلید خاص خود تصویری از این جوان ارائه می‌دهد ۶۲:

«هوسهای او نیرومند و ادراکش ناتوان بود، غروری جنون‌آمیز او را فراگرفته بود... وزیران محبوب او دو تن از کسانی بودند که کمترین احساس محبت را در انسان بر نمی‌انگیزند: خواجه‌ای و کشیشی که آن مادر امپراتور را با شلاق ادب می‌کرد و این دیگر بدهکاران مالیاتی مفلس را با سرهای خمیده بر فراز آتشی آهسته و پردود بدار می‌آویخت.» پس از ده سال سوء اداره انقلاب شد. امپراتوری دیگر به نام لئونتیوس ۶۳ به جای ژوستینین نشست و پس از اینکه او را ناقص‌العضو کرد به تبعیدش فرستاد ۶۴:

«قطع بینی و شاید زبان او بدرستی انجام نگرفت. یونانیان با استفاده از نرمش دلپذیر زبان خود نام رینوتمنوس (بینی بریده [*]) بر او نهادند. ستمکاره ناقص‌العضو به چرسون

61. Justinian II Rhinotmetus. 62. Gibbon p. 79.
63. Leontius. 64. Gibbon p. 180.

در کریمه تاتار تبعید گردید؛ محلی دور افتاده که ذرت و شراب و روغن را جزو اشیاء لوکس از خارج به آنجا وارد می‌کردند ۶۵.

ژوستینین در خلال تبعید خود در چرسون برای بازیافت ملک خود توطئه می‌چید. پس از سه سال ستاره اقبالش بالا گرفت. زیرا در بیزانس، لئونتیوس را از تخت برداشتند و بینی او را نیز بریدند. ژوستینین از چرسون به شهر دورو ۶۶ در کریمه که زیر فرمان خزرها بود گریخت و آنگاه به ملاقات خاقان که ملک بصیر یا بضیر ۶۷ نام داشت شتافت. چنین می‌نماید که خاقان این فرصت را که امکان مداخله در سیاست بیزانس را برای او فراهم می‌آورد غنیمت شمرده است. او خواهر خویش را به عقد ژوستینین درآورد و با او پیمان اتحاد بست. این خواهر به نام تئودورا ۶۸ غسل تعمید گرفت و تاج بر سر نهاد. او ظاهراً تنها فرد قابل احترامی است که در جریان این نیرنگ‌بازیهای پست، برآستی شوهر دماغ بریده خود را دوست می‌داشت. ژوستینین هنوز جوان بود و کمی بیش از سی سال داشت. زن و شوهر با دسته‌های گل به شهر فناغوریا ۶۹ (تامن ۷۰ کنونی) در ساحل شرقی تنگه کرچ ۷۱ - که فرماندار خزر داشت - انتقال یافتند و در آنجا به تهیه مقدمات پرداختند تا پیاوردی لشکریانی که ملک بصیر وعده داده بود به بیزانس حمله برند. اما سفیران تیبریاس سوم ۷۲ امپراتور جدید، بصیر را برآن داشتند که تصمیم خود را عوض کند. آنها وعده دادند که اگر ملک مرده یا زنده ژوستینین را تحویل امپراتور دهد پاداشی گران به طلا

۶۵. کاری که با ژوستینین کرده‌اند نمایانگر ملاطفتی با وی بوده است. تمایل کلی در آن روزگار بر این بود که قوانین کفیری را با تبدیل اعدام به قطع اعضا، صورتی انسانی‌تر و ملاطفت‌آمیزتر بدهند. بریدن دست (برای دزدی) و بینی (برای زنا) از انواع متداول این مجازات بشمار می‌آمد. رسم فرمانروایان بیزانس چنان بود که رقیبان خطرناک خود را کور می‌کردند و آنگاه بزرگوارانه از سر خوششان می‌گذشتند.

66. Doro. 67. Busir. Bazir. 68. Theodora.
69. Phanagoria. 70. Taman. 71. Kerch. 72. Tiberias.

خواهد گرفت. ملك بصير به دو تن از محارم خود به نام پاپاتزس ۷۳ و بالفیترس ۷۴ فرمان داد که تازه داماد را بکشند لیکن تئودورا زن وفادار ژوستینین مطلب را دریافت و شوهر را از خطر بیاگاهانید. ژوستینین آن دو تن را جدا جدا نزد خویش فراخواند و هر یک را با طناب خفه کرد. آنگاه به کشتی نشست و از راه دریای سیاه به مصب دانوب شتافت و با قوم نیرومند بلغار دست اتحاد داد. پادشاه بلغار به نام تربولیس ۷۵ قابل اطمینانتر از پادشاه خزران بود و به سال ۷۰۴ پانزده هزار سوار در اختیار ژوستینین گذاشت تا بتواند به استانبول حمله کند. دربار بیزانس پس از گذشت ده سال جوانب تاریکتر حکومت ژوستینین را فراموش کرده یا امپراتور جدید را بدتر و شقیتر از او یافته بود. مردم برضد تیبریاس برخاستند و ژوستینین را دوباره بر تخت نشاندند. پادشاه بلغار در ازای خدمتی که کرده بود یک کپه مسکوک طلا پاداش گرفت. وی با شلاق اسکوتی ۷۶ خود آن را اندازه گیری کرد و به سوی دیار خود رهسپار شد (تا پس از سالی چند دوباره به جنگ با بیزانس برخیزد).

دوره دوم حکومت ژوستینین حتی بدتر از دوره نخستین بود (۷۰۴ تا ۷۱۱). او تبر و طناب و شکنجه را تنها وسیله سلطنت می دانست. ۷۷. سرانجام اختلال دماغ پیدا کرد و چون کینه غریبی از اهالی چرسون که تلخترین سالهای تبعیدش را در آنجا گذرانیده بود بردل داشت سپاهیان برای تسخیر آن شهر گسیل داشت و برخی از سکنه سرشناس شهر را زنده زنده در آتش انداخت و برخی دیگر را در آب غرق کرد و بسیاری را به اسارت گرفت و اینهمه عطف انتقام وی را فرو نشانند و دیگری بار به لشکریان خود فرمان داد تا آن شهر را با خاک یکسان سازند لیکن این بار سپاهیان وی در برابر نیروهای خزر

73. Papatzes. 74. Balgitres. 75. Terbolis.

۷۶. منسوب به قوم اسکوت (Scythia) که شعبه‌ای از ساکاها بودند و پس از مهاجرت از آسیای شمالی در قسمتی از جنوب شرقی اروپا بین کوههای کارپات و رودخانه دون مسکن گزیده بودند. (مترجم)

77. Gibbon p. 182.

متوقف گشتند و نماینده وی در کسریمه به نام باردانز ۷۸ به خزرها پیوست و سربازان بیزانس که روحیه خود را از دست داده بودند پیمان خود را با ژوستینین شکستند و باردانز را به جای او به امپراتوری برداشتند و او را فیلیپیکوس ۷۹ نام نهادند و چون امپراتور جدید در دست خزرها بود مبلغی گران به رسم فدیة به خاقان پرداختند تا او را آزاد کند. سپاهیان بیزانس پس از مراجعت به قسطنطنیه ژوستینین را با فرزندش کشتند و فیلیپیکوس را به عنوان امپراتور آزادپخش بر تخت نشاندند تا پس از دو سال میل در چشمانش کشند و برکنارش سازند. مقصود از نقل این ماجرای خونین آن است که نفوذ خزرها را در سرنوشت امپراتوری رم نشان دهیم و این علاوه بر نقشی است که آنان در دفاع از قفقاز در برابر مسلمانان برعهده داشتند. بدینگونه باردانز فیلیپیکوس امپراتوری بود دست نشاندۀ خزرها، چه این قوای خاقان پدرزن ژوستینین بود که برحکومت جبارانه او پایان داد. به قول دانلوپ: «اغراق بنظر نمی‌رسد اگر بگوئیم که خاقان این بار عملاً فرمانروای تازه‌ای را به امپراتوری روم برگماشت ۸۰».

- ۹ -

از دیدگاه توالی تاریخ حادثه بعدی که باید از آن بحث کنیم مسأله تغییر مذهب خزرهاست که در حوالی ۷۴۰ صورت گرفت. لیکن برای آنکه بتوانیم این حادثه مهم را در چارچوب صحیح خود تماشا کنیم باید چیزی هم درباره آداب و عادات زندگی روزمره خزرها پیش از داستان تغییر مذهب بگوئیم.

افسوس که ما در این باره هیچ گزارش مبتنی برمشاهدات عینی، نظیر آنچه پریسکوس در وصف دربار آتیلا آورده است نداریم. آنچه داریم غالباً روایات دست دوم و اقوالی است که وقایع‌نگاران بیزانسی و تازی گردآوری کرده‌اند. این روایات جز در دو مورد،

78. Bardanes. 79. Philippicus.

۸۰. خزران صفحه ۱۷۶.

مطالبی است کلی و جسته و گریخته، یکی از این دو استثنا، نامه‌ای است منتسب به پادشاه خزران که در فصل دوم از آن بحث خواهیم کرد، دوم یادداشت‌های مسافرت ابن‌فضلان است که مانند پریسکوس عضو هیأت دیپلماتیکی بوده که از يك دربار متمدن - دربار خلیفه‌المقتدر - نزد بربرهای شمال گسیل شده بود.

هیأت سیاسی بغداد از طریق ایران و بخارا به نواحی ولگاب‌بلغار رفت. دستاویز رسمی این سفارت، نامه پادشاه بلغار بود که از خلیفه می‌خواست تا: (الف) يك مربی مذهبی برای تبلیغ اتباع وی به‌دین اسلام گسیل دارد (ب) قلعه‌ای برای او بنا کند که بتواند در برابر پادشاه خزران مقاومت ورزد. این دعوت - که بی‌تردید مسبوق به روابط سیاسی قبلی بود - فرصتی فراهم آورد تا کوششی نیز - از طریق تبلیغ پیام قرآن و بذل و بخشش‌های گران - برای ایجاد حسن تفاهم با قبایل مختلف ترك در مرز و بوم‌هایی که هیأت سفارت می‌بایستی از آنجا بگذرانند بعمل آید.

عبارت افتتاحیه[*] سفرنامه ابن‌فضلان چنین است:

«این است کتاب احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد مولا محمد بن سلیمان رسول‌المقتدر بالله به‌ملك بلغار که در آن مشاهدات خود را در سرزمین‌های ترك و خزر و روس و صقلب و باشقره و دیگران و نیز انواع مذاهب و اخبار ملوک و احوال آن اقوام را در بسیاری از امور باز می‌گوید»
«المشربن یلطوار پادشاه اسلاوا (صقالبه) در نامه خود که به امیرالمؤمنین‌المقتدر نوشته و از وی خواسته بود شخصی را نزد او بفرستد تا مسائل دینی را به‌وی بیاموزد و او را به‌شرایع اسلامی آشنا سازد و برایش مسجدی بنا کند و منبری نصب نماید تا بتواند در شهر و کشور خویش برایش دعا و تبلیغ کند و نیز تقاضا کرده بود که برای او دژی بسازد تا در مقابل حملات پادشاهان مخالف ۸۱ پناهگاهی

۸۱. مطالب بعدی روشن می‌سازد که مقصود پادشاه خزران بوده است.

داشته باشد و از آسیب آنان در امان بماند خواسته‌های او برآورده شد. سفیر او نذیر حرمی بود. من مأمور شدم نامه را برایش بخوانم و هدایا را به‌وی تقدیم کنم و به‌کار فقها و معلمین رسیدگی بنمایم» (در اینجا تفصیلی در خصوص وجوهی که در اختیار هیأت قرار گرفته و نام اعضای آن ذکر شده است) روز پنجشنبه یازدهم ماه صفر سال سیصد و نه (بیست و یکم ژوئن ۹۲۱ میلادی) از مدینه‌السلام (بغداد) حرکت کردیم.»

ملاحظه می‌شود که تاریخ اعزام این هیأت خیلی دیرتر از وقایعی است که در فصل گذشته آوردیم. اما تا آنجا که مربوط به عادات و نهادهای همسایگان کافر خزر می‌باشد احتمالاً فرق زیادی نمی‌کند و با اطلاعاتی که از زندگی این قبایل صحراگرد بدست می‌آوریم دست‌کم می‌توان تصور کرد که زندگی خزرها پیش از قبول مذهب یهود چگونه بوده است زیرا که خزرها نیز در آن دوران مانند همسایگان خود به نوعی آئین شمینی که ابن‌فضلان از آن سخن می‌گوید معتقد بودند.

حرکت هیأت بکندی و ظاهراً بدون هیچ حادثه‌ای ادامه می‌یابد تا آنگاه که به خوارزم استان مرزی در جنوب دریای آرال می‌رسند. در اینجا والی خوارزم می‌کوشد تا هیأت را از پیشروی بیشتر منصرف سازد و می‌گوید که از آنجا تا سرزمین بلغارها «هزاران قبیله از کفار» درمی‌انند که در کمین جان فرستادگان خلیفه خواهند بود. در واقع شاید کوشش این والی در نادیده گرفتن فرمان خلیفه و مقاومت در اعزام رسولان انگیزه‌های دیگری نیز داشته است. او می‌دانست که اعزام هیأت به‌طور غیر مستقیم اقدامی برضد خزرهاست و او با آنها روابط دوستانه و بازرگانی شکوفائی داشت. هر چه بود سرانجام والی ناگزیر رضایت داد و رسولان خلیفه به‌سوی گرگانچ در مصب آمودریا حرکت کردند. در اینجا هیأت تا سه ماه به علت سرما متوقف ماند (مطلبی که به‌طور چشمگیر در داستان‌های بسیاری از جهانگردان عرب یادآوری می‌شود).

«سرتاسر رودخانه جیحون یخ بسته و قطر یخ ۱۷
وجوب بود و اسب و قاطر و الاغ و گاو و گوساله از روی
آن مانند جاده می‌گذشتند و یخ همچنان محکم بود و نمی
شکست... گمان می‌کردیم در آنجا دروازه زمهریر به رویمان
باز شده است... سرمای هوا بقدری سخت بود که کوچه‌ها
و بازارها خلوت بودند و هیچ‌کس در سرتاسر آنها دیده
نمی‌شد. من وقتی از حمام بیرون آمدم و به خانه رسیدم
ریشم یکپارچه یخ بسته بود بطوری که ناچار آن را به‌آتش
نزدیک ساختم. من در اطاقی درون اطاق دیگر که سقف آن
از گلیم ترکی پوشیده بود می‌خوابیدم و عبا و پوستین را
بر خود می‌پیچیدم و گونه‌هایم بیشتر اوقات به‌بالش می
چسبید...»

در اواسط فوریه یخها شروع به آب شدن کرد. قرار شد که
هیأت به‌همراه کاروان بزرگی مرکب از پنج‌هزار مرد و سه‌هزار
حیوان بارکش به‌سوی صحاری شمال بحرکت درآید. وسایل لازم را
خریداری کردند: شترها و قایقهای ساخته شده از مشکهای پوست
شتر برای عبور از رودخانه، نان، ارزن و گوشت آدویه‌سود، برای
کفایت یک سفر سه‌ماهه. مردمان محلی هشدار دادند که در شمال باید
منتظر سرمای شدیدتر باشند و توصیه کردند که چه نوع لباسهایی
باید بپوشند.

«هریک از ما یک قبا (قرطق) و روی آن یک جلیقه
(خفتان) و روی آن یک پوستین و روی آن یک لباده و یک
برنس پوشید و فقط چشمانش از آن نمایان بود و نیز
شروال (سروال) و شنل (طاق) ساده و آستردار و کفش
ران و کفش سرپائی (خف‌کیمخت) و روی آن کفش (خف)
دیگر پوشیدیم بدین شکل هریک از ما وقتی با این همه‌لباس
که پوشیده بود سوار شتر می‌شد نمی‌توانست بخود بچنبد»
ابن‌فضلان این عرب مشکل‌پسند نه از آب و هوای خوارزم خوشش آمده

بود و نه از مردمانش.

«طرز تکلم و اخلاق مردم آنجا بسیار بد و وحشت‌انگیز
است. صحبت ایشان بیشتر به‌جیرجیرسار (صیاح‌الزراریر) شباهت
دارد. در آنجا به‌فاصله یک روز قریه‌ای به‌نام آردکو واقع
است و ساکنین آن را کردلیه می‌نامند. کلام ایشان بیشتر
به نق‌نق قورباغه (نقیق الضفادع) شبیه است.»

رسولان خلیفه در سوم مارس حرکت کردند و شب را در رباطی
به‌نام زنگان که دروازه قلمرو ترکان غز بود بسر بردند. از آن پس
در وسط کشورهای بیگانه بودند. «خود را به‌خداوند قادر متعال سپرده
بودیم». در یکی از طوفانهای بیشمار برف و بوران، ابن‌فضلان در
کنار ترکی مرکب می‌رانند. ترک زبان به‌شکایت گشود: «اگر می‌دانستیم
خدا از جان ما چه می‌خواهد می‌دادیم» ابن‌فضلان جواب داد: «آنچه
می‌خواهد این است که یگوئید «لااله الاالله» ترک خندید و گفت: اگر
می‌دانستیم که همین را می‌خواهد می‌گفتیم.»

از این‌گونه اتفاقات فراوان پیش آمد که ابن‌فضلان داستان آنها
را باز می‌گوید بی‌آنکه استقلال فکری را که در آنها منعکس است ارج
نهد. همچنین رسولان خلیفه اشمئزاز قلبی طوایف صحراگرد را در
برابر قدرت رسمی ارج نمی‌نهادند. ماجرای زیر نیز در سرزمین
اقوام نیرومند ترکان غز پیش‌آمد. این ترکان باجگزار خزران بودند
و برحسب گفته برخی از منابع ارتباط نزدیک با آنان داشتند ۸۲.
«فردای آن روز با مردی از ترکها که بسیار زشت و

بدقیافه و رذل و پلید بود و لباس ژنده‌ای در برداشت
برخوردیم. آن روز یاران سختی ما را گرفته بود. آن مرد
گفت: بایستید. تمام قافله که شامل سه‌هزار چارپا و پنج-
هزار مرد بود از حرکت ایستاد. آنگاه گفت: هیچ‌یک از
شما حرکت نکنند. همگی دستور او را اطاعت نموده

ایستادیم^{۸۳} و به او گفتیم: «ما دوستان گودزکین هستیم» او پیش آمد خنده‌ای کرد و گفت: «گودزکین کیست؟ ریدم به‌ریش گودزکین!» سپس گفت: «پکنده» که به‌زبان خوارزمی یعنی نان، من چند گرده نان به‌او دادم آنها را گرفت و گفت: بروید به‌شما رحم کردم.»

روش دموکراتیک غزان در اتخاذ تصمیمات در نظر نماینده حکومت مطلقه‌ای که قدرت خود را منتسب به‌خدا می‌دانست (تئوکراسی) از آن هم غریبتر می‌نمود:

«مردمی صحرائشین هستند و خانه موئی یا سیاه‌چادر (بیوت شعر) دارند و همیشه در حرکتند. به‌رسم صحرائشینان یک‌دسته از این چادرها در یکجا و دسته دیگر در جای دیگر گرد هم جمع می‌باشند. این مردم زندگی صحرائی دارند و در رنج و مشقت بسر می‌برند. در عین حال مانند الاغ گمراهند. به‌خدا ایمان ندارند و فاقد عقل و شعورند و هیچ‌چیز را نمی‌پرستند. فقط بزرگان خود را ارباب می‌خوانند. وقتی یکی از ایشان بخواهد با رئیس خود در کاری مشورت کند می‌گوید: ای خدا (یارب) در فلان کار چه کنم؟ ایشان در کار خویش با یکدیگر مشورت می‌کنند اما وقتی در امری اتفاق نمودند و روی آن تصمیم گرفتند یکی از پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنان از میان‌شان برخاسته قرارشان را برهم می‌زند.»

اخلاق جنسی غرها (و قبایل دیگر) مخلوطی جالب توجه از آزادگرائی و توحش بود:

«زندهای ایشان خود را از مردان خویش و از دیگران نمی‌پوشانند. همچنین زن هیچ‌چیز از بدن خود را از هیچ کس پنهان نمی‌کند. یک روز نزد یکی از مردان ایشان

۸۳. البته سردمداران کاروان بزرگ می‌خواستند به‌هرقیمت از درگیر شدن با غرها بپرهیزند.

نشستیم. همسرش نیز نزد ما بود. او در حالی که با ما صحبت می‌کرد پیش روی ما فرج خود را باز کرد و خارش داد. ما روی خود را پوشانیدیم و گفتیم استغفرالله. آنگاه شوهرش خندید و به‌ترجمان گفت به‌ایشان بگوئید او آن را پیش روی شما باز کند و ببینید و آن را حفظ کند و دست کسی به‌آن نرسد، بهتر از آن است که آن را بپوشاند و به‌آن دست بیابند. ایشان با زنا سروکار ندارند و هرکس که مرتکب این کار شود او را دونیم می‌کنند بدین قسم که شاخه‌های درخت را به‌هم نزدیک کرده او را به شاخه‌ها می‌بندند و آنها را رها می‌کنند و شخصی که به‌آنها بسته شده است دونیم می‌شود.»

ابن فضلان در اینجا نمی‌گوید که آیا عین این مجازات درباره زن زناکار نیز اجرا می‌شد یا نه؟ ولی بعدها که سخن از بلخارهای ولگا می‌رود باز همین مجازات وحشیانه دوشقه‌کردن زناکاران را می‌بینیم که در آنجا در مورد زن و مرد هر دو اجرا می‌شود. ابن‌فضلان از اینکه زن و مرد بلغار در رودخانه‌ها بدون ساتر عورت شنا می‌کنند و مانند غرها شرم به‌خود راه نمی‌دهند شگفت‌زده می‌شود.

راجع به همجنس‌بازی - که در کشورهای عربی چیز غریبی شمرده نمی‌شد - ابن‌فضلان می‌گوید این عمل نزد ترکان گناه بزرگی است. اما در تنها داستانی که به‌عنوان شاهد مقال می‌آورد طرف که جوانی امرد را فریفته بود با تسلیم ۴۰۰ رأس گوسفند جان بدر می‌برد.

ابن‌فضلان که به‌گرما به‌های مجلل بغداد خوگرفته بود پلشتی‌ترکان را نمی‌تواند تحمل کند. «غرها پس از بول و غایط استنجا نمی‌کنند. پس از جنابت یا در هیچ موقعیت دیگری خود را نمی‌شویند آنها با آب‌کاری ندارند یویژه در زمستان...» وقتی امیر بزرگ غرها قبا دیبای خود را از تن بیرون کرد تا خلعتی را که خلیفه برایش فرستاده بود بپوشد چشم رسولان برلباس زیر او افتاد «که از کثرت چرک پوسیده بود زیرا

عادت آنها این است که لباسی را که شخصی پوشید تا برتنش پاره پاره نشود آن را بیرون نمی‌کنند.» یکی دیگر از اقوام ترک، باشقردها، ریش خود را می‌تراشند و شپش می‌خورند «درزهای نیم‌تنه خود را جستجو کرده شپشها را با دندان جویده می‌خورند» وقتی ابن‌فضلان باشقردی را که مشغول این کار بود نظاره می‌کرد وی متوجه شد و گفت: لذیذ است.

روی هم‌رفته تصویر دلپذیری نیست. مسافر مشکل‌پسند ما سخت از وحشیان بدش می‌آید. این احساس او تنها در مورد نامیزی و آنچه به نظر او نمایاندن ناروای تن بود برانگیخته می‌شود ولی نسبت به قساوت در مجازاتها و نیز در برابر مراسم قربانیهای آنان بی تفاوتی می‌نماید. وصف مجازات بلغارها را در مورد آدمکشی با نوعی بی‌علاقگی و بی‌آنکه اظهار تنفر کند می‌آورد: «صندوقی از چوب تبریزی برای ساختن او را درون آن قرار می‌دهند و سی قرص نان و یک کوزه آب نزد او می‌گذارند آنگاه صندوق را می‌خکوب کرده سه‌چوبه مانند سه‌پایه نصب می‌کنند و صندوق را به آن می‌آویزند و می‌گویند او را میان آسمان و زمین قرار می‌دهیم تا باران و آفتاب بخورد شاید خداوند او را ببخشد. او آنقدر آویزان می‌ماند تا گذشت زمان و وزش بادها او را بیوساند.»

او همچنین، بی‌آنکه تأثیری نشان دهد از قربانی صدها اسب و گوسفند و حیوانات دیگر در مراسم تدفین سخن می‌گوید و داستان غم‌انگیز قربانی کنیزکی روس ۸۴ را برسر تابوت اربابش می‌آورد. در مورد مذاهب کفار چیز زیادی نمی‌گوید. اما کیش باشقردها که آلت تناسلی را می‌پرستیدند توجه او را جلب می‌کند. با مترجم خود می‌گوید: «از یکی از ایشان پرس که دلیل آنها برای این کار چیست و چرا این آلت را خدای خود ساخته‌اند؟ گفت: زیرا من از مانند آن بیرون آمده‌ام و برای خودم آفریننده‌ای جز آن نمی‌شناسم!»

۸۴. وایکینگهایی بودند که مراکز روس‌نشین اولیه را بنیاد نهادند. فصل سوم دیده شود.

آنگاه ابن‌فضلان می‌گوید: «در میان ایشان کسانی هستند که بوجود دوازده خدا معتقدند: خدای زمستان، خدای تابستان، خدای پاران، خدای باد، خدای درخت، خدای مردم، خدای چارپایان، خدای آب، خدای شب، خدای روز، خدای مرگ و خدای زمین. خدائی که در آسمان است بزرگترین آنها می‌باشد. در عین حال با سایر خدایان اتفاق نظر دارد و هر خدا از کاری که شریک دیگرش می‌کند راضی است... گروهی از ایشان را دیدیم که مار می‌پرستیدند و طایفه‌ای که ماهی‌پرست بودند و باز طایفه‌ای دیگر که دورنا را پرستش می‌کردند.»

ابن فضلان در میان بلغارهای ولگا رسم غریبی را مشاهده کرد: «هرگاه با شخص زیرک و با اطلاعاتی برخورد کنند می‌گویند حق این است که این شخص در خدمت خدای ما باشد، سپس او را گرفته ریسمانی به گردنش می‌بندند و بر درختی می‌آویزند تا متلاشی شود.»

خاورشناس ترک زکی ولیدی طوغان که از معتبرترین صاحب‌نظران درباره ابن فضلان و روزگار وی می‌باشد در تعلیقات خود در این زمینه می‌گوید ۸۵ در روش قساوت‌آمیزی که بلغارها نسبت به افسراد بسیار هوشمند بکار می‌بستند هیچ چیز مرموزی نیست. این نحوه عمل مبتنی بر تعقل ساده و متوسط آدمهای معمولی اجتماع است که می‌خواهند یک زندگی عادی را داشته باشند و از مخاطرات و ماجراهائی که نایبها ممکن است پای‌شان را در میان آن بکشانند حذر می‌کنند. طوغان از یک ضرب‌المثل تاتاری یاد می‌کند که می‌گوید: «اگر خیلی بدانید به‌دارتان خواهند آویخت و اگر خیلی فروتنی نمائید پایمالتان خواهند کرد» آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند که «قربانیانی از این قبیل را نه چون افرادی دانشمند بلکه چون نوایبی سرکش و خیلسی هوشمند باید نگریست.» این نکته روشن می‌سازد که رسم مزبور را باید واکنشی دفاعی از طرف اجتماع در برابر هرگونه تغییر دانست و گوشمالی

برای نوآورانی که خود را با روال جاری جامعه سازش نمی‌دهند تلقی کرد^{۸۶}. اما طوغان چند سطر پائینتر تفسیر دیگری را نیز عرضه می‌کند.

«این فضلان اینجا در مقام توصیف قتل ساده دوتن آدم خیلی زیرک نیست بلکه می‌خواهد یکی از رسوم بت‌پرستان را بیان کند و آن قربانی انسان است که بهترین فرد را به آستان خدایان هدیه می‌کنند. این تشریفات محتملاً نه به وسیله افراد عادی بلکه توسط پزشگان یعنی شمنان صورت می‌گرفته است. شمنان در میان بلغارها و روسها، به نام مذهب، اختیار مرگ و زندگی افراد را در دست داشته‌اند. بنا به روایت ابن‌رسته پزشگ روسی می‌توانست برگردن هرکس که بخواهد طناب بیفکند و او را از درختی بیاویزد تا خدایان را به ترحم وادارد. وقتی پزشگ به چنین کاری دست می‌زد مردم آن را «ندری برای خدا» می‌دانستند.»

شاید انگیزه‌های دوگانه مزبور هر دو در کار بوده است بدین تعبیر که حالا که باید قربانی کرد بگذار فتنه‌گران را قربانی کنیم. چنانکه خواهیم دید قربانی انسان در میان خزران نیز مرسوم بود. بعلاوه خزرها پادشاه خود را در پایان دوره معینی می‌کشتند. با توجه به این نکات درمی‌یابیم که رسوم و آداب خزرها با قبایلی که ابن فضلان وصفشان را آورده شباهتهای زیادی داشته است. متأسفانه ابن فضلان پایتخت خزران را ندیده و اطلاعاتی را که درباره آنها نقل کرده از نواحی زیر نفوذ آنها و بویژه از دربار بلغار گرد آورده است.

- ۱۰ -

کماییش يك سال (از ۲۱ ژوئن ۹۲۱ تا ۱۲ می ۹۲۲) طول

۸۶. طوغان در تأیید قول خود مطالبی را از متون ترکی و عربی، بدون ترجمه نقل می‌کند و این عادت بدی است که در روزگار ما همه کسانی که تخصصی در این زمینه دارند مبتلای آن می‌باشند.

کشید تا فرستادگان خلیفه خود را به مقصد یعنی به مرز و بوم بلغارهای ولگا رسانیدند. راه مستقیم بغداد به ولگا از قفقاز و بلاد خزر می‌گذشت ولی چون سفیران نمی‌خواستند که با خزران درگیر شوند راه دورتری را در پیش گرفتند و کرانه شرقی دریای خزر را دور زدند. حتی در این طریق مرتباً خطر احتمالی درگیری با خزران به آنان یادآوری می‌شد.

داستان‌جالب‌توجهی به هنگام اقامت آنان نزد امیر غزان (همان که لباس‌زیرینی کثیف داشت) بوقوع پیوست. امیر نخست از فرستادگان خلیفه بگری استقبال کرد و ضیافتی برای آنان ترتیب داد. لیکن بعداً بزرگان غز در اندیشه روابط خود با خزران افتادند. امیر انجمنی از بزرگان فراهم آورد تا به رایزنی پردازند:

«ترخان، نجیبتر و محترمتر ایشان؛ مردی لنگ و کور و شل بود. امیر به ایشان گفت: اینها فرستادگان پادشاه عرب نزد داماد من المش پسر شلکی هستند و من نخواستم ایشان را بدون مشورت با شما آزاد کنم. ترخان گفت این چیزی است که هرگز ندیده و نشنیده‌ایم و در زمان ما و پدرانمان فرستاده هیچ پادشاهی از نزد ما نگذشته است. به گمان من سلطان حيله بکار برده و این اشخاص را نزد خزر فرستاده تا ایشان را بر علیه ما برانگیزاند. عاقلانه آن است که این فرستادگان دو نیم شوند و آنچه را که همراه دارند ضبط کنیم. یکی از آنها گفت: نه، بلکه آنچه دارند بگیریم و ایشان را لخت بجائی که آمده‌اند بازگردانیم. دیگری گفت: نه، ما اسیرانی نزد پادشاه خزر داریم. اینها را به عوض آنها نزد او بفرستیم.»

رایزنی آنها در این باب هفت روز طول کشید و در این مدت ابن‌فضلان و همراهانش از عاقبت کار در هراس بودند. در نهایت، غزها اجازه دادند که فرستادگان خلیفه به سفر خود ادامه دهند. ابن‌فضلان نمی‌گوید چرا؟ شاید به این علت که فرستادگان توانستند

قانعشان سازند که اعزام آنان اقدامی بر ضد خزران بوده است. غزا چندی پیش به اتفاق خزرها با یکی دیگر از اقوام ترك، پچنکها، جنگیده بودند لیکن در این اواخر دست به حرکات خصومت آمیزی زده بودند که منجر به اسارت عده‌ای نزد خزران شده بود.

در تمام طول این سفر خطر خزرها همچنان بالای سر رسولان خلیفه سایه افکنده بود. در شمال دریای خزر دور بزرگ دیگری زدند تا به اردوگاه بلغار در حوالی محل تلاقی رودخانه‌های ولگا و کاما رسیدند. در اینجا پادشاه بلغار و بزرگان قوم با تشویش و نگرانی در انتظار آنان بودند. به محض آنکه مراسم و تشریفات پایان رسید پادشاه کس به دنبال ابن فضلان فرستاد تا مذاکرات را آغاز کنند. پادشاه به لحنی قاطع (صدایش چنان بود که گوئی دارد از ته بشکهای حرف می‌زند) از مقصد اصلی خویش سخن در میان آورد یعنی از پولی که می‌بایستی برای ساختمان دژ به منظور حفاظت او در برابر یهودان مصرف شود. متأسفانه آن پول را که چهارهزار دینار بود به جهت برخی اشکالات اداری در اختیار هیأت نگذاشته بودند و می‌بایستی بعداً فرستاده شود. شاه که مردی سهیپ و تنومند بود نومیدانه بگمان افتاد که مبدا رسولان پول را خورده باشند.

«چه می‌گوئید راجع به شخصی که به وسیله جماعتی برای مردمی ناتوان و در محاصره و قید بندگی پولی بفرستد و آن جماعت به او خیانت بکنند؟ گفتم: جایز نیست و آنان مردم بدی هستند. گفت: آیا این نظر مورد اتفاق همه است یا اختلافی هم در آن وجود دارد؟ گفتم مورد اتفاق است.»
ابن فضلان کم‌کم موفق شد شاه را متقاعد سازد که در وصول پول فقط تأخیری رخ داده است ۸۷ لیکن نتوانست نگرانی خاطر او را یکسره رفع کند. شاه مرتب تکرار می‌کرد که مقصود از دعوت نمایندگان خلیفه ساختمان دژ بود و او از پادشاه خزران می‌ترسد. ظاهراً حق هم داشت که اینگونه بترسد چه به گفته ابن فضلان:

۸۷. ظاهراً پول بعدها رسیده است زیرا دیگر ذکری از آن در میان نمی‌آید.

«پسر پادشاه بلغار به عنوان گروگان نزد پادشاه خزر می‌باشد. يك بار پادشاه خزر خبر یافت که پادشاه بلغارها دختر زیبایی دارد. برای ازدواج از او خواستگاری کرد ولی پادشاه بلغار ایستادگی نمود و تقاضایش را نپذیرفت. آنگاه پادشاه خزر که یهودی است دختر را که مسلمان است بزور گرفت. دختر نزد او مرد. پس از آن به سراغ دختر دیگر پادشاه بلغار فرستاد. چون این خبر به بلغار رسید از ترس آنکه مبدا او را مانند دختر اولش بریاید وی را به ازدواج پادشاه اسکل که خود زبردست اوست درآورد. به همین جهت بود که پادشاه بلغار به سلطان (خلیفه) نامه نوشته از او تقاضا کرده بود تا برایش دژی بسازد که او را از آسیب پادشاه خزر در امان دارد.»

این مسأله بسان ترجیح بندی تکرار می‌شود. ابن فضلان از باجی که پادشاه بلغارها به خزران می‌پردازد نیز سخن می‌گوید: يك پوست سمور برای هر خانواده در اقلیم بلغار. یا توجه به اینکه بلغارها بالغ بر پنجاه هزار خانوار (چادر) بودند و قیمت پوست سمور در سرتاسر دنیا خیلی بالا بود مبلغ باج قابل اهمیت بوده است.

- ۱۱ -

آنچه ابن فضلان درباره خزران روایت می‌کند، چنانکه متذکر شده‌ایم، مبتنی بر اطلاعاتی است که در جریان مسافرت خود - و بیشتر در دربار بلغار - گردآوری نموده است. برخلاف بقیه روایات او که حاصل مشاهدات شخصی وی است مطالب مربوط به خزران يك رشته اطلاعات التقاطی دست دوم و بیروح می‌باشد. منابعی هم که آن اطلاعات را در دسترس او گذارده‌اند از تحریف حقایق خودداری ننموده‌اند، زیرا که پادشاه بلغار از ارباب خزر خود خوشش نمی‌آمد. اکراه و ناخوشایندی خلیفه نیز از مملکتی که به کیش رقیب اسلام گرویده بود نیازی به تذکر و تأکید ندارد.

روایت ابن‌فضلان، بدون مقدمه‌ای، از توصیف دربار روس به توصیف دربار خزران منتقل می‌شود:

«اما پادشاه خزر که «خاقان» نام دارد فقط هر چهارماه يك بار برای گردش بیرون می‌آید. او به نام خاقان بزرگ خوانده می‌شود و جانشین (خلیفه) او را «خاقان‌به» می‌نامند. این شخص فرماندهی سپاهیان و امور ایشان را به‌عهده دارد و امور کشور را اداره می‌کند و ظاهر می‌شود و به جنگ می‌رود. پادشاهانی که در نزدیکی او هستند از وی اطاعت می‌کنند. او هر روز با فروتنی نزد خاقان بزرگ می‌رود و اظهار تواضع و آرامش می‌کند و فقط با پای برهنه در حالی که يك تکه هیزم در دست دارد نزد او حاضر می‌شود. وقتی به او سلام می‌کند آن هیزم را در برابرش روشن می‌سازد. پس از فراغت از استعمال هیزم روی تخت در طرف راست پادشاه می‌نشیند و مردی به نام «کندرخاقان» پشت‌سر او و مرد دیگری نیز به نام «جاوشیغر» پشت‌سر این شخص جای می‌گیرند.

رسم پادشاه بزرگ بر این است که بار عام نمی‌دهد و برای مردم نمی‌نشیند و با ایشان سخن نمی‌گوید. بجز کسانی که نام بردیم هیچ‌کس نزد او نمی‌رود. کار شهرستانها و حل و عقد امور و مجازاتها و اداره کشور به‌عهده خلیفه او «خاقان‌به» است. رسم است که چون پادشاه بزرگ بمیرد خانه بزرگی برایش می‌سازند. این خانه بیست اتاق دارد. در هر يك از اتاقهای این خانه برایش قبری می‌کنند و آنقدر سنگ را خرد می‌کنند تا مانند سرمه نرم شود و کف اتاق را با آن می‌پوشانند. سپس روی آن نوره می‌ریزند. در زیر ساختمان نهر آبی موجود است. این نهر بزرگ است و آب آن جریان دارد. قبر را بالای نهر قرار می‌دهند و می‌گویند: برای آنکه شیطان و انسان و کرم و حشرات به آن دسترسی نداشته باشند.

وقتی پادشاه به خاک سپرده شد گردن کسانی را که او را دفن کرده‌اند می‌زنند تا معلوم نشود قبر او در کدام يك از این اتاقها واقع است. قبر او بهشت نامیده می‌شود و می‌گویند: به بهشت رفت. سپس همه اتاقها را با دیبای زربفت فرش می‌کنند.

پادشاه خزر را عادت چنان است که بیست و پنج زن داشته باشد. هر يك از ایشان دختر یکی از پادشاهان هم‌مرز وی می‌باشند و او را خواه‌ناخواه می‌گیرد. اوشصت‌کنیز برای همخوابی با خود دارد که همه‌شان بی‌اندازه زیبا هستند.»

ابن‌فضلان آنگاه توصیف خیال‌انگیزی از حرم خاقان دارد که در آن هريك از بیست و پنج زن و شصت کنیز، کاخی ویژه دارند و خدمتکار یا خواجهای، که به اشارتی هرکدام را که شاه اراده کند زودتر از يك چشم برهم زدن در بستر او حاضر می‌سازد.

پس از چند نکته مشکوک دیگر درباره رسوم خاقان خزر (که بعدها از آن سخن خواهیم گفت) ابن‌فضلان اطلاعاتی نیز از وضعیت کشور خزران می‌دهد:

«پادشاه خزر در کنار رود ولگا (نهر اتل) [*] شهر بزرگی دارد: این شهر دارای دو قسمت است در يك قسمت آن مسلمانان و در قسمت دیگر پادشاه و همراهانش سکونت دارند. یکی از غلامان شاه که مسلمان است و او را «خز» می‌خوانند بر مسلمانان حکومت می‌کند. کارهای مسلمانان ساکن شهر خزرها و کسانی که برای بازرگانی نزد ایشان رفت و آمد می‌کنند به این غلام مسلمان رجوع می‌شود و هیچ کس بجز او به‌کار آنان رسیدگی نمی‌کند و حکم نمی‌دهد.»

گزارش سفر ابن‌فضلان تا آنجا که به دست ما رسیده بدین سخنان پایان می‌یابد [*]:

«خزران و پادشاه آنان همه ۸۸ جم بودند. بلغاریان و

۸۸. بنظر می‌آید که این گفته گزاره‌آمیز است و منشأ آن وجود جماعتی مسلمان

همسایگان آنان رعیت او هستند و او را چون خدا می پرستند. بعضیها برآند که یا جوج و ما جوج همان خزرانند.»

- ۱۲ -

من داستان این فضلان را بتفصیل نقل کردم نه به خاطر اطلاعات جسته و گریخته‌ای که از خود خزران بدست می‌دهد بلکه به خاطر پرتوی که به جهان دور و بر آنها می‌افکند و بریریت سفت و سختی را که خزران در میان آن می‌زیستند روشن می‌کند. روایت این فضلان ضمناً گذشته قوم خزر را پیش از گرویدن به آئین یهود نیز منعکس می‌سازد. در آن زمان که این فضلان به مرز و بوم بلغار رفت خزران در مقایسه با همسایگان دیگر خود به کشوری نو و شگفت‌انگیز تبدیل یافته بود. این تضاد در گزارشهای مورخان عرب^{۸۹}، در کلیه زمینه‌ها از مسکن و اداره و دادرسی انعکاس دارد: بلغاریان هنوز در چادر بسر می‌برند، شاه آنان نیز چنین است جز آنکه چادر او «بسیار بزرگتر است و گنجایش هزار نفر بلکه بیشتر را دارد»^{۹۰} و حال آنکه خاقان خزر در قصری از آجر بسر می‌برد و زنان او در «کاخهایی مستقف با چوب ساج^{۹۱}»، و مسلمانان آنجا چندین مسجد دارند که «مناره یکی از آنها مشرف بر قصر پادشاه است»^{۹۲}.

در این منطقه حاصلخیز، مزارع و کشتزارهای خزران بیش از

→ در پایتخت خزران می‌باشد. زکی‌ولیدی به همین ملاحظه کلمه «همه» را حذف کرده است. باید چنین فرض کنیم که مقصود از همه خزران، قبیله حاکم است و نه اقوام مختلفی که کشور موزائیک گونه خزران را تشکیل می‌دادند. مسلمانان اگرچه از استقلال قضائی و مذهبی برخوردار بودند جزو خزران حقیقی بشمار نمی‌آمدند.

۸۹. اطلاعاتی که در زیر خواهیم آورد مبتنی بر آثار اصطخری، مسعودی، ابن رسته و ابن حوقل است. (ضمیمه دوم دیده شود)

۹۰. زکی‌ولیدی صفحه ۶۱.

۹۱. اصطخری.

۹۲. مسعودی.

شصت، هفتاد میل پشت سر هم ادامه می‌یابد. تاکستانهای مفصلی نیز دارند. ابن حوقل می‌گوید: «در سرزمین خزر شهری هست به نام آسمید (سمندر) که آنقدر باغ و بوستان دارد که از دربند تا سریر همه جا را باغها و درختزارهای آن شهر فرا گرفته است. گفته می‌شود چهل- هزار از این باغها هست که در بسیاری از آنها انگور بعمل می‌آید»^{۹۳}.

ناحیه شمال قفقاز بسیار حاصلخیز بود. در ۹۶۸ ابن حوقل با مردی ملاقات کرد که پس از هجوم روسیان آنجا را دیده بود.

«گفت: در همه تاکستانها و باغها هیچ برای فقرا بجای نگذاشته بودند حتی برگی در شاخساری... اما به خاطر خاک عالی و فراوانی حاصل سه سال طول نخواهد کشید که اوضاع به حال گذشته باز آید» شراب قفقازی هنوز فراورده مطبوعی تلقی می‌شود که در شوروی به مقادیر فراوان مصرف دارد.

مع ذلك بیشتر درآمد خزانه پادشاهی از بازرگانی خارجی تأمین می‌شد. این فضلان بزرگی کاروانهای تجارتمی را که در میان آسیای مرکزی و ناحیه ولگا - اورال در رفت و آمد بودند متذکر شده است. بیاد داشته باشیم کاروانی که فرستادگان خلیفه در گرگانج به آن ملحق شدند از پنج هزار مرد و سه هزار حیوان بارکش فراهم گشته بود. اگر هم احتمال اغراق را در نظر بگیریم به هر حال کاروان بزرگی بوده است. نمی‌دانیم که چندتا از این کاروانها وجود داشت و چندگاه يك- بار سفر می‌کردند و نیز نمی‌دانیم که نوع کالاها و محمولاتشان چه بود، ظاهراً کالاهائی مانند پارچه، خشکبار، عسل، موم و ادویه سهم بزرگی در این تجارت داشته است. راه بازرگانی دیگری از قفقاز به ارمنستان، گرجستان، ایران و بیزانس می‌رفت. راه سومی که روز به روز بر رونق آن می‌افزود عبارت بود از راه دریائی بازرگانان روس که از رودخانه ولگا به سواحل شرقی دریای خزر می‌رفتند و بیشتر پوستهای گرانبها - که مورد تمایل اشراف مسلمان بود - با خود می‌آوردند و نیز بردگان شمال که آنها را در بازار برده‌فروشان ایتل

۹۳. ابن حوقل و اصطخری (اصطخری تنها چهار هزار باغ می‌گوید [*)].

می‌فروختند. فرمانروای خزر از همه این کالاهای ترانزیتی - و من جمله از بردگان - ده درصد مالیات می‌گرفت. اگر باجی را هم که اقوام بلغار و مجار و برتاس و دیگران می‌پرداختند بر آن بیفزائیم در خواهیم یافت که خزران می‌بایستی کشوری مرفه باشد لیکن کشوری که رفاه آن در گرو نیرومندی نظامی و پرستیژ و توانائی مأمورین وصول مالیات و گمرک است.

بجز ناحیه حاصلخیز جنوب که تاکستانها و باغستانها داشت، نواحی دیگر خزران از لحاظ منابع طبیعی فقیر بود. یکی از مورخان عرب (اصطخری) می‌گوید تنها فراورده محلی که از بلاد خزر صادر می‌شود سریشم است. محققاً این گفته نیز اغراق‌آمیز است لیکن به هر حال واقعیتی را نشان می‌دهد که بیشتر فعالیت بازرگانی خزر عبارت بود از صدور مجدد کالاهائی که خود از ممالک دیگر وارد می‌کردند. از آن جمله مخصوصاً عسل و موم برای ساختن شمع جلب نظر مورخان عرب را کرده است. مقدسی می‌گوید: در بلاد خزر گوسفند و عسل و جبهود به مقدار فراوان وجود دارد^{۹۴}. آری یکی از منابع یعنی «دریبنده‌نامه» از کانهای زر و سیم در این مرز و بوم سخن می‌گوید لیکن محل آنها را تعیین نمی‌کند. از سوی دیگر منابع متعدد از وجود کالاهای خزر در بازارهای بغداد و از حضور بازرگانان خزر در استانبول و اسکندریه و حتی در نقاطی دور دست چون سامار و فرغانه آگاهی می‌دهند.

بنابراین خزران به هیچ‌وجه از دنیای متمدن گسیخته نبود. در مقایسه با قبایلی که در مجاورت شمالی آن می‌زیستند خزران را می‌توان کشوری بین‌المللی بحساب آورد که راه را برای نفوذ فرهنگها و مذاهب گوناگون بازگذاشته بود. معذک از استقلال خود در برابر دو نیروی مهم مذهبی جهان بسختی دفاع می‌کرد. ما خواهیم دید که این وضع منجر شد به تحول یا کودتائی که جبهودگیری را به عنوان کیش رسمی کشور برقرار ساخت.

۹۴. مقدسی صفحه ۳۵۵ به نقل Baron III p. 197.

چنین می‌نماید که در میان خزران حرفه و صنعت و از جمله خیاطی به مرحله شکوفائی رسیده بود. وقتی که امپراتور آئنده کنستانتین پنجم، دختر خاقان خزر را به زنی گرفت (بخش ۱ این کتاب دیده شود) در جزو جهیزیه عروس جامه‌ای زیبا بود که چشم درباریان بیزانس را خیره کرد چندانکه آن را به‌عنوان الگو برای قبای رسمی مردانه برگزیدند و نام آن را Tzitzakion خواندند که مشتق است از نام کوچک عروس «چیچک» که ناسی ترکی - خزری و به معنی گل است (این خانم پس از غسل تممید این ۹۵ نامیده شد).

توین بی می‌گوید: در اینجا با داستانی روشنگر از تاریخ فرهنگ مواجه هستیم^{۹۶}. وقتی يك شاهزاده خانم دیگر خزر به عقد حکمران مسلمان ارمنستان درآمد، در موکب او علاوه بر خدمتکاران و غلامان، ده خرگاه از دیبای اعلا برفراز گردونه‌ها حمل می‌شد که بر درهای آنها صفحاتی از زر و سیم کوبیده بودند و سقف آنها با پوست سمور پوشیده بود. ده گردونه دیگر نیز مملو از ظروف زرین و سیمین و چیزهای قیمتی دیگر بود که به‌عنوان جهیزیه همراه عروس برده می‌شد^{۹۷}. خاقان خود در چادری متحرک سفر می‌کرد که اندرون آن از این هم آراسته‌تر بود و بر تارک آن اناری زرین قرار داشت.

- ۱۳ -

هنر خزران همانند بلغاریان و مجاران بیشتر تقلیدی بود بر اساس الگوهای هنر ایران ساسانی. بادر^{۹۸} باستانشناس شوروی بر تأثیر خزران در انتشار سبک ایرانی نقره‌کاری در نواحی شمال تأکید می‌کند. شاید خزران در نقش دلال و واسطه قسمتی از اشیائی را که وارد کرده بودند به کشورهای دیگر صادر می‌کردند ولی قسمت دیگری از صادرات آنها چیزهائی بود که صنعتگران خزر در کارگاههای

95. Eiren. 96. Toynbee A. (1973) p. 549.

97. Zeki Validi p. 120.

۹۸. Bader به نقل دانلوب (۱۹۵۴) صفحه ۲۳۱.

خود، به تقلید از دیگران می‌ساختند. خرابه‌های این کارگاه‌ها در نزدیکیهای قلعه کهن خزرها به نام سارکل ۹۹ کشف شده است. جواهراتی که در داخل قلعه از زیر خاک درآمده همه از مصنوعات داخلی بوده‌اند^{۱۰۰}. باستانشناس سوئدی ت.ی. آرن^{۱۰۱} از روکشها و سنگکها و قلابهای زینتی سخن می‌گوید که با الهام از شیوه‌های ساسانی و بیزانسی به دست صنعتگران خزر یا در نواحی زیر نفوذ خزرها ساخته شده و تا سوئد رفته است^{۱۰۲}.

بنابراین خزران در نشر هنرهای ایران و روم در میان اقوام نیمه وحشی اروپای شرقی نقش واسطه را برعهده داشته‌اند. بارتا پس از بررسی کامل مدارک و اسناد باستانشناسی (که غالباً از منابع شوروی گرفته شده) چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«غارت تفلیس به وسیله خزران، ظاهراً در بهار سال ۶۲۹ میلادی، با موضوع بحث ما ارتباط دارد... [در طول مدتی که خزران شهر را در اشغال داشتند] خاقان مأمورینی را برای نظارت در کار زرگران و نقره‌کاران و آهنگران و مسگران برگماشت. بازار و به‌طورکلی تجارت، حتی ماهیگیری نیز زیر کنترل خزران بود... بنابراین در خلال تهاجمات پیاپی به نواحی قفقاز در طول قرن هفتم، خزران با فرهنگی که خود از سنت ایران ساسانی برخاسته بود آشنا گشتند و بدینگونه دستاورد این فرهنگ نه تنها از طریق تجارت بلکه به وسیله غارت و حتی باج در میان اقوام صحرا انتشار یافت... رد پاهائی که به‌سعی و اهتمام تمام به امید کشف ریشه‌های هنر مجاری در قرن دهم پیگیری کرده‌ایم سرانجام به سرزمین خزر منتهی گشته است^{۱۰۳}».

۹۹. متأسفانه سارکل Sarkel که از لحاظ باستانشناسی مهم‌ترین مرکز مربوط به خزران بود بر اثر ایجاد تأسیسات هیدروالکتریک زیر آب رفت.

100. Burtha p. 139. 101. T.J. Arne.

۱۰۲. به نقل دانلویپ (۱۹۵۴) صفحه ۲۳۱.

103. Burtha pp. 143-5.

این آخرین نکته در سخن دانشمند مجارستانی، اشاره به یافته‌های باستانشناسی جالب‌توجهی است که به نام «گنجینه نگیستز تسمیکلوس^{۱۰۴}» شناخته می‌شود (کلیشه اول کتاب دیده شود) این گنجینه عبارت است از بیست‌وسه قطعه ظروف زرین از قرن دهم که در ۱۷۹۱ در نزدیکیهای آبادی به همین نام پیدا شد^{۱۰۵}. بارتا یادآور می‌شود که چهره «شاهزاده پیروزمند» که موی سر اسیری را گرفته و با خود می‌کشد، و آن صحنه اساطیری در عقب کوزه زرین، و همچنین نقش و نگارهای دیگر اشیاء زینتی نمایانگر ارتباط نزدیکی است که در میان آنها با چیزهائی که در «توی بازار» بلغارستان و در سارکل خزر پیدا شده است وجود دارد. چون هم بلغارها و هم مجارها برای مدتی طولانی زیر فرمان خزرها بودند این امری شگفت‌آور تلقی نمی‌شود و نقش‌جنگاور به انضمام نقوشی که در سایر قطعات این گنجینه هست تصویری از هنر مرسوم در قلمرو امپراتوری خزر را بدست می‌دهد (که نفوذ ایران و بیزانس، همانگونه که انتظار می‌رود، در آن نمایان است^{۱۰۶}).

یکی از مکاتب باستانشناسی مجارستان بر آن است که طلاکارها و نقره‌کارهای قرن دهم آن کشور در حقیقت دستاورد خزران بوده است^{۱۰۷}. همچنانکه در فصول آینده این کتاب خواهیم دید (فصل سوم، بخشهای ۷ و ۸) چون در سال ۸۹۶ مجارها به هنگری مهاجرت کردند یکی از قبایل شورشی خزر به نام کبر^{۱۰۸} رهبری آنان را برعهده داشت. قبيله کبر خود نیز با مجارها در مرز و بوم نوین مستقر گردید و این قبيله در زرگری و نقره‌کاری مشهور آفاق بود مجارها که در وضع بدوی‌تری بسر می‌بردند این فنون را از کبرها آموختند. بنابراین، نظریه دائر بر اینکه مقداری از اشیاء باستانی پیدا شده در مجارستان

104. (Treasure of Nagyszentmiklos).

۱۰۵. حالا این آبادی جزو رومانی است و Sinnicolaul Mare نام دارد.

۱۰۶. خواننده علاقه‌مند برای ملاحظه مجموعه جالب‌توجهی از تصاویر مراجعه کند به Gyula Lászlo, *The Art of the Migration Period*

اگر چه اظهارنظرهای تاریخی این مؤلف را باید با احتیاط تمام تلقی کرد.

107. Lászlo G. (1974) pp. 66f. 108. Kabar.

کار خزرها بوده است قابل توجه می‌باشد و این مطلب در پرتو بحثی که در خصوص هستهٔ مجار - خزر خواهیم آورد روشنتر خواهد گشت.

- ۱۴ -

خواه تصویر مرد جنگی بر روی کوزهٔ زرین از اصل مجار باشد یا خزر، این تصویر، هیأت سواری از آن دوران را که شاید عضو یکی از برگزیده‌ترین دسته‌های سپاهیان بوده است در نظر ما مجسم می‌سازد. مسعودی می‌گوید. که «در سپاه خزر هفت هزار سوار با پادشاه حرکت می‌کنند»^{۱۰۹} از این سواران عده‌ای تیرانداز هستند با جوشن و خود و زره، و عده‌ای نیزه‌دار که ساز و برگ آنها نظیر مسلمانان است... هیچ پادشاهی جز پادشاه خزران در این قسمت از جهان سپاه منظم آماده‌ای ندارد.» ابن حوقل می‌گوید: «این پادشاه دوازده هزار سپاهی در خدمت خود دارد که چون یکی از آنان بمیرد کس دیگری را بجایش می‌گذارند.»

اینجاست که راز بزرگ سلطه و قدرت خزران را در می‌یابیم: داشتن يك سپاه آزموده و دائمی یا گارد شاهی که به هنگام صلح، اقوام مختلف کشور را در کنترل خود داشت و به هنگام جنگ، در قلب اردوهای جای می‌گرفت که، چنانکه پیشتر آوردیم، گاهی تعداد آنها به صد هزار تن یا بیشتر بالغ می‌شد^{۱۱۰}.

۱۰۹. اصطخری می‌گوید: دوازده هزار سوار.

۱۱۰. بنا به گفتهٔ مسعودی سپاه پادشاه از مسلمانانی تشکیل می‌شد که از کشور مجاور خوارزم به خزران مهاجرت کرده بودند. در زمان قدیم، بعد از ظهور اسلام، جنگ و ربا در میان خوارزمیان اقتاد و سبب مهاجرت آنان به خزران شد. و چون پادشاه خزران با مسلمانان در جنگ باشد این سربازان از سپاه خزران جدائی شوند و با همکیشان مسلمان خود نمی‌جنگند. اینکه مسعودی می‌گوید سپاه از مسلمانان بود البته گزاره‌ای بیش نیست و خود وی چند سطر پائینتر خلاف آن را می‌آورد آنجا که می‌گوید سربازان مسلمان جدائی در سپاه خزران دارند. ابن حوقل نیز می‌گوید: اطرافیان ملك در حدود چهار هزار و سپاه او دوازده هزار تن است. احتمالا خوارزمیان در میان این سپاه چیزی شبیه گارد سویس بوده‌اند ←

- ۱۵ -

نخستین پایتخت این امپراتوری متنوع احتمالا قلعهٔ بلنجر در دامنهٔ شمالی قفقاز بوده و چون در قرن هشتم این مناطق در معرض تاخت و تاز اعراب قرار گرفت پایتخت به سمندر در کرانهٔ غربی دریای مازندران و سرانجام به ایتل در مصب رودخانهٔ ولگا انتقال یافت. روایات متعددی در وصف این پایتخت به دست ما رسیده است که مفاد آنها کمابیش با هم تطبیق می‌کند. شهری بود دوپاره که در دو کرانهٔ رودخانه بنا شده بود. نیمهٔ خاوری آن را «خزران» و نیمهٔ باختری را «ایتل» می‌خواندند^{۱۱۱} و پلی از قایقهای بهم پیوسته دو سوی شهر را بهم می‌پیوست. نیمهٔ باختری پاروئی مستحکم داشت که از آجر ساخته شده بود. کاخهای خاقان و بیگ و منازل خدمهٔ آنان^{۱۱۲} و خزرهای اصلی در این قسمت متمرکز بود. این بارو چهار دروازه داشت که یکی از آنها به روی رودخانه باز می‌شد. در آن سوی رودخانه، در کرانهٔ خاوری، مسلمانان و بت‌پرستان مسکن داشتند^{۱۱۳}. مسجدها، بازارها، گرمابه‌ها و سایر اماکن عمومی نیز در این بخش از شهر واقع بود. چند تن از نویسندگان عرب از شمار مساجد و بلندی مناره‌های

→ و اینکه هموطنان آنان از گروه‌گانهائی که نزد خزران دارند سخن گفته‌اند (بخش ۱۰ بالا دیده شود) شاید مقصود همین باشد. برعکس، امپراتور بیزانس کنستانتین پرفیروژنیتوس برگزیده‌گانی از قرارلان خزر را بر در کاخ خود گماشته بود. این امتیازی بود که بهای گزافی در ازای آن پرداخته می‌شد. درآمد گارد آنقدر زیاد بود که برای عضویت در آن مبلغ معتدایی می‌پرداختند. حقوق گارد ۲/۲۵ تا ۴ درصد این مبلغ بیش نبود. (Constantine, De Ceremoniis pp. 692-3) مثلا کسی که معادل ۷/۴۵ لیرهٔ انگلیسی دریافت می‌کرد برای بدست آوردن این شغل ۳۰۲/۸۵ لیره پرداخته بود. (Bury. 22 BM)

۱۱۱. این شهر را در ادوار مختلف به نامهای مختلف خوانده‌اند مثلا البیاضه (به معنی شهر سپید).

۱۱۲. مسعودی جای این ساختمانها را در جزیره یا شبه جزیره‌ای نزدیک سواحل غربی نشان می‌دهد.

۱۱۳. حدود العالم شمارهٔ ۵۰.

شهر سخن گفته‌اند و نیز این نویسندگان بر استقلال قضات و روحانیون مسلمان تأکید ورزیده‌اند. اینک سخن مسعودی را - که هرودوت عربها نامیده می‌شود - از کتاب او مروج الذهب - که در این مبحث غالباً به آن ارجاع می‌دهیم - می‌آوریم:

«رسم دارالملک خزر چنان است که هفت قاضی داشته باشند. دو تن برای مسلمانان و دو تن برای خزران - که به حکم تورات رأی می‌دهند - و دو تن برای مسیحیان - که به حکم انجیل رأی می‌دهند - و یکی برای صقالبه و روسها و سایر اقوام جاهلیت - که مطابق احکام جاهلیت رأی می‌دهند - ... و در این شهر گروهی از بازرگانان و پیشه‌وران مسلمان وجود دارند که به خاطر عدالت و امنیت به آنجا رفته‌اند. مسلمانان مسجد جامعی دارند که مناره آن مشرف به قصر شاه است. مساجد دیگری نیز دارند که در آنها مکتبهای برای تعلیم قرآن به کودکان دایر است.»

با مطالعه این سطور که به قلم مشهورترین مورخ عرب در نیمه اول قرن دهم ۱۱۴ نگارش یافته می‌توان تصویر مجملی را از زندگی در کشور خزران مجسم نمود. در مقاله «خزرها» در دایرةالمعارف یهود چنین آمده است: «در دورانی که تعصب و جهالت و هرج و مرج در اروپای غربی حکومت می‌کرد، کشور خزر می‌توانست به حکومت عادلانه و آزاداندیشانه خود بنامد ۱۱۵.»

این گفته، همچنانکه دیدیم، تا حدی راست است ولی تنها تا حدی. دلیلی در دست نیست که بگوئیم خزرها، چه پیش از قبول دین یهود و چه بعد از آن، به تعقیب و آزار مردم به جهت معتقدات مذهبی می‌پرداختند. از این نظر می‌توان گفت که آنها، هم به نسبت امپراتوری رم شرقی و هم به قیاس امپراتوری اسلام در اوایل آن، باگذشت تر و

۱۱۴. ظاهراً در میان سالهای ۹۴۳ تا ۹۴۷.

۱۱۵. Jewish Encyclopaedia چاپ ۶ - ۱۹۰۱ در Encyclopaedia Judaica چاپ ۱۹۷۱ مقاله خزرها به قلم دانلوب نمونه کامل یک بحث عینی است.

روشنبینتر بوده‌اند. لیکن از سوی دیگر چنین می‌نماید که خزرها برخی از آداب مذهبی وحشیانه را از روزگاران کهن همچنان حفظ کرده بودند. گفتار ابن‌فضلان را درباره کشتار گورکنان شاهی شنیده‌ایم. هم او درباره یک رسم دیگر کهن یعنی شاه‌کشی مطالبی دارد: «مدت سلطنت شاه چهل سال است و اگر یک روز از آن بگذرد رعایا و نزدیکانش او را می‌کشند و می‌گویند: این شخص عقلش کم و رأیش متزلزل شده است.»

اصطخری روایتی دیگر در این باب دارد:

«چون بخواهند کسی را به خاقانی بردارند پارچه‌ای ابریشمی برگردن او می‌بندند چندانکه حالت اختناق به او دست دهد و نزدیک شود که نفسش بند آید. آنگاه می‌پرسند چند مدت می‌خواهی سلطنت کنی؟ می‌گوید: فلان قدر، پس اگر زودتر وفات یافت که هیچ، وگرنه در همان تاریخ او را بقتل می‌رسانند.»

بری ۱۱۶ در مورد این روایات مسافران عرب تردید می‌کنند در واقع اگر رسم شاه‌کشی پدیده شایعی در میان اقوام بدوی (نه خیلی بدوی) نبود، می‌شد این روایتها را یکسره مردود انگاشت. فریزر ارتباط زیادی بین جنبه الهی شاه، و تکلیف آسمانی دایر برکشتن او پس از دوره معینی، یا پس از زوال نشاط و نیروی او قائل می‌باشد زیرا که بدین وسیله فر ایزدی در مظهری جوانتر و تواناتر استقرار می‌یابد ۱۱۷.

در تأیید روایت اصطخری می‌توان یادآور شد که رسم خفه کردن شاه آینده‌ظاهراً تاچندی پیش در میان یکی دیگر از اقوام به نام گوگ ترک، متداول بوده است. زکی ولیدی از مردم‌شناس فرانسوی سن ژولین ۱۱۸

۱۱۶. Bury کتاب پیشگفته صفحه ۴۵۵.

۱۱۷. فریزر در این باره رساله خاصی نگاشته است. The Killing of the Khazar Kings (مجله Folklore شماره بیست و هشتم ۱۹۱۷).

118. St. Julian

نقل می‌کند که در سال ۱۸۶۴ نوشته است:

«هرزمان که رئیس جدیدی برگزیده شود امرا و خدام... او را بر اسبی می‌نشانند. نواری ابریشمین برگردنش می‌بندند نه‌چندان سفت که یکبارہ خفه شود. پس گره را می‌گشایند و به اصرار تمام می‌پرسند: «تا چند سال می‌توانی خان ما باشی؟» شاه در آن حالت آشفتگی نمی‌تواند بروشنی چیزی بگوید. آنگاه رعایا خود بر مینای کلماتی که از دهان او برآمده تصمیم می‌گیرند که آیا دورهٔ حکومت او باید طولانی باشد یا کوتاه^{۱۱۹}».

نمی‌دانیم که آیا مراسم شاه‌کشی در میان خزران (اگر واقعاً چنین چیزی بوده) بعد از گرویدن آنها به‌آئین یهود منسوخ گردیده است یا نه. اگر چنان بوده، باید گفت که نویسندگان عرب گذشته را با حال در آمیخته و بنا به معمول خود گزارشهای مسافریین قدیم را به مردمان هم‌زمان خود نسبت داده‌اند. به‌رحال آنچه مسلم است و ظاهراً خلافتی دربارهٔ آن نیست نقش الهی خاقان می‌باشد خواه این نقش به‌قربانی کردن او می‌انجامیده یا نه.

پیشتر نیز آورده‌ایم که خاقان مورد تقدیس بوده ولی دور از انظار عامه نگاه داشته می‌شده و از جماعت برکنار بوده تا آنگاه که طی تشریفات عظیم به‌خاکش می‌سپردند. امور مملکت و نیز فرماندهی سپاه برعهدهٔ «بک» (که گاهی «خاقان بک» نامیده می‌شد) بوده که عملاً کلیهٔ اختیارات را در دست داشته است. در این نکته هم منابع عرب و هم مورخان معاصر همداستانند. مورخان معاصر حکومت خزر را بک نظام «دوپادشاهی» می‌شناسند که در آن، خاقان مظهر قدرت الهی و «بک» مظهر قدرت این جهانی است.

نظام دوپادشاهی خزر را با حکومت دونفری اسپارت مقایسه کرده‌اند که ظاهراً بکلی خطاست و نیز آن را به‌رهبری دوگانه که در میان بیشتر قبایل ترک معمول است تشبیه نموده‌اند. باید گوشزد کرد

۱۱۹. سن‌زولین Documents sur les Tou Kioue به نقل زکی ولیدی صفحهٔ ۲۶۹.

که حکومت دونفری اسپارت از آن فرزندان دوخانوادهٔ متنفد و از لحاظ قدرت برابر بود و اما رهبری دو نفری در میان قبایل صحرائی ظاهراً بر آن مینا که مانند خزران وظایف اساسی را بین دو رهبر تقسیم کند نبوده است^{۱۲۰}. مقایسهٔ دیگری که بیشتر با وضع خزرها سازگار درمی‌آید نظام حکومتی سابق ژاپن است که از سده‌های میانه تا ۱۸۶۷ ادامه داشت. در این حکومت قدرت مادی در دست شوگون^{۱۲۱} متمرکز بود و میکادو^{۱۲۲} دورا دور به‌عنوان تصویر الهی، پرستیده می‌شد.

کاسل^{۱۲۳} مشابهت جالب‌نظری را در میان نظام حکومتی خزران و بازی شطرنج یادآور شده است. مظهر پادشاهی دوگانه در شطرنج، شاه (خاقان) و وزیر (بک) می‌باشد. شاه در کنار، تحت حفاظت سربازان نگاه‌داری می‌شود و خود نیروئی چندان ندارد و در يك لحظه نمی‌تواند بیش از يك حرکت کوچک بکند. اما وزیر اگرچه مقتدرترین عنصر صحنهٔ شطرنج است ولی با از بین رفتن وزیر تمام نمی‌شود و حال آنکه سقوط شاه ضربهٔ نهائی است که بازی را پایان می‌دهد.

بنابراین، پادشاهی دوگانه نمایانگر تمایز اساسی در میان دو احساس دینی و دنیوی خزران است. اوصاف الهی منتسب به‌خاقان در شرح زیر از ابن حوقل به‌طور بارز بچشم می‌خورد^{۱۲۴}.

«خاقان باید همیشه از تبار پادشاهی باشد (اصطخری می‌گوید: از خاندان اشراف باشد) کسی اجازه ندارد به‌او

۱۲۰. به‌نظر الفولدی Alfoldi این دو رهبر سرداران دو جناح قوم خزر بوده است (به نقل دانلوب صفحهٔ ۱۵۹ شمارهٔ ۱۲۳).

121. Shogun. 122. Mikado.

۱۲۳. کاسل، کتاب پیشگفته صفحهٔ ۵۲.

۱۲۴. ابن‌حوقل جغرافیدان و مورخ جهانگرد دیگر عرب کتاب خود را در حدود ۹۷۷ میلادی نوشته است. در واقع مطالب ابن‌حوقل در این باب رونویسی است از آنچه اصطخری چهل سال پیش از او نوشته بود اما ابهام نوشتهٔ ابن حوقل کمتر است. من در اینجا از ترجمهٔ اوزلی Ouseley ابن‌حوقل (۱۸۰۵ م.) استفاده کرده‌ام.

نزدیک شود مگر در موارد مهم که باید در برابر او برخاک افتند و جبین بر زمین بسایند تا او دستوری نزدیک رفتن و سخن گفتن دهد. و چون خاقان را مرگت دریابد کسی که به گور او نزدیک گردد باید پیاده شود و ادای احترام کند و چون خواهد برود نباید سوار شود تا آنگاه که گور از چشم او ناپدید گردد. مردم آنجا در اطاعت «ملک» چنانند که گاهی اتفاق می افتد که یکی از بزرگان شان باید کشته شود و «ملک» نمی خواهد که این کار را آشکار سازد. پس او را مأمور به خودکشی می کند و او به خانه خود می رود و خود را می کشد. منصب خاقانی خاص همان خاندان است (اصطخری می گوید: خاص خاندانی از معاریف است که ملک و مالی ندارند) و چون نوبت ریاست به یکی از افراد این خاندان برسد او را به آن منصب برمی دارند اگرچه یک درهم نداشته باشد. من از راوی موثقی شنیدم که او جوانی را دیده بود که در یکی از بازارها اشیاء خرده ریز (اصطخری: نان) می فروخت و گفته می شد پس از درگذشت خاقان موجود این مرد جای او را خواهد گرفت (اصطخری: هیچ کس سزاوارتر از او برای این مقام نیست) جز آنکه این جوان مسلمان بود و خاقانی به کسی که پیرو دین یهود نباشد نمی رسد. تخت و بارگاه زرین، خاص خاقان است و محل نصب این خرگاه باید بالاتر از محل نصب خرگاه «ملک» باشد. خانه خاقان در شهر نیز بلندتر از خانه ای است که «ملک» در آن زندگی می کند ۱۲۵.

عبارت مربوط به جوان پرهیزگاری که در بازار نان می فروخت به قصه هارون الرشید می ماند. اگر او وارث مستند سلطنت یهودان بود

۱۲۵. این مطالب را از متن صورة الارض ابن حوقل (صفحه ۳۹۵، لیدن ۱۹۳۷ میلادی). و مسالك الممالك اصطخری (صفحه ۳۱ چاپ محمد جابر حینی، جمهوری متحده عربی ۱۹۶۱) ترجمه کردیم و با ترجمه ای که کستلر نقل کرده است تفاوتی دارد (مترجم).

چگونه به صورت درویشی مسلمان تربیت یافته بود. اگر خواهیم معنایی از این حکایت دریابیم باید بگوئیم که خاقان با ملاحظه فضایل شخصی ولی از نسل و تبار سلطنت و یا خانواده های اشراف انتخاب می شده است. نظر آرتامونوف و زکی ولیدی نیز همین است. آرتامونوف بر آن است که حکومت های خزران و دیگر اقوام ترک در اعقاب سلسله تورگوت، یعنی حکمرانان کهن امپراتوری منقرض شده ترک (بخش ۳ بالا دیده شود) بوده است. زکی ولیدی می گوید که مقصود از نسل و تبار سلطنت یا خانواده های اشراف که خاقان می بایستی از میان آنان باشد همان سلسله کهن آسنا Asena است که در منابع چینی آمده و نوعی اشرافیت صحرائی بوده است که حکمرانان ترک و مغول همواره خود را به آن منتسب می دانسته اند. این گفته، معقول و قابل قبول بنظر می رسد و می تواند در تلفیق ارزشهای متناقضی که در روایت بالا آمده است کمک کند: جوان شریف که از مال دنیا هیچ نداشت - زرق و برق دور و بر تخت زرین. در این تصویر تداخل دو رشته سنت دیده می شود مانند تداخل بصری دو موج مختلف نور در روی یک پرده؛ از سوئی زندگی تقشف آمیز و سخت صحراگردی و از سوی دیگر تالو درباری که از رفاه تجارت و صنعت برخوردار گشته و بر آن است که با رقیبان خود در بغداد و استانبول دهن کچی کند. آخر معتقدات آن دربارهای پرشکوه نیز چیزی جز الهامات و تعلیمات پیمبران زاهد صحرا در گذشته نبود.

این همه که گفتیم تقسیم جالب نظر قدرت را به دو جنبه الهی و دنیای - که در آن دوران و در آن بخش از جهان منحصر بقرد بود - تبیین نمی تواند کرد. چنانکه بری می گوید: نمی دانیم ۱۲۶ که در چه زمانی قدرت فعال دنیوی از دست خاقان گرفته شده و او را به یک مظبر الهی که از حیث قدرت در حکم هیچ است مبدل کرده اند و یا چرا برای او مقامی رفیع همانند امپراتور ژاپن قائل شده اند که صرف وجود او - نه حکومت او - برای رفاه کشور اهمیت اساسی داشته است.

شاید پاسخ این چراها را در نظری که اخیراً از طرف آرتامونوف مطرح شده است پیدا کنیم. پیشنهاد او این است که قبول آئین یهود به عنوان دیانت رسمی باید نتیجه کودتائی باشد که در عین حال خاقان را از لحاظ قدرت به يك اسم بی‌مسمی تبدیل کرده است زیرا که خاقان از اخلاف سلاطین کفر بود و اعتمادی بر وفاداری او نسبت به شریعت موسی نبود. این فرضیه، هم از نظر اعتبار و هم از نظر دلیل و سند همسنگ فرضیه‌های دیگر در این باب است. احتمال می‌رود که این دو رویداد یعنی قبول دیانت یهود و تأسیس پادشاهی دوگانه بنوعی بهم ارتباط داشته باشد^{۱۲۷}.

جم‌ودیکرائی خزران



- ۱ -

بری می‌نویسد: «مذهب عبریان تأثیر زیادی در معتقدات اسلامی داشته و مبنای مسیحیت بوده است. این مذهب جسته و گریخته اشخاصی را به سوی خود جلب کرده است لیکن گرویدن خزران به آئین ناب‌یهوه، در همه تاریخ واقعه‌ای منحصر بفرد می‌باشد»^۱.

انگیزه این رویداد یگانه چه بوده است؟ باسانی نمی‌توان زرهی را که امیر خزر برتن می‌کرد از هم درید و به‌درون او راه جست. ولی با توجه به مقتضیات سیاست - که در همه اعصار اصولاً از يك روال پیروی می‌کند - قیاسی قابل قبول می‌توان مطرح کرد.

در آغاز قرن هشتم، جهان به‌صورت دو قطبی درآمد و در میان دو ابرقدرت به نام مسیحیت و اسلام تقسیم شده بود. تعالیم ایده‌ئولوژیک آنها با سیاستی مبتنی بر روشهای کلاسیک تبلیغات و خرابکاری و فتوحات نظامی تلفیق گشته بود. امپراتوری خزر در حکم نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی او برای هر دو طرف به يك اندازه اهمیت داشت لیکن این نیرو نمی‌توانست در صورت قبول مسیحیت و یا اسلام استقلال خود را حفظ کند زیرا که قبول هر يك از این دو، مستلزم پذیرش سلطه امپراتور روم و یا خلیفه بغداد می‌بود.

دربار قسطنطنیه و بغداد برای جلب خزرها به مسیحیت یا اسلام

۱۲۷. گزارشها نشان می‌دهد که خاقان پیش از گرویدن به دیانت یهود نقشی فعال برعهده داشته است. چنانکه از برخورد او با ژوستینین چنین استنباطی می‌توان کرد. منابع عربی گاهی از خاقان نام می‌برند و حال آنکه بروشنی معلوم است که مراد آنان بك است و این امر بر پیچیدگی مطلب می‌افزاید. خاقان نامی است که بر حکمرانان بسیاری از اقوام اطلاق می‌شده است. همچنین نویسندگان عرب از بك با القاب گوناگون نام می‌برند چنانکه در فهرست زیر که از مینورسکی (حدود العالم صفحه ۴۵۱) اقتباس شده است ملاحظه می‌شود:

کنستانتین پروفیر.	خاقان	بك
ابن‌رسته	خزر خاقان	ایشا
مسعودی	خاقان	ملك
اصطخری	ملك خزر	خاقان خزر
ابن‌حوقل	خاقان خزر	ملك خزر یا بك
گردیزی	خزر خاقان	ایشاد

بنظر می‌رسد که اصطخری عناوین خاقان و بك را به‌جای یکدیگر آورده است [*].

1. Bury, pp cit. p. 401.

از هیچ کوششی فروگذار نمودند، لیکن از آن مساعی، جز تبادل تعارفهای دیپلوماتیک و انجام زناشوییهای درمیان اعضای خانواده‌های حاکم، و یا برقراری اتحادیه‌های نظامی که به سود هر دو طرف بود، نتیجه‌ای حاصل نیامد. خزران با اتکا به توانائی نظامی خود و همدستی با قبایلی که در داخل کشور از آنان تبعیت می‌نمودند مصمم بودند که موقعیت خود را به‌عنوان نیروی سوم و در موضع رهبری اقوام غیرمتمدن صحراها حفظ کنند.

در عین حال، خزران با روابط نزدیکی که با دربار بیزانس و خلیفه داشتند به این نتیجه رسیده بودند که دیانت خود آنها که نوعی بت‌پرستی بدوی (شمنیزم) بود، در مقایسه با مذاهب توحیدی نه‌تنها وحشیانه و فرسوده تلقی می‌شد بلکه سران خزر را از نفوذ معنوی و قانونی که خلیفه و امپراتور به‌عنوان فرمانروایان دو تئوکراسی جهانی از آن برخوردار بودند محروم می‌ساخت. از سوی دیگر قبول هر یک از دو مذهب مسیحیت یا اسلام به معنی قبول فرمانبرداری و پایان استقلال بود که از نظر خزران نقض غرض بشمار می‌آمد. در چنین شرایطی هیچ چیز منطقی‌تر از گرویدن به مذهب ثالثی نبود، مذهبی که در قبال هیچ‌یک از دو نیروی بزرگ تمدنی نداشت و در عین حال شالوده مورد احترام معتقدات هر دو طرف محسوب می‌گشت.

بداخت منطقی این امر معلول روشنائی فریبنده‌ای است که معمولاً بعد از وقوع واقعه بر عرصه پرتوافکن می‌شود. در حقیقت، مسأله به این سادگی نبود و قبول آئین نوین نیاز به نبوغ داشت. منابع عبری و عربی اگرچه در جزئیات اختلاف دارند لیکن خط فکری اشاره‌شده در بالا را بخوبی مشخص می‌سازند. باردیگر به نقل قولی از بری می‌پردازیم:

«شکی نیست که فرمانروای خزر در قبول دین یهود انگیزه سیاسی داشته است. قبول اسلام موجب می‌شد که او از لحاظ معنوی به اطاعت خلیفه - که می‌کوشید تا خزران را به دین خود در آورد - گردن نهد. قبول مسیحیت نیز مستلزم فرمانبرداری از کلیسای امپراتوری روم بود. آئین یهود از شهرت کافی برخوردار بود و به‌عنوان دیانتی آسمانی

مورد احترام هردو گروه مسلمان و مسیحی قرار داشت. فرمانروای خزر با قبول آن منزلتی برتر از بت‌پرستان وحشی پیدا می‌کرد و در عین حال از مداخلات خلیفه و امپراتور هم مصون می‌ماند. ولی او پس از انجام مراسم ختنه یکباره احکام شدید کیش یهود را بموقع اجرا نگذاشت بلکه رعایای خود را اجازه داد که در آئین دیرین خویش باقی بمانند و بت‌های خود را همچنان بپرستند.^۲»

اگرچه انگیزه سیاسی این اقدام مورد تردید نیست ولی نباید پنداشت که عملی یک‌شبه و کورکورانه انجام گرفته و خزرها بناگهان دیانتی را که اصول آن برایشان نامعلوم بود پذیرفته‌اند. در واقع، خزران دست‌کم از یک قرن پیش با یهودان آشنا گشته و از مراسم مذهبی آنان آگاهی‌یافته بودند. این آشنائی بر اثر هجوم مهاجرین یهود که عمده از برابر تعقیب و شکنجه بیزانس می‌گریختند حاصل شده بود. عده قلیلی از یهودیان آسیای صغیر نیز پس از تسخیر این نواحی توسط تازیان به قلمرو خزر آمده بودند. خزران درمیان سرزمینهای پرریشین شمال، کشوری نسبتاً متمدن بحساب می‌آمد که در عین حال به هیچ‌یک از ادیان مبارزه‌جو گردن ننهاده بود و به همین جهت برای مهاجرین یهودی که هرچندگاه یک‌بار زیر فشار امپراتوری بیزانس اجبار به ترک دین خود می‌شدند پناهگاهی طبیعی بشمار می‌آمد. آزار و شکنجه یهودیان به انواع و اقسام در زمان ژوستینین اول (۵۲۷ تا ۵۶۵) آغاز شد. این جریان در حکومت هراکلیوس در قرن هفتم، و در روزگار لئوی سوم در قرن هشتم، و نیز در حکومت‌های بازیل و لئوی چهارم در قرن نهم، و مانوس در قرن دهم به اوج شدت خود رسید. لئوی سوم که در دوره بیست ساله مقدم بر تغییر مذهب خزران امپراتور بیزانس بود «درصدد برآمد که کار (آسانگیری با یهودیان) را یکسره سازد و فرمان داد که همه را غسل تعمید دهند»^۳ اگرچه اجرای فرمان به‌طور کامل صورت نگرفت لیکن همین امر موجب شد که بسیاری از یهودیان

۲. همان مرجع صفحه ۴۰۶.

3. Sharf, A. (1971) p. 61.

بیزانس راه گریز در پیش گیرند. مسعودی گوید^۴:

«و در این شهر خلق بسیاری از مسلمان و مسیحی و یهودی و اهل جاهلیت (بت پرستان) زندگی می کنند. یهودیان عبارتند از پادشاه و اطرافیان و خزران همجنس او^۵. پادشاه خزر به روزگار خلافت هارون الرشید^۶ به دین یهود گروید و گروهی از یهودیان نیز از بلاد اسلام و بلاد روم (بیزانس) به آنان پیوستند. پادشاه روم، ارموس نام، در این زمان که سال ۳۳۲ (۴-۹۴۳ میلادی) است همه یهودیانی را که در قلمرو او بودند اجبار به قبول مسیحیت کرد... بنابراین بسیاری از یهودیان بلاد روم را ترك گفتند و به سرزمین خزر گریختند.»
 دو جمله اخیر مربوط می شود به رویدادهائی که دو بیست سال پس از تغییر مذهب خزران اتفاق افتاد و نشان می دهد که چگونه امواج آزار و شکنجه، در طول قرنها به دنبال یکدیگر ادامه داشته است. یهودیان نیز به همان اندازه استقامت بخرج می داده اند. بسیاری از آنان شکنجه را تحمل کردند و آنها که تاب تحمل نداشتند و تسلیم شدند بعدها که فرصتی یافتند به دین سابق خود بازگشتند. «درست مانند سگ که برمی گردد و قی کرده خود را دوباره می خورد» و این تعبیری است که يك وقایع نگار مسیحی با نزاکت تمام از وضع آنها کرده است^۷. وضعی هم که يك نویسنده عبری^۸ درباره یکی از روشهائی که برای اجبار یهودیان به ترك آئین خود بکار بسته می شد آورده است به همان

۴. مروج الذهب.

۵. ظاهراً منظور از خزران همجنس پادشاه، قبایل حاکمه یا خزرهای سید می باشند. فصل اول (بخش ۳) دیده شود.

۶. چنین می نماید که مسعودی خلافت هارون (۷۸۶ تا ۸۰۹ میلادی) را که با ذهن خوانندگان مانوس بوده به عنوان تاریخی تقریبی ذکر کرده است و گرنه تغییر کیش خزران در حدود ۷۴۰ صورت گرفته بود.

۷. شارف در صفحه ۸۴.

۸. به نقل شارف در صفحه ۸۸.

اندازه بدیع می باشد. جریان مربوط می شود به جامعه یهودی اروپا^۹ در جنوب ایتالیا و روزگار امپراتوری بازیل^{۱۰}:

«چگونه آنها را اجبار می کردند؟ هرکسی را که از قبول کیش انحراف آمیز آنها سر باز می زد در کارخانه زیتون زیر چرخ چوبی می گذاشتند و مانند دانه های زیتون می فشردهند.»

يك منبع دیگر عبری^{۱۱} به ماجرای تعقیب و آزار دوران امپراتوری رمانوس^{۱۲} (پادشاه روم که مسعودی از او سخن می گوید) اشاره می کند: «و آنگاه پادشاهی دیگر برخیزد که به ایداء و آزار آنان پردازد؛ نه با کشتار، بلکه بروشی بزرگوارانه؛ با بیرون انداختن شان از کشور»

تنها بزرگواری که تاریخ درباره این گریختگان، یا رانده شدگان روا داشته، وجود کشور خزران بوده است، چه پیش از گرویدن به کیش یهود و چه پس از آن. این کشور پیش از گرویدن به مذهب یهود پناهگاهی بشمار می رفت و از آن پس به صورت خانه و موطن یهودیان درآمد. این فراریان از فرهنگی برتر می آمدند و بیشک در تکوین آن نگرش مبتنی بر جهان وطنی و آسانگیری که نظر مورخان اسلام را (به طوری که نقل کرده ایم) به سوی خود جلب کرده سهم مؤثری داشته اند. نفوذ و بیشک شور و حرارت آنها در تبلیغ مذهب خود - پیش از همه و بیش از همه در دربار، در میان اعیان و بزرگان اثر بخشید^{۱۳}. شاید

9. Oria. 10. Bazil.

۱۱. منامات دانیال، تاریخچه ای است که به صورت غیبگوئی در زمانی مقدم بر حوادث تنظیم گردیده است. به نقل شارف در صفحه ۲۰۱ (مانند غیب گوئیهای منسوب به شاه نعمت الله در فارسی «مترجم»)

12. Romanus.

۱۳. در این روزگار الزام کفار به تغییر کیش خود، از طریق زور یا تبلیغ، مورد اهمیت تمام بود. دلیل اینکه گفته ایم یهودیان نیز در این راه می کوشیدند آن است که قانون بیزانس از دوران حکومت ژوستینین مجازاتهای سختی برای کسانی که می کوشند مسیحیان را به دین یهود در آورند تعیین کرده بود و نیز کیفر یهودیانی که مانع مسیحی شدن اشخاص بشوند سوختن در آتش بود (شارف صفحه ۲۵).

نیز در خلال کوششهای تبلیغاتی خود، استدلالات کلامی را با اشارات و بشارات انبیا درهم می‌آمیختند و در این میان، هوشیارانه برمنافع سیاسی که در صورت قبول مذهبی «بیطرف» نصیب خزران می‌گشت انگشت می‌نهادند.

این فراریان، هنر و صنعت بیژانس را با روشهای پیشرفته‌تر کشاورزی و بازرگانی و نیز الفبای گوشه‌دار عبری را به‌همراه خود می‌آوردند. نمی‌دانیم که خزران پیش از تغییر مذهب به‌چه خطی می‌نوشتند. فهرست ابن ندیم ۱۴ که نوعی کتابشناسی جهانی است و در حوالی سال ۹۸۷ میلادی تألیف شده می‌گوید که در آن روزگار خزرها از الفبای عبری استفاده می‌کردند. با این الفبا هم خطابه‌های عالمانه‌ای را که به‌زبان عبری ایراد می‌شد می‌نوشتند (مانند لاتین در اروپای قرون وسطی) و هم‌زمانهای گوناگون را که در بلاد خزر به‌آن سخن می‌گفتند (باز مانند الفبای لاتین که زبانهای مختلف را در اروپای غربی به‌آن می‌نوشتند) چنین می‌نماید که الفبای عبری از خزران به‌کشورهای همسایه نیز راه پیدا کرده است. چوولسون ۱۵ می‌گوید «نیشه‌هایی به زبانی غیرسامی (و یا شاید به دو زبان غیرسامی) و خط عبری در دو سنگ قبر از فاناگوریا ۱۶ و پارتینیت ۱۷ در کریمه پیدا شده که هنوز موفق به‌خواندن آنها نگشته‌اند». (کریمه، چنانکه دیده‌ایم، متناوباً در دست خزران بود و نیز جمعیتی یهودی از دیرباز در آن ناحیه سکنی داشتند. بنابراین شاید سنگنیشه‌های مزبور از زمانهایی باشد که خزران هنوز به‌آئین نو روی نیآورده بودند ۱۸) برخی از حروف عبری (شین Shin و صاد Tsadei) در الفبای سیریلی [*] نیز راه پیدا کرده است و علاوه بر این سکه‌های نقره لهستانی زیادی از سده‌های دوازدهم و سیزدهم پیدا شده که نقش آنها به‌زبان لهستانی و خط عبری است (مثلاً

۱۴. فهرست ابن ندیم، ترجمه رضا تجدد صفحه ۳۳ تهران ۱۳۴۶.

15. Chwolson. 16. Phanagoria. 17. Parthenit.

۱۸. این سنگنیشه‌ها مقوله‌ای است بکلی جدا از معولات فیرکوویچ Firkovitch که در میان مورخان مشهور است. (ضمیمه سوم دیده شود)

Leszek Krol Polski یعنی لسزک پادشاه لهستان) و نیز سکه‌هایی با نقوشی به‌خط لاتینی بدست آمده است. پولیاک می‌گوید این سکه‌ها دلیل قطعی است بر انتشار خط عبری از خزران به‌کشورهای اسلاو مجاور. استفاده از این سکه‌ها ارتباطی به‌مسأله مذهب نداشت. ضرب سکه‌ها به‌این خط نمایانگر آن است که مردم لهستان با خط عبری بیشتر از خط رومی آشنا بودند و آن را چیزی که خاص یهودیان باشد تلقی نمی‌کردند ۱۹.

تردیدی نیست که یهودیگرایی خزران انگیزه‌ای فرصت‌طلبانه داشت و به‌صورت مانور سیاسی حیل‌گرانه‌ای عمل شده است. لیکن در عین حال این امر مایه‌یک رشته تحولات فرهنگی گردید که پیشگامان یهودیگرایی مشکل می‌توانستند آن را پیش‌بینی کنند.

الفبای عبری آغاز کار بود. سه قرن بعد انحطاط دولت خزر با بروز و ظهور دعوت‌های صهیونیستی پیایی توأم گردید. مسیحان قلابی و متمم‌دیانی چون داود الروی ۲۰ (قهرمان یکی از قصه‌های دیزرائیلی ۲۱) پیدا شدند و دون کیشوت‌وار، برای تسخیر مجدد بیت‌المقدس به لشکرکشی برخاستند ۲۲.

پس از آنکه خاقان خزر به‌سال ۷۳۷ از عربها شکست خورد، اسلام آورد، لیکن اسلام وی ظاهرسازی بیش نبود. دیری نپائید که خاقان به‌کیش سابق خود بازگشت و اثری از مسلمانی در میان مردم باقی نماند و حال آنکه قبول آئین یهود از طرف خاقان که بطوع و رغبت صورت گرفته بود آثار ماندگار و ریشه‌داری برجای گذاشته بود.

- ۲ -

شرح و تفصیل جریان تغییر کیش خزران در پرده‌ای از افسانه پنهان گشته است لیکن در روایات اصلی عربی و عبری وجوه مشترکی

۱۹. پولیاک، کتاب پیشگفته.

20. David Al-Roi. 21. Disraeli.

۲۲. فصل چهارم (بخش ۲) همین کتاب دیده شود.

وجود دارد.

مسعودی که روایت او را درباره حکومت یهودی خزران در گذشته آورده ایم به اثر دیگری از خود مراجعه می‌دهد که گویا وصف تفصیل این جریان را در آنجا نقل کرده بوده است. متأسفانه این اثر مسعودی به دست ما نرسیده لیکن دو فقره روایت دیگر در دست داریم که از اثر مذکور اقتباس شده است: نخست روایت دمشقی[*] است که در کتاب خود به سال ۱۳۲۷ میلادی نقل می‌کند بدین مضمون که در زمان هارون الرشید، امپراتور بیزانس یهودیان را مجبور به ترک کشور کرد. مهاجران یهودی به کشور خود رفتند و در آنجا «بامردمی دژاگاه لیکن با هوش برخورد کردند و دین خود بر آنان عرضه داشتند و مردم که این دین را بهتر از آن خود یافتند آن را پذیرفتند ۲۳.»

روایت دیگر و مشروحتر، در المسالك والممالك بکری[*] (قرن یازدهم) است:

«علت قبول دین یهود از طرف پادشاه خزران که در گذشته بت پرست بود از این قرار است: این پادشاه نخست به مسیحیت گرائید ۲۴ و سپس بطلان آن را دریافت و این امر مایه تشویش دل او گردید. مشکل خود را با یکی از اعیان دولت در میان نهاد. او گفت: شهریاریا، صاحبان کتب آسمانی سه طایفه اند آنها را فراخوان و بخواه تا معتقدات خود بازگویند و هر کدام را که حق دیدی بپذیر.

او کس پیش مسیحیان فرستاد و کشیشی طلب کرد. اما نزد او جهودی بود قوی حجت که با کشیش به مباحثه نشست. از کشیش پرسید چه می‌گوئی در حق موسی بن عمران و تورات

۲۳. به نقل مارکوارت (۱۹۰۳) صفحه ۶.

۲۴. تا آنجا که من می‌دانم هیچ منبع دیگری در این باره سخن نمی‌گوید. شاید این روایت از نظر خوانندگان مسلمان، جانشین پسندیده‌تری برای روایت دیگری است که به موجب آن خاقان پیش از قبول دین یهود مدتی کوتاه به اسلام گرویده بود.

که به او وحی شد؟ کشیش پاسخ داد: موسی پیغامبر برحق و تورات نیز برحق است. آنگاه جهود به پادشاه گفت: اینک او به حقانیت مذهب من اعتراف نمود؛ باری بپرس که مذهب خود او چیست؟ شاه پرسید و کشیش پاسخ داد: من می‌گویم که مسیح پسر مریم است، او کلمه است و او اسرار را به نام خدا بازگفته است. یهودی به پادشاه خزران چنین گفت: این اعتقاد او را من قبول ندارم لیکن او آنچه را که من می‌گویم قبول دارد. کشیش قوت محاجه نداشت. آنگاه پادشاه مسلمانی را طلبید و آنان عالمی زیرک و به حجت قوی نزد او فرستادند. اما یهودی کسی را اجیر ساخت تا در اثنای سفر مسمومش کند و او وفات یافت و بدینگونه یهودی موفق شد که پادشاه را به کیش خود بگرواند و چنین بود که او به دین یهود درآمد ۲۵.»

البته مورخ عرب استعداد خویش را در افزودن مقداری قند به داروی تلخ نشان داده است. اگر دانشمند مسلمان می‌توانست در آن احتجاج شرکت کند به همان دام می‌افتاد که کشیش مسیحی افتاده بود زیرا که او هم حقانیت تورات را قبول داشت. در این مجلس، رأی اهل قرآن نیز مانند رأی اهل انجیل، به نسبت یک در برابر دو بود. تأیید پادشاه از این نحوه استدلال هم جنبه نمادین داشت. او تعالیمی را می‌پذیرد که هر سه قبولش داشته باشند، معتقداتی که مابه‌الاشتراک هر سه باشد و بجز آن چیزی را قبول ندارد. و این اصل همان است که اینک جهان غیر متعمد از آن پیروی می‌کند یعنی اعمال همان اصل است در مباحث کلامی.

داستان، همچنانکه بری ۲۶ خاطر نشان کرده است، دلالت دارد بر اینکه نفوذ یهودیان در دربار خزر پیش از تغییر مذهب نیز قوی بوده است زیرا کشیش مسیحی و عالم مسلمان را می‌بایستی طلب کنند تا در دربار حاضر شوند و حال آنکه یهودی در همانجا نزد پادشاه حضور

۲۵. به نقل دانلوب (۱۹۵۴) صفحه ۹۰.

۲۶. کتاب پیشگفته صفحه ۴۰۸.

داشته است.

- ۳ -

ما اینک از منبع اصلی اسلامی در مورد تغییر کیش خزران یعنی از مسعودی و ناقلین اقوال او به مهمترین منبع یهودی روی می‌آوریم و آن اثری است معروف به «مکاتبات خزر»؛ نامه‌هایی به زبان عبری که در میان حسدای بن شپروت وزیر یهودی خلیفه اموی قرطبه و یوسف پادشاه خزران یا بهتر بگوئیم در میان دبیران دو طرف، مبادله شده است. راجع به اصالت این مکاتبات، مباحثات زیادی جریان داشته ولی اینک عموماً آن را تأیید می‌کنند؛ منتها با قبول این نکته که دستبردها و تحریفات نسخه‌نویسان نیز باید مورد توجه قرار گیرد^{۲۷}. ظاهراً این مراسلات بعد از سال ۹۵۴ و پیش از ۹۶۱ صورت گرفته، یعنی تقریباً در همان اوان که مسعودی کتاب خود را می‌نوشته است. برای درک اهمیت آن باید چند کلمه‌ای درباره شخصیت حسدای بن شپروت گفته شود که شاید درخشانترین چهره عصر طلایی یهودیان در اسپانیا (۹۰۰ تا ۱۲۰۰) باشد.

در سال ۹۲۹ عبدالرحمن سوم خلیفه اموی موفق شد که متصرفات عرب را در قسمت‌های جنوبی و مرکزی شبه‌جزیره ایبری در زیر فرمان خود بهم پیوند دهد و خلافت غربی اسلامی را بنیاد گذارد.

پایتخت وی قرطبه مظهر جلال و عظمت اسپانیای اسلامی بود که با داشتن کتابخانه‌ای مشتمل بر چهارصد هزار جلد، کانون مرکزی فرهنگ اروپا بشمار می‌آمد. حسدای به‌سال ۹۱۰ در قرطبه از خانواده یهودی معتبری بدنیا آمد و نخستین بار توجه خلیفه را به‌عنوان طبیب به‌سوی خود جلب کرد و حداقت خود را در مداوای بیماران به‌اثبات رسانید. عبدالرحمن او را به‌سمت پزشک دربار خویش برگزید. حسدای چندان مورد اعتماد قرار گرفت که نخست تنظیم امور مالی را برعهده او نهادند و سپس وظایف وزیر امور خارجه را نیز به‌او محول کردند

۲۷. این اختلاف‌نظرها را به‌طور خلاصه در ملحقات کتاب آورده‌ایم.

و او در زمینه روابط پیچیده سیاسی بین خلیفه تازه و کشور بیزانس، اتو ۲۸ امپراتور ژرمنی، و حکومت‌های کاستیل، ناوارا، آراگون و سایر امارات مسیحی شمال اسپانی مأموریت‌های ویژه‌ای برعهده گرفت. حسدای قرن‌ها پیش از رنسانس مردی بتمام معنی جامع بشمار می‌رفت که در خلال اشتغال به امور دیوانی باز وقت لازم برای ترجمه کتب طبی به‌عربی یا مکاتبه با حاخام فاضل بغداد پیدا می‌کرد و هم برای شعرا و علمای نحو عبری نقش می‌سنجید^{۲۸} را برعهده داشت.

روشن است که او یهودئی صدیق و در عین حال روشنفکر بود که از روابط سیاسی خود برای گردآوری اطلاعات در خصوص جوامع یهودی در اطراف و اکناف جهان سود می‌جست و برای بهبود وضع آنان در موارد ممکن اقدام می‌کرد. خاطر حسدای بویژه نگران تعقیب و آزار یهودیان در دوران حکومت رمانوس در امپراتوری بیزانس بود (مراجعه شود به بخش یک‌بالا). خوشبختانه وی در بار بیزانس از نفوذ لازم برخوردار بود زیرا بیزانسیها نیز نگران آن بودند که حکومت قرطبه در برابر مخاصمات بیزانس و مسلمانان مشرق روش بیطرفی برگزیند و این امر برای آنها جنبه حیاتی داشت. حسدای که نمایندگی خلیفه را در مذاکرات برعهده داشت فرصت را برای پادرمیانی کردن به‌نفع یهودیان بیزانس مغتنم شمرد و ظاهراً در این امر موفقیت‌هایی نیز بدست آورد^{۲۹}.

بنا به قول خود او، نخستین بار چندتن از بازرگانان خراسانی ایرانی، حسدای را از وجود کشوری مستقل یهودی خبر دادند لیکن او سخن بازرگانان را با شك و تردید تلقی کرد. حسدای بعدها در این باره از اعضای يك هیأت سیاسی که از بیزانس به‌قرطبه آمده بودند پرسش کرد و آنها داستان را مورد تأیید قرار دادند و اطلاعات قابل توجهی درباره مملکت خزران در اختیار او گذاشتند. ازجمله او را از نام پادشاه خزر در آن روزگار (یوسف) بی‌اگاهانیدند و چنین بود که

28. Otto.

۲۹. شارف، صفحه ۴۰۶.

حسدای برآن شد که نامه‌ای به یوسف شاه بفرستد.

نامه (که بعدها بتفصیل از آن سخن خواهیم گفت) مشتمل بر فهرست سؤالاتی است درباره کشور خزران و مردم و طرز حکومت و وضع سپاه آنان، و مسائلی از این قبیل، و نیز پرسشی درباره اینکه یوسف به کدام يك از اسباط دوازده‌گانه یهود تعلق دارد. چنین برمی‌آید که حسدای به‌گمان خود خزران یهود را نیز - مانند یهودیان اسپانیا - از مردم فلسطین و شاید یکی از اسباط گمشده آن می‌پنداشت. البته یوسف که از تبار یهودی نبود به هیچ‌یک از این قبایل ارتباطی نداشت. وی در پاسخ خود به حسدای نسبتاً دیگري ارائه می‌دهد لیکن مقصود او بیشتر این است که داستان تغییر مذهب خزران را که دو قرن پیشتر رخ داده بود بتفصیل - اگرچه آمیخته با افسانه - باز گوید و اوضاع و احوالی را که بدین امر منتهی شده است روشن سازد.

یوسف داستان را با فخریه‌ای درباره نیاکان خویش آغاز می‌کند: بولان شاه از جهانگشایان بزرگ بود؛ مردی فرزانه که «جادوگران و بت‌پرستان را از کشور خود بیرون راند» آنگاه در عالم رؤیا، فرشته‌ای بر بولان شاه پدیدار شد و او را به پرستش یگانه خداوند راستین فرا خواند و وعده داد که اگر چنان کند وی نیز «ذریه بولان را برکت دهد و زیاد گرداند و دشمنانش را به دست او اسیر سازد و دولت او را تا ابد جاوید دارد» این البته از قصه میثاق‌الست گرفته شده و نشان می‌دهد که خزران نیز اگرچه از تخمه ابراهیم نبودند خود را تبار برگزیده و طرف پیمان با خداوند می‌دانستند. در این مقام، یوسف مطلبی غیرمنتظر در پیش می‌کشد. بولان شاه سخت آرزومند است که قادر متعال را خدمت کند لیکن مشکلی را مطرح می‌سازد:

«خداوندا تو بر اندیشه‌های پنهان من آگهی و بر سویدای دل من واقف می‌باشی و می‌دانی که توکل من بر تست اما مردمی که بر آنان فرمان می‌راند کافر کیشاند و من مطمئن نیستم که باورم دارند. اگر من نزد تو عزت و قربتی دارم از تو می‌خواهم که بر امیر بزرگ آنان نیز ظاهر

شوی و او را به یاری من واداری.

واحد لایزال دعای بولان را مستجاب کرد و در عالم رؤیا بر امیر ظاهر شد. بامدادان چون امیر سر از خواب برداشت نزد شاه آمد و او را از واقعه بی‌گناهانید.

نه در سفر تکوین، و نه در روایات اسلامی که از تغییر مذهب

خزران بدست داریم، خبری که منشأ این قصه درباره امیر بزرگ و تحصیل رضایت او تواند بود بچشم نمی‌خورد. بیشک این داستان اشاره‌ای است به رژیم پادشاهی دوگانه در میان خزران. «امیر بزرگ» ظاهراً همان «بك» است. لیکن این احتمال نیز هست که مراد از «امیر بزرگ» خود خاقان باشد. این را نیز اضافه کنیم که مطابق روایات اسلامی و ارمنی، سردار سپاهیان خزر در ۷۳۱ (یعنی چند سال پیش از تاریخی که برای تغییر مذهب فرض کرده‌ایم) بولخان^{۳۰} نام داشت^{۳۱}.

یوسف در نامه خود داستان را ادامه می‌دهد که چگونه فرشته يك بار دیگر بخواب پادشاه آمد و از او خواست تا معبدی بسازد که خانه خداوند باشد زیرا «آسمان و آسمانهای بالای آن گنجائی مرا ندارند» بولان شاه شرمسارانه پاسخ داد که زر و سیمی که برای این کار لازم است ندارد «گرچه وظیفه و آرزوی من است که چنان کنم» فرشته اطمینان داد: آنچه بولان باید بکند این است که سپاهیان خود را به‌داریل^{۳۲} و اردبیل در ارمنستان ببرد. در آنجا گنجینه‌ای از زر و گنجینه‌ای از سیم در انتظار اوست. این نیز با داستان بولان یا بولخان و تاخت‌وتاز او پیش از تاریخ تغییر کیش مطابقت می‌نماید. منابع اسلامی اشاره کرده‌اند که روزگاری معادن زر و سیم قفقاز به دست خزران^{۳۳} بود.

باری بولان گفته فرشته را بکار می‌بندد و در جنگ پیروزمند

30. Bulkhan.

۳۱. بری صفحه ۴۵۶.

32. Dariela.

۳۳. دانلوب صفحه ۲۲۷.

می‌شود و به غنایمی دست می‌یابد و «خیمه مقدس را با صندوق مبارک (تابوت عهد)» [۳۴] و قنديل و محراب و آثار متبرکه که تا امروز حفظ شده، و هم‌اکنون در تصرف من (یوسف‌شاه) است» بنا می‌نهد.

بدیهی است نامه یوسف که در نیمه دوم قرن دهم یعنی بیش از دویست سال بعد از وقایعی که در مقام شرح آن است نوشته شده آمیزه‌ای از افسانه و حقیقت می‌باشد. وصفی که از اسباب و آلات ناچیز پرستشگاه بدست می‌دهد و مختصر بودن آثاری که از آغاز داستان به یادگار مانده درست برعکس شرح و تفصیلی است که در قسمتهای دیگر نامه از رفاه موجود کشور خزران می‌آورد. نویسنده، روزگار نیای خود بولان را چنان چون زمانی باستانی در نظر می‌آورد. روزگاری که پادشاه پرهیزگار اما درویش، حتی آنقدر پول نداشت که معبد مقدس را بنا نهد؛ معبدی که به‌رحال چادری بیش نبود.

معذلك باید توجه داشت که نامه یوسف تا اینجاستها مقدمه‌ای بر نمایشنامه واقعی تغییر مذهب بشمار می‌آید. او به‌دنیال این مقدمه اصل مطلب را نیز حکایت می‌کند. ظاهراً پشت کردن بولان به بت‌پرستی و روی آوردن به «یگانه‌خدای راستین» گام اول بود که راه را برای گزینش یکی از سه دیانت یکتاپرستی باز می‌گذاشت. دست‌کم این چیزی است که از بقیه نامه یوسف برمی‌آید.

«پس از این فتح نمایان (هجوم به ارمنستان) صیت شهرت بولان شاه در همه اقالیم روان شد. پادشاه ادوم ۲۴ (بیزانس) و پادشاه اسماعیلیان (مسلمانان) که از این خبر آگاهی یافتند رسولانی با هدایای گرانبها و پول به‌اتفاق علما نزد او گسیل داشتند تا او را به مذهب خود تبلیغ کنند لیکن بولانشاه مردی عاقل بود. او نیز کس به دنیال عالمی زیرک از یهودیان فرستاد و آن سه‌تن را در یکجا گرد آورد تا به‌بحث و احتجاج بنشینند.»

بدینسان ما در برابر مجلس مناظره یا میزگرد دیگری هستیم؛ درست همان قصه که مسعودی آورد. با این تفاوت که در این داستان

فقیه مسلمان پیش از حضور در مجلس مناظره مسموم نگشته است. لیکن زمینه و نوع استدلال همان است. پس از يك سلسله مباحثات بی‌سرانجام، شاه مناظره را تا سه روز تعطیل می‌کند. مناظره‌کنندگان در ظرف این مدت در چادرهای خود به‌استراحت می‌پردازند و خونسردی خویش را بازی‌می‌یابند. آنگاه پادشاه به يك حيله جنگی دست می‌زند: مناظره کنندگان را جدا جدا به‌حضور می‌طلبد. از مسیحی می‌پرسد در میان اسلام و یهودیت، کدامین را به‌حقیقت نزدیکتر می‌داند؟ او می‌گوید: مذهب یهود را. از مسلمان نیز همان سؤال را می‌کند که او نیز مذهب یهود را بر مسیحیت ترجیح می‌دهد و بدینگونه «بیطرفی» برنده می‌شود.

- ۴ -

همین مقدار درباره داستان گرویدن خزران به آئین نو کفایت می‌کند. حال ببینیم که چه نکته‌های دیگری از مکاتبات خزر می‌توان آموخت؟

نخست از نامه حسدای سخن بگوئیم: این نامه با يك قطعه شعر عبری آغاز می‌شود. شعر در قالب پیوت ۲۵ است که در آن روزگار رواج داشت و رزمناهمه‌ای است موشح [۳۵] مشتمل بر اشاره‌ها و لفظها، مضمون شعر توصیف و تمجید پیروزیهای نظامی یوسف شاه است و نیز از جمع حروف اول ابیات نام کامل نویسنده؛ «حسدای بار اسحق بار عزرا بار شپروت» و پس از آن نسام «مناحم‌بن شروق» درمی‌آید. مناحم از شعرا و لغویون و نحوویون نامدار عبری و از دبیران دیوان بود که در ظل حمایت حسدای کار می‌کرد. پیداست که وظیفه تحریرنامه یوسف‌شاه بر عهده او گذاشته شده است که آن را به شیوه‌ای آراسته به صنایع بدیعی به رشته نگارش کشد و او فرصت را غنیمت شمرده نام خود را نیز پس از نام مخدوم در این شعر مخلد گردانیده است. آثار دیگری نیز از مناحم‌بن شروق بجای مانده و

تردید نیست که نامه حسدای به دستخط وی بوده است ۳۶. پس از این قطعه شعر تمارقات و تحیات با آبوتاب فراوان شروع می‌شود. دنباله نامه گزارشی است پرحرارت در وصف رفاه اسپانیا و احوال سعادت اشمالی که یهودیان به روزگار خلیفه عبدالرحمن از آن برخوردار بودند. «که مانند آن هرگز نبوده... و چنین بود که گوسفندان بخود رها شده در کنف رعایت درآمدند و دست ظالمان شل شد و یوغ ستم بشکست. کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم به‌عبری سفاراد ۳۷ نام دارد لیکن اسماعیلیانی که هم‌اکنون در آن مسکن گزیده‌اند اندلسش می‌نامند.»

آنگاه حسدای توضیح می‌دهد که چگونه نخستین بار خبر وجود یک مملکت یهودی را از زبان بازرگانان خراسانی شنیده و سپس تفصیل بیشتری را در آن باره از سفیران بیزانس دریافت کرده است. حسدای مطالبی را که از این سفیران شنیده بود چنین نقل می‌کند:

«در این باره از آنها پرسیدم. گفتند: راست است و نام آن مملکت «الخزر» است و از قسطنطنیه تا آن مملکت از راه دریا مسافت پانزده روزه راه است ۳۸. ولی افزودند که از راه خشکی در میان ما و مملکت خزر اقوام بسیار دیگری هستند. باز از آنان شنیدم که نام پادشاه فرمانروای خزر یوسف است و گفتند: کشتیها از آن مملکت تا سرزمین ما (بیزانس) می‌آید و ماهی و پوست خز و هرگونه امتعه دیگر می‌آورد. ما با آنان متحدیم و احترامشان می‌گذاریم. مبادله سفیران و هدایا در میان ما جریان دارد. آنها نیرومند هستند

۳۶. به‌ملحقات کتاب مراجعه شود.

37. Sepharad.

۳۸. ظاهر آن منظور همان راه معروف به «جاده خزران» است که از استانبول شروع می‌شد و از طریق دریای سیاه و دون، تا ملتقای دون - ولگا و از آنجا در مسیر ولگا تا ایتل می‌رفت (راه دیگر کوتاه‌تر بود که استانبول را از طریق کرانه شرقی دریای سیاه به ایتل می‌پیوست).

و دژی ۳۹ دارند که کوتوالان و سپاهیانشان گاه‌وبیگاه از آنجا به تاخت‌وتاز برمی‌خیزند.»

بدیهی است این اطلاعات که حسدای به پادشاه خزر درخصوص کشور او می‌دهد برای این است که اطلاعات مفصلتری از او دریافت کند. حیلۀ روانشناسی خوبی بود. حسدای ظاهراً نیک می‌دانست که خرده‌گیری یا انتقاد مطالب اشتباه‌آمیز دیگران آسانتر است تا نوشتن یک مطلب مستقل.

آنگاه حسدای از کوششهای اولیه خود برای ارتباط با یوسف شاه یاد می‌کند. او نخست کسی را به نام اسحق بار نشان ۴۰ به‌رسالت به دربار یوسف شاه می‌فرستد لیکن اسحق موفق نمی‌شود که از قسطنطنیه فراتر رود. در آن شهر از او بگرمی پذیرائی می‌کنند ولی نمی‌گذارند تا مسافرت خود را ادامه دهد. (پیداست که سیاست دو رویۀ امپراتور نسبت به کشور خزر مانع از آن بود که وسایل تسهیل اتحاد میان آن کشور را با خلیفه قرطبه - خلیفه‌ای که وزیر اعظمش یک یهودی بود - فراهم نماید) بنابراین فرستاده حسدای به اسپانیا بازگشت و نتوانست مأموریت خود را بانجام برساند. لیکن بزودی فرصتی دیگر دست داد؛ سفیری از اروپای شرقی به دربار قرطبه آمد. در میان همراهان این سفیر دو تن یهودی نیز بودند یکی به نام مار سائول ۴۱ و دیگر به نام مار یوسف ۴۲ و این دو داوطلب شدند که نامه حسدای را به یوسف‌شاه برسانند (ولی آنچه از جواب یوسف برمی‌آید او نامه حسدای را از دست شخص سومی به نام اسحق بن - الیعازر ۴۳ دریافت کرده بود).

۳۹. این دژ همان سارکل است که بر روی رودخانه دون بنا شده بود. این که گفته‌اند بیزانسیها خزران را احترام می‌گذارند با گفته کنستانتین بزرگ‌زاده درباره مهر مخصوص زرین که به‌نامه‌های خاقان زده می‌شد وفق می‌دهد. در آن زمان که سفیران در اسپانیا بودند کنستانتین به‌امپراتوری رسیده بود.

40. Isaac bar Nathan. 41. Mar saul. 42. Mar joseph.

43. Isaac ben Eliezer.

حسدای پس از تشریح این مقدمات، پرسشهایی را مطرح می‌کند که نمایانگر دلبستگی شدید او به کسب اخبار بیشتر دربارهٔ خزران، جغرافیای آن و مراسم روز سبت است. در خاتمهٔ نامه نکته‌ای کاملاً متفاوت پیش کشیده می‌شود:

«در دل من خارخاری است که این حقیقت را دریابیم و بدانم که آیا واقعاً در روی زمین جایی هست که اسرائیلیان ستم‌کشیده بتوانند در آن خود را اداره کنند و زیر فرمان غیر نباشند؟ اگر می‌دانستم که چنین است بی هیچ تردید از همهٔ افتخارات دست می‌شستم و از این مقام عالی استعفا می‌کردم و اهل و عیال خویش را ترك می‌گفتم و از کوه‌ها و دشتها می‌گذشتم و بر و بحر را در می‌نوردیدم تا بدان جای که خداوندگارم، پادشاه فرمان می‌راند برسم... درخواستی دیگر نیز دارم: مرا یگوئید که از معجزهٔ بازپسین (ظهور عیسی) چه می‌دانید و دربارهٔ روزی که ما همه در انتظار آن از دیاری به دیار دیگر سرگردانیم چه خبر دارید؟ ما در آوارگی خویش، زیر اهانت و شماتت دیگران، باید با سکوت سخن آنان را بشنویم که می‌گویند: «هر ملتی سرزمین خود را دارد و این تنها شمائید که حتی سایه‌ای از مملکت در همهٔ روی زمین ندارید.»

در ابتدای نامه از رفاه حال جهودان در اسپانیا سخن می‌رفت اما در پایان آن سخن از تلخی در بدهی و تبعید می‌رود. در این قسمت نامه شور و التهاب صهیونیستی و امید فرج در ظهور مسیح موعود پدیدار است. این احساسات متضاد همواره در دل پر تشویش جهودان، در طول تاریخ آنان در کنار هم وجود داشته و وجود همین تضاد در نامهٔ حسدای دلیل دیگری بر اصالت آن است. اما اظهار رغبت حسدای به ورود در خدمت پادشاه خزران که در این نامه به‌طور غیر صریح منعکس است و آیا تا چه اندازه باید آن را جدی تلقی کرد مطلب دیگری است که پاسخ آن را نداریم. شاید خود او هم در این باره مردد بوده است.

- ۵ -

پاسخ یوسف شاه به اندازهٔ نامهٔ حسدای پرمایه و هیجان‌انگیز نیست و چنانکه کاسل خاطر نشان کرده است «این امری شگفت نیست چه قلمرو حکومت علم و هنر نه در میان جهودان ولگا بلکه در کنار رودخانه‌های اسپانیا بود» مطلب عمدهٔ نامه همان شرح داستان تغییر مذهب است که پیشتر نقل کرده‌ایم. شك نیست که یوسف شاه نیز تحریر این نامه را به منشی خود - محتملاً یکی از فضلالی فراری بینانس - واگذار کرده است. معذک این پاسخ در مقایسه با نشر فصیح و صیقل خوردهٔ سیاستمدار قرن دهم، رنگ و بوی عهد عتیق (تورات) را دارد.

یوسف شاه پاسخ خود را با مقدار زیادی تعارفات و تحیات آغاز می‌کند. آنگاه قسمت عمدهٔ نامهٔ حسدای را نقل و با مباحث تمام تأکید می‌نماید که مملکت خزر کذب ادعای آنهایی را که می‌گویند «عصای یهودا برای همیشه از دست جهودان خارج شده است»: و جهودان «دیگر جایی در روی زمین برای ایجاد حکومتی از خود ندارند» به ثبوت رسانیده است. به دنبال این مطلب، نکته‌ای مرموزگونه می‌آید که می‌گوید: «پدران ما از پیش نامه‌های دوستانه به‌همدیگر فرستاده‌اند که این نامه‌ها هم‌اینک در ضبط ما نگهداری می‌شود و بزرگان ما آن را می‌دانند» ۴۴.

آنگاه یوسف‌شاه نسبتاً قوم خود را بدست می‌دهد. او با وجود اینکه يك جهود ملت‌گرای متعصب است و از بدست داشتن عصای

۴۴. شاید منظور اشاره به‌الداد حلدنی جهانگرد یهودی قرن نهم است که حکایات غریب وی در قرون وسطی دست بدست می‌گشت. در این حکایات از خزران نیز نام می‌برد و می‌گوید که سه قبیله از قبایل گمشدهٔ اسرائیل در آن کشور زندگی می‌کنند و از مردم بیست و هشت کشور مجاور خود باج و خراج می‌گیرند. الداد در حدود سال ۸۸۰ به اسپانیا رفته ولی معلوم نیست که به خزران نیز رفته باشد. حسدای در نامهٔ خود اشاره‌ای به الداد می‌کند مثل اینکه از مطالب او سر در نمی‌آورد و نمی‌داند درباره‌اش چه بگوید.

یهودا احساس غرور می‌کند لیکن در عین حال نمی‌تواند و نمی‌خواهد که خود را از اولاد سام بشمار آورد. پللی نسب او نه به سام، بلکه به یافث سومین فرزند نوح، یا دقیقتر بگوئیم به توجرمه ۴۵ نوه یافث که نیای همه اقوام ترک است می‌رسد. یوسف مغرورانه می‌گوید: ما در شجره خاندان خود داریم که توجرمه ده پسر داشته که فرزندان آنان به این نامها خوانده شده‌اند: اویغور، درسو، آوار، هون، پاسیلی، ترنیاخ، خزر، زگورا، بلغار، سایبر. یوسف شاه می‌گوید ما از اخلاف هفتمین خاندان یعنی خزریم.

در تطبیق نامهایی که به خط عبری آمده است با برخی از این اقوام تردیدهایی بر جای می‌ماند لیکن این مطلب اهمیتی ندارد. آنچه در این نسبتنامه جالب توجه است اختلاطی است که در میان روایات سفر تکوین تورات با روایات سنتی ترکان حاصل شده است ۴۶.

یوسف شاه پس از ذکر نسبتنامه به اجمال از برخی فتوحات نظامی نیاکان خود یاد می‌کند که دامنه پیشرفت‌های خود را تا دانوب گسترده بودند. آنگاه به تفصیل تمام قصه تغییر مذهب بولان رامی‌آورد: «از آن پس خداوند او را قدرت و قوت بخشید و مؤیدش ساخت. او خود و پیروانش را ختنه کرد و کس در طلب حکمای یهود فرستاد تا قانون شرع را بدو بیاموزند و احکام را تشریح کنند» سپس باز از پیروزیهای نظامی و کشورهای تسخیر شده لاف می‌زند و به دنبالش این مطلب پرمعنی را می‌آورد:

«پس از این ماجراها نوه او (بولان) به پادشاهی رسید، نام او عوبدیا بود، مردی دلیر و پرهیزگار که اساسی نو آورد. شرع را بر طبق روایت و سنت تقویت فرمود. کنیسه‌ها و مدرسه‌ها ساخت. جمعی از حکمای اسرائیل را فراهم آورد و

45. Togarma.

۴۶. ضمناً این مطلب تا اندازه‌ای روشن می‌سازد که چگونه در روایات مختلف خزران را با یاجوج و ماجوج یکی دانسته‌اند چه ماجوج به موجب آنچه در سفر پیدایش (اصحاح دهم ۲ و ۳) آمده شروترترین عموی توجرمه بوده است.

آنان را باعطایای بسیار از زرو سیم بناوخت و از آنان خواست تا بیست و چهار کتاب مقدس و میشنا (احکام) و تلمود را تفسیر کنند و آداب نمازها را بیان فرمایند.»

این قسمت نشان می‌دهد که تقریباً دو نسل پس از بولان نهضتی مذهبی بوقوع پیوسته و اصلاحاتی انجام پذیرفته است (و شاید این امر توأم با کودتائی بوده که آرتامونوف از آن سخن می‌گوید). چنین می‌نماید که یهودیکرائی خزران در چند مرحله صورت گرفته است. بیاد داریم که بولان شاه، نخست «جادوگران و بت پرستان» را بیرون می‌کند و این پیش از آن است که فرشته بر او ظاهر گردد؛ با «خداوند راستین» عهد می‌بندد و این نیز پیش از آن است که در میان سه دین یهودی و مسیحی و اسلام یکی را برگزیند. به احتمال زیاد یهودیت بولانشاه و اتباع وی نیز یکی دیگر از همین مراحل مقدماتی بوده است بدین صورت که آنان محتملاً به نوعی یهودیت ابتدائی و ساده، تنها بر مبنای تورات؛ بدون تلمود و فارغ از تعالیم خاخامها و آداب و فرائض ناشی از آنها روی آورده‌اند. در این صورت باید گفت که آنها نیز مانند قرائیون بوده‌اند. قرائیون فرقه‌ای بنیادگرا بودند که مذهب آنان در قرن هشتم در ایران پیدا شد و بتدریج در میان همه یهودیان بویژه در خزران کوچک یعنی کریمه راه یافت.

دانلوپ و برخی صاحب نظران دیگر گمان می‌کنند که در فاصله میان بولان و عوبدیا (تقریباً از سال ۷۴۰ تا ۸۰۰) تنها نوعی قرائیگری در میان خزران حکمفرما بوده و تعلیمات مبتنی بر احادیث و اجتهادات ربانیون یهودی پس از اصلاحات مذهبی عوبدیا در میان آنان راه پیدا کرده است. این نکته درخور اهمیت است زیرا قرائیگری در میان خزران نهضتی دیرپا بوده و هنوز هم آبیادهایی از یهودیان قرائی ترک‌زبان - که حتماً از تبار خزرانند - وجود دارد (بخش ۴ فصل پنجم این کتاب دیده شود).

بنابراین یهودیکرائی خزران امری تدریجی بوده که ملاحظات سیاسی در آغاز آن مؤثر افتاد. کم‌کم این احساسات در اعماق دل آنان

راه جست و بالاخره در دوران ضعف حکومت به نوعی انتظار فرج و روحیه مسیحاطلبی [۶] انجامید. تعهد مذهبی خزران پس از سقوط دولت آنان نیز پایدار ماند و در مجتمعات یهودی - خزری در روسیه و لهستان ادامه یافت.

- ۶ -

یوسف شاه پس از یاد اصلاحات مذهبی عوبدیا جانشینان او را نام می‌برد:

«حزقیایا فرزند عوبدیا و مناصه فرزند حزقیایا، چانوقه برادر عوبدیا و اسحق پسر چانوقه، مناصه پسر اسحق، نیسی پسر مناصه، مناحم پسر نیسی، بنیامین پسر مناحم، هارون پسر بنیامین، و من یوسف پسر روانشاه هارون. و ما جمله فرزندان پادشاهانیم و هیچ بیگانه‌ای را نرسد که بر مسند پدران ما تکیه زند.»

آنگاه یوسف می‌خواهد پاسخ پرسشهای حسدای را دربارهٔ وسعت خزران و شرح کیفیات آن کشور بازگوید. اما چنین می‌نماید که در دربار او خبرگانی، درخورقیاس باجغرافی دانان اسلامی وجود نداشته‌اند. اشارات مبهم در خصوص کشورها و اقوام دیگر چیز مهمی بر معلوماتی که از طریق ابن حوقل و مسعودی و سایر منابع ایرانی و عربی به دست ما رسیده است نمی‌افزاید. او مدعی است که سی و هفت قوم مختلف خراجگزاران ویند؛ ادعائی که به نظر گزافه می‌نماید. دانلوی خاطر نشان می‌سازد که نه تا از این اقوام در داخل دیار خزر زندگی می‌کرده‌اند و بیست و هشت تائی باقی با روایت ابن فضلان هماهنگی دارد که می‌گوید شاه خزر بیست و پنج زن دارد که هر کدام دختر یکی از شهریاران فرمانبر او می‌باشند (این مورد با مضمون حکایت‌های مشکوک الداد حا - دنی سازگار می‌نماید) بعلاوه باید انبوه قبایل مختلف اسلاو را نیز که در قسمت‌های علیای دنیبر تا مسکو پراکنده بودند و چنانکه خواهیم دید باج به خزران می‌پرداختند در شمار آورد.

هرچه هست در نامهٔ یوسف اشاره‌ای به حرم‌سرای پادشاهی دیده نمی‌شود بلکه تنها از يك ملکه و «کنیزکان و غلامان او» سخن می‌رود که گویا در یکی از بخشهای سه‌گانهٔ پایتخت ایتل مسکن داشته‌اند.

«در دومی اسرائیلیان و اسماعیلیان و مسیحیان و سایر ملتها که یه‌زبانهای دیگر سخن می‌گویند زندگی می‌کنند و در سومی که جزیره‌ای است ۴۷، من به اتفاق امیران و پندگان و خدمتکاران خود منزل دارم... ما مرتاسر زمستان را در شهر بسر می‌بریم ولی در ماه نیشان (مارس و آوریل) بیرون می‌رویم و هرکسی به دنبال کار درکشتزار یا باغ خود می‌رود. هرطایفه‌ای ملك موروثی خود را دارد که با شوق و شادی به سوی آن رهسپار می‌شود. آنجا نه صدای بیگانه‌ای بگوش می‌رسد و نه دشمنی بچشم می‌خورد. در این کشور باران زیاد نیست اما رودخانه‌های زیادی هست که ماهیان بزرگ دارد. کشور ما از منابع فراوان برخوردار است، کشتزارها و تاکستانها و باغها و بستانهای آن که از آب رودخانه‌ها مشروب می‌شود به‌طورکلی حاصلخیز و پر بار می‌باشد و میوه‌های زیاد در آنها بعمل می‌آید... و به یاری خدا در صلح و صفا زندگی می‌کنیم.»

آنگاه از تاریخ ظهور مسیحا سخن می‌گوید.

«ما به فرزندان اورشلیم و بابل چشم دوخته‌ایم. گرچه از صهیون بسیار بدوریم ولی شنیده‌ایم که حسابها، به علت افراط درگناهان غلط درآمده و اینک ما چیزی نمی‌دانیم. تنها خدای لایزال می‌داند که حساب نگاه دارد. ما جز تمسک به پیشگوئیهای دانیال چیزی نداریم. باشد که خداوند لایزال در فرج و خلاص ما تعجیل کند.»

آخرین قسمت نامهٔ یوسف پاسخی است به اظهار رغبت حسدای

۴۷. چنانکه دیده‌ایم برخی از منابع اسلامی هم تقسیم ایتل به سه بخش را متذکر شده‌اند.

به اینکه در خدمت پادشاه خزران درآید: «شما در نامه خود اظهار تمایل کرده‌ای که روی مرا ببینی. من نیز آرزومند و شایقم که جمال مبارک ترا، انوار جلال و حکمت و عظمت ترا، مشاهده کنم. آرزومندم که سخن تو درست درآید و من به این سعادت نائل آیم که ترا در آغوش بگیرم و چهره عزیز و محبوب و مهربان ترا ببینم. تو مرا به جای پدر خواهی بود و من به جای فرزند تو خواهم بود و مردم من لبان ترا خواهند بوسید و همگان بروفق دلخواه تو و نصایح صادقانه تو رفتار خواهیم کرد.»

در نامه یوسف مطلبی نیز درباره سیاست منطقه‌ای بچشم می‌خورد که مفاد آن قدری مبهم و ناروشن است.

«به یاری خدای توانا، من دهنه رودخانه (ولگا) را محافظت می‌کنم و اجازه نمی‌دهم روسها که با کشتیهای خود می‌آیند به بلاد عربها حمله برند... من با آنان (روسها) جنگهای گران می‌کنم چه اگر آنها را بگذارم بلاد اسمعیل را، تا خود بغداد ویران می‌سازند.»

یوسف اینجا، در نقش مدافع خلافت بغداد در برابر مهاجمین روس - نورمن (فصل سوم دیده شود) ظاهر می‌شود. شاید با توجه به خصومت شدید میان خلیفه اموی قرطبه (که حسدای در خدمت او بود) و خلیفه عباسی بغداد، این اشاره یوسف حمل بر بی‌ملاحظگی شود. اما از سوی دیگر، بوالموسیمهای سیاست بیزانس در برابر خزران یوسف را بر آن می‌داشت که به رغم مخالفت‌هایی که در میان دو خلیفه بود در لباس مدافع اسلام ظاهر شود. دست کم او می‌توانست امیدوار باشد که سیاستمدار مجربی چون حسدای اشاره او را درخواهد یافت. ملاقات میان طرفین مکاتبه، بر فرض اینکه اظهار رغبت نسبت به آن جدی تلقی شود، صورت نیافت. محتوای «مکاتبات خزر» به لحاظ اطلاعات چندان غنی نیست و چیز زیادی بر آنچه از طریق منابع دیگر به دست ما رسیده است نمی‌افزاید. جنبه جالب توجه آن، منظره‌های پر از شگفتی است که جایجا ارائه می‌کند و چون چراغی سیار بر

مناطق از هم گسیخته در زیر مه غلیظی که آن دوران را فرا گرفته است پرتو افکن می‌شود.

- ۷ -

از جمله منابع عبری دیگر «سندکمبریج» را می‌توان بشمار آورد. (این سند به جهت آنکه در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود به این نام شناخته شده است) سند کمبریج در اواخر قرن گذشته، همراه با اسناد گرانبهای دیگری در انبار يك كنيسه كه در گنيزه [۳۰] قاهره کشف شد و کاشف آن یکی از محققین کمبریج به نام سلیمان شختر ۴۸ بود. سند در وضع نامطلوبی نگهداری شده، نامه‌ای است (یا رونوشت نامه‌ای) مشتمل بر حدود یکصد سطر به عبری که اول و آخر آن از میان رفته و بنابراین نمی‌توان معلوم کرد که مخاطب و نویسنده آن چه کسانی بوده‌اند. در این نامه از یوسف شاه به عنوان پادشاهی معاصر نام برده شده و نویسنده او را «خداوندگار من» خوانده است. از خزران نیز به عنوان «سرزمین ما» یاد شده و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده یکی از جهودان وابسته به دربار یوسف شاه در دوران حکمرانی وی بوده یعنی این نامه همزمان با «مکاتبات خزر» نگارش یافته است. برخی از صاحب نظران حدس زده‌اند که مخاطب نامه حسدای بن شپروت بوده و نامه در استانبول به فرستاده ناموفق حسدای یعنی اسحق بارنتان تسلیم شده، و او آن را به قرطبه برده (و بعدها، آنگاه که جهودان را از اسپانیا بیرون ریخته‌اند کسی آن را به قاهره انتقال داده‌است) به هرحال شواهدی که از متن نامه بدست می‌آید نشان می‌دهد که نگارش آن مؤخر بر قرن یازدهم نبوده و به احتمال زیاد در قرن دهم یعنی به روزگار یوسف شاه صورت گرفته است.

در این نامه روایت افسانه‌آمیز دیگری از یهودیکرائی خزران ذکر شده است که بیشتر از جهت سیاسی اهمیت دارد. نویسنده از جمله آن‌ها به خزران یاد می‌کند که به تحریک بیزانس در زمان فرمانروائی

هارون «روانشاد» پدر یوسف شاه صورت گرفته بوده است. از این حمله در منابع یونانی و یا اسلامی ذکری نمی‌رود ولی در اثر کنستانتین پرفیروژ نیتوس به نام De Adminisdrando Imperio که در ۵۰-۹۴۷ نوشته شده مطلب جالب توجهی هست که مؤید قول نویسنده ناشناس این نامه است.

«درباره خزران و اینکه چگونه باید با آنها جنگید و کی باید بجنگد، همانگونه که غزا به مناسبت نزدیکی با خزران می‌تواند با آنان بجنگد فرمانروای آلتیا نیز، به جهت اینکه نه (۹) ولایت خزران (مناطق حاصلخیز شمال قفقاز) در مجاورت با آلتیا و قوم آلان می‌باشد، اگر بخواهد، می‌تواند به آنان هجوم برد و خسارت و پریشانی کلی از آن ناحیه بر خزران وارد آورد.»

حال می‌دانیم که بنا به ادعای یوسف، فرمانروای آلان با جگزار او بوده است. صرف نظر از اینکه عملاً هم چنین بوده یا نه، احساس شاه آلان در برابر خاقان خزر محتملاً با احساس پادشاه بلغار فرقی نداشته است. این قسمت از نوشته کنستانتین روشنگر کوششهایی است که برای تحریک آلانها بر ضد خزرها بکار می‌رفت و یادآور مأموریت ابن فضلان است که هدفی مشابه داشت. بدیهی است که در دوران یوسف شاه عهد مودت بین خزر و بیزانس سپری گشته بود ولی من بحث از تحولات بعدی را به فصل سوم موکول می‌دارم.

— ۸ —

در حدود یک قرن پس از «مکاتبات خزر» و تاریخی که برای «سندکمبریچ» فرض کردیم، یهودا حالوی کتاب معروف خود *کزاری* ۴۹ یا خزرها را به رشته تحریر کشید. حالوی [*] (۱۱۴۱-۱۰۸۵) را معمولاً بزرگترین شاعر عبری اسپانیا می‌دانند ولی او کتاب خود را به عربی نوشته و بعد این کتاب از عربی به عبری ترجمه شده و عنوان

مفصل آن چنین است: «کتاب اثبات و استدلال در دفاع از ایمان تحقیر شده ۵۰».

حالوی صهیونیستی بود که در سفر زیارت به بیت المقدس وفات یافت. وی کزاری را یک سال پیش از وفات نوشته و آن رساله‌ای است فلسفی در پیرامون این نظر که ملت یهود تنها واسطه بین خالق و مخلوقات او می‌باشد و در آخر الزمان ملت‌های دیگر همه به دین یهود خواهند گروید و گرویدن خزرها را به عنوان نمونه یا نشانی از آن واقعه باید بشمار آورد.

این کتاب به رغم عنوان و نامش چیز زیادی درباره کشور خزران ندارد. مطالبی که در این باره آمده به مثابه زمینه‌سازی است برای روایت افسانه‌آمیز دیگری از یهودیکرائی خزران؛ روایتی مشتمل بر ماجرای پادشاه و فرشته و عالم یهودی و غیره، و مباحثات فلسفی و کلامی پادشاه با هواداران مذاهب سه‌گانه.

در این میان نکته‌ای چند بنظر می‌رسد که نشان می‌دهد که حالوی مکاتبات حسدای و یوسف را خواننده یا مفاد آن را شنیده بوده و یا منابع دیگری درباره خزران در دست داشته است. حالوی می‌گوید که پس از ظهور فرشته، پادشاه خزران «راز رؤیای خود را با سردار خویش در میان نهاد». از این سردار باز در جای دیگری سخن می‌رود. این اشاره‌های روشن یادآور رژیم «حکومت دوگانه خاقان و یک» می‌باشد. حالوی از «تواریخ» و «کتب» خزران نیز نام می‌برد که انسان را به یادنامه یوسف می‌اندازد که از «ضبط» خود که اسناد کشوری در آنجا نگاه‌داری می‌شود سخن در میان آورده است. همچنین حالوی در دو جا از کتاب خود تصریح می‌کند که تنبیهی مذهب خزران «چهارصد سال پیش» و در «سال ۴۵۰» (مطابق تقویم یهود) اتفاق افتاده است. این تاریخ با ۷۴۰ میلادی که نزدیکترین احتمالات است تطبیق می‌کند. روی هم رفته نوشته حالوی از حیث اطلاعات فقیرتر

از آن است که از کتابی که در میان یهودیان سده‌های میانه آنتدرشهرت و مقبولیت داشت انتظار می‌رود. لیکن باید بیاد آورد که اندیشه قرون وسطائی بیشتر مجذوب قصه بود تا آموزش، و یهودیان به دانستن اینکه مسیحا کی ظهور خواهد کرد بیشتر علاقه‌مند بودند تا به کسب اطلاعات جغرافیائی.

جغرافیدانان و تاریخ‌نگاران عرب نیز در تعیین مسافتات و تواریخ و مشخص کردن مرز میان واقعیت و افسانه به همین نوع بی‌اعتنائی دچار بودند.

همین مطلب در مورد جهانگرد یهودی آلمانی مشهور ربی پتاخیا^{۵۱} از اهالی راتیسبون^{۵۲} نیز صادق است. این مرد در فاصله ۱۱۷۰ تا ۱۱۸۵ در نواحی اروپای خاوری و آسیای باختری به مسافت پرداخته و سفرنامه او «سیبوب حاعولم»^{۵۳} «سفر دور عالم» ظاهراً توسط یکی از شاگردانش براساس یادداشتها یا املاى او به رشته نگارش کشیده شده است. در این سفرنامه آمده است که چگونه این ربی نیکمرد از بی‌اطلاعی و بی‌مبالاتی خزرهای یهودی شمال کریمه نسبت به آداب شرع متعجب گشته و این وضع را ناشی از بدآموزیها و تأثیر الحاد قرائیون دانسته است.

«و ربی پتاخیا از آنان پرسید: چرا به سخنان حکما (علمای تلمود) باور ندارید؟ در پاسخ گفتند: زیرا که پدران ما آن را به ما نیاموختند. این مردم در شب سبت تمام نانی را که در سبت خواهند خورد پاره می‌کنند و آن را در تاریکی می‌خورند^{۵۴} و همه روز را در يك جا می‌نشینند. ادعیه ایشان منحصر به مزامیر است^{۵۵}»

ربی بقدری آشفته شده بود که چون بعدها به داخل خزران رفت بیش از این نمی‌گوید که سفر هشت‌روز طول کشید و در سرتاسر

51. Petachia. 52. Ratisbon. 53. Sibub Ha'olam.

۵۴. شنبه یا سبت را در تاریکی گذراندن یکی از شعائر قرائیون است.
۵۵. مراجعه شود به Baron, S.W. (1957) Vol. III p. 201.

آن «شیون زنان و عوعوسگان» در گوش او پیچیده بود^{۵۶}. معذک او می‌گوید که در بغداد فرستادگان خزر را دیده است که در پی استخدام علمای فقیر یهودی از عراق و حتی مصر بودند «تا کودکان آنها را تورات و تلمود بیاموزند».

اگر چه تنها معدودی از جهانگردان یهودی غرب، خطر مسافرت به سرزمین ولگا را بر خود هموار داشته‌اند همه آنان از ملاقاتهای خود با یهودیان خزر در مراکز عمده جهان متمدن سخن گفته‌اند. ربی پتاخیا در بغداد و بنیامین تطلی^{۵۷} یکی دیگر از جهانگردان نامی قرن دوازدهم در استانبول و اسکندریه از ملاقات با اشراف خزر حکایت می‌کنند. ابراهیم بن داوود که معاصر یهودا حالموی بود در طلبله از دیدار «برخی از فرزندان خزر که طلبه‌های عاقلی بودند» گزارش می‌دهد. روایت چنان برمی‌آید که اینها شاهدگان خزر بوده‌اند و این روایت شاهدگان جوان هندی را بیاد می‌آورد که برای تحصیل به کمبریج گسیل می‌شدند.

معذک در برخورد پیشوایان ارتدکس یهودی شرق - که مرکز آنان در مدرسه تلمودی بغداد بود - با خزرها يك احساس متضادی بچشم می‌خورد. قائون (معادل عبری «حضرت») که در رأس مدرسه بغداد بود پیشوای معنوی یهودی نشینهای بشمار می‌آمد که در سرتاسر خاور نزدیک و میانه پراکنده بودند ولی Exilarch یا «کندخداى اسیران» در این مجامع کمابیش خودمختار، مظهر قدرت دنیوی بود. قائون سمعدیا^{۵۸} (۸۸۲-۹۴۲) که مشهورترین این پیشوایان معنوی است و مجلدات ضخیم نوشته‌های او باقی است مکرر از خزرها نام می‌برد او از يك یهودی عراقی یاد می‌کند که در خزران سکونت گزیده بود و مطلب را طوری بیان می‌کند که گوئی از يك امر متداول و معمول سخن می‌گوید. سمعدیا اشاره‌ای نیز به دربار خزر دارد و در جائی دیگر که می‌خواهد تعبیر «حیرم‌طور^{۵۸}» را در تورات معنی کند می‌گوید که

۵۶. دانلوب صفحه ۲۲۰

57. Tudela. 58. Hiram of Tyre.